

سیاه قلب

نیلوفر صبوری

باسمه تعالی

-داداش تویی؟

-داداش؟

-نهههههه

وای خدا باز دوباره همون کاب*و*س لعنتی به خدا دیگه خسته شدم اخه این

چه وعضشه اخه تاکی باید پای این کاب*و*س لعنتی بسوزم اخه ای خدا

از تختم بلند شدم از عرق زیاد همه لباسام به تنم چسبیده

بلند میشمو لبا سمو عوض میکنم میرم به سمت دسشویی تو حیاط خونه ابو

باز میکنم چند مشت اب سرد به صورتم میزنم تو آینه زل میزم به دختری که

با قیافه نزارش داره بهم دهن کجی میکنه

موها خرمایی فرش شل*خ*ته دورش ریخته

پوست سفید اما بخاطر آفتاب سوختگی گندمی

ابروهای هشتیه دخترونه

چشمای درشت عسلیه روشن که به سبز میزنه

بینی متوسط گوشتی

لبهای قلوه ای گوشتالود

در کل دختری خشگل از تعریفای دیگران

اما به نظر خودش که نه زیبا بود نه شانس داشت

ابمو میندم میام بیرون میرم تو اتاقو موهامو که

تا کمر میرسه رو با کش جمع میکنم میرم سمت اشپز خونه مامان نهارو

درست کرده وای نه الان غورغورش شرو میشه

-سلام مامان

-علیک سلام چه عجب؟

-خانوم خانوما بیدار شدن نترس همه کاراو کردم

به موقه بیدار شدی

-اه مامان ترو خدا شروع نکن

صد بار گفتم ادم که دل خوشی نداشته باشه

واسه چی صبح زود بیدارشه اخه

-بعله خانوم انوقت میشه بفرماید شماچرا دل خوشی ندارید؟

-میخواوی برات تو مار بگم باز اه

از اشپز خونه زدم بیرون وگرنه ادامه بحس=بابی احترامی

مامانم از اشپز خونه داد زد

-اگه زحمتت نمیشه پرده بنداز نهارتونو کوفت کنی

البته اگه سختت نیس

پوف دیونم کرده این مامان با حرس گفتم

-نه چه زحمتی عزیزم

تونند توند پرده انداختم سفره گذاشتمو وسایلو اوردم که بابام از راه رسید

-سلام بابا جوننی خسته نباشی

پریدمو لپشوب*و*سیدم

-سلام دختر بابا در مونده نباشی

-مرسی بابا جون

-میکا میکا

-بعله مامان

-بدو بورو داداشتو بیدار کن واسه ناهار

وای نه اون تا صبح بیدار بود طبق معمول الان

میپره بهم باز اروم در باز کردم صداش زد

-ماهان؟

-پیشت ماهان خان

-پاشو ناهار

-ماهی جون

-یه دفعه یه متکا مهکم خورد تو سر مو پشت

سرش صدای داد ماهان بلند شد

-گم شو بیرون احمق من از دستت کوفت میخورم

و بلندشودو درو تو صورتتم کوبید

بغضم گرفته بود مگه من چی گفتم چرا ما

مثل خواهر برادریی که تو زمان ها هست نیستیم

با قیافه درهم رفتم سر سفره که مامانم گفت

-چی شد؟

-مثل هرروز شما که میدونید چرا منو میفرستید

اخه

-عیب نداره بشین غذاتو بخور

با بغض غذامو خوردم پاشدم که مامانم گفت

-ظرفا باتو

اه ای کاش کارایی که میکردم براش حد اقل دلشو میگرفت

دفعه بد باز نمیگف میکا مفت خوره

پوف سر گرم ظرفا شودمو زود تموم کردم گازم

دستمال کشیدمو دسمالو شستمو رفتم نشستم جلو

تی وی

مثل همیشه مامان بابا توحال خواب ظهر میکردن

مجبور بودم با صدای کم فیلم ببینم

داشتم سریال مورد علاقمو از جم بالیود میدیدم

سریال قبول میکنم عاشق صنم

داشتم نگاه میکردم که بابام بیدار شدو رفت آماده شد

تا باز بره مسافر کشی

اخمامو کشیدم توهم لبامو غنچه کردم

بابام گفت

-هان چیه باز رفتی توهم؟

-اخه بابای من اول مهره شد چرا به فکر من نیستی

من زود تر باید برم کلاس کنکور بابا خواهش میکنم

نمیزاری برم سر کار تو خونه دغ کردم

-باشه دختر میپرسم کجا نزدیک کلاس هست برات

-تمام تابستونو همینو گفتی خدا کنه این دفعه راست

باشه

بابام گذاشتو رفت دلم به حال خودمون میسوزه مجبوریم این جوری زندگی

کنیم با این که

خیلی ازیتم کردن اما همشونو از جونم بیشتر

دوست دارم

تو فکر بودم که زنگ درو زدن از ایفون جواب دادم

-بعله

-سلام میکا پاشو بیا جلو در

-سلام زرد چوبه چه خبرا الان میام

ایفون زود گذاشتم تا باز دادو بیداد نکنه اخه

باز بهش گفتم زرد چوبه اسمش زهرا

ولی بخاطر رنگ زرد صورتش بهش میگم

زرد چوبه انقد لاغره که ادم میترسه بشکنه

پریدم بیرونو مانتو سه سال پیش مامانو پوشیدم

وای مامانم دید

-زلیل شده کجا میری باز الافیت تموم نمیشه

-مامان به خدا جلو درم

-باز با اون زهرا بی خدا خبر سبوک بازی

نکنی تو کوچه ها ابرو داریم

-باشه چشم

پریدم جلو درو زهارو با جیغ و داد بغل کردم

-میکا دیونه له شودم خوب خوبه بسه

-باشه باشه بیخشید نشکستی که

اینو گفتمو زدم به فرار زهرا هم دنبالم یه

دفعه از پوشت شالمو کشیدو با ترس برگشتم طرفه

خونه و با ترس گفتم

-زهرا جون ترو خدا غلط کردم الان آگیر 2میاد

میبینه قبل اومدن گفت از این غلط نکنیم

زهرا سریع اومد شالمو پس داد رنگش پریده بود

پغی زدم زیر خنده

-یعنی انقد میترسی ازش

از بازوم یه ویشگون گرفت که دادم بلند شد

-اخ مرض گرفته

-زهرا مار بیشعور با اون مامانت بیا بشینیم

-خوب چه خبرا زهرا خله خودم

یه جوری نگام کرد با ترحم فهمیدم خبرایی

-چی شده زری چرا نگرانی

- میکا میلادو دیدم

اه خدای من خسته شدم بسه دیگه اشک از چشم

راه افتاد گفتم

- زهرا به خدا خسته شدم انقد با اسمش همچی

داغون میشه

بابا بسه دیگه من گذشته داغونی داشتم اما الان

میخوام گذشته رو جبران کنم اون موقه من فقط

سیزده سالم بود به خاطر بی محبتی خانوادم مجبور

شدم به طرف پسر کشیده شدم اونم چه پسری

یه عوضی همچی تموم کم بلا سرم آورد

دوستامو از دست دادم بخاطر اخازیای اون بخاطر

این که یه عکس با حجاب ازم داشت برای پخش نکردنش اما اون شمارمو

عکسمو آبرومو پخش کرد

آخرین ضربشم وقتی زد که موقه رفتن از تهران گفتم باهام رابطه داشته

من شکستم دوستاش خیلی ازو ایتم کردن گفتن

ما میدونیم تو بد بختی داداش معتاده مامان باباتم دارن جدا میشن بهتر از ما

پیدا نمیکنی پول خوبیم

میدیم

صدای هق هقم کوچه رو ورداشت خدارو شکر

کوچه ما خلوته چون روبه رومون مدرسه ابتدایی

یه شیف صبح دور ورم خونه نیست

فقط چهار تا خونست که اونم مایم زهرا اینا دوتا هم سایه که صدا از شون در

نمیاد

زهرا محکم بغلم کردو گفت

-اروم باش عزیزم اروم هیش

-زهرا چرا اوامده چی میخواد

-نمیدونم انگار اصلا نرفتن دروغ گفتن بهت رفته

-چرا مگه من کاریش داشتم

-مثل اینکه ترسید انتقام بگیر

-هه جالبه ولش کن بی خیال چه خبر از اقاتون

-نیستش رفته شهرستان

-نمیخوای ازش جدایی

-میکا مشکل تو با اون چیه اخه

-هیچی به خدا فقط میترسم دوباره بهت خیانت کنه

-تویه چیزی دیدی ازش نه

-شاید

-بگو خوب منم بدونم

-بخيال دختر فردا میری مدرسه نه خوش

به حالت

-اره جات خالی تو کی میری کلاس کنکور

-نمیدونم به خدا معلوم نیست راستی آگیر 1کجاست

تو اوامدی بیرون میدونه

-اوف خونست اسمشو نیار الان میاد

من بی خبر از این که آگیر پشت دره شروع کردم

به در آوردن اداش

-الان میاد میگه

صدامو کلفت کردم و باداد گفتم

-زهرا بدو گوم شو خونه باز اومدی تو کوچه هروکر

یه دفه ای زهرا ابرو اومد گفتم

- هان چیه

برگ شتم پ شتمو نگاه کردم که دیدم یه موجود خوشگل ناز که قرمز شده مثل

شعله اتیش چشاشم زده بیرون اماده فورانه

شروع کردم به شمارش معکوس برا انفجار که یک

نگفته با صدای دادش دیگه گوشامو احساس نکردم

خیلی با حال بود اسماعیل داداش زهرا دهنش یه متر باز میشود تا زبون

کوچیکشو میدیدم عین

اژدها منتها بجای اتیش از دهنش دود در اومد

دیگه نتونستم جلو خودمو بگیرم مو پقی زدم زیر خند

حالا نخند کی بخند زهرا صورتمو گرفته بود سمت

خودشو یه چیزایی میگفت که نمیفهمیدم

یه دفعه یه طرف صورتم سوخت صداها برگشت

زهرا گفت

-ای درد حناق چته هاهاهاهای دیوانه

-هههه ببخشید اخی نمیشنیدم وای حالا اگیر کو

-هیچی انقد از خندت حرصی شد رفت پی کارش

-وای پاشو پاشو بریم الان دوباره میاد

-باشه عزیزم فعلا بای.

-ب*و*س ب*و*س بای

رفتم خونه درم بستم

اروم پاورچین پاورچین رفتم داخل که صدای مامانم در

نیاد رفتم تو اتاقم خوب حالا چی کار کنم اوم

اها فهمیدم دوبار یواشکی رفتم سمت اسپزخونه و

گوشی مامانو کش رفتم که بقیه رمان دیشبو بخونم

تا نشستم صفحه فهرستو باز کردم تا ضربه زدم

رو اسم رمان گ*ن*ا*هکار یه دفعه با دماغ رفتم

تو زمین اخ اخ بدجور دردم گرفت سرمو که گرفتم

بالا مامانو با وردنه بالا سرم دیدم

-زلیل مورده تو باز رفتی سرگوشی من رمان خونی

خیرسرت خرس گنده شدی خودتو تو اینه دیدی

سه ماه از خونه بیرون نرفتی همش شب زنده

داری روزا خوابی همش رمان خواب غذا خیلی

اندامت قشنگ بود که حالا انقد خوردی خوابیدی

انداز گاو شدی هیچ کاریم نمیکنی خسته شدم

انقدکارای خونه روتنهایی انجام دادم

-ای بابا مامان باز شروع کردی که بابا جون

من دل خوشی ندارم ok تازشم کار نمیکنم

چون اولاً تو از کارام ایراد میگیری وس واسی

دومامن هم تو خونه بابام کلفتی کنم هم خونه

شوهر

-حالا کی میاد تورو بگیره بابا دختر صورتتو

گوشت گرفت پاشو به تکونی بخور

حسابی حالم گرفته شد خوب راست میگفت چاق شده بودم باید یه فکری به

حالم بکنم خیلی بدم میاد

اخه چرا بعضیا اینقد لاغرن بعضیا چاق من استخون

بندیم درشته مثل بابام قدمم بلنده واسه خودم

بادیگاردیم خدا وکیلی ولی هیشکی درکم نمیکنه

اخه من از غصه و غم چاق میشم تمام تابستونم

خونه بودم فک کنم یه ده کیلویی اضافه کرده باشم

-باشه چشم بفرماید چی کار کنم زمرد سلطان

-ای زیون باز کاری نمونده شیش غروب پاشو اهنگ

بزار بر*ق*ص

-ای به چشم نوکرتم هستم شماهم پیر وسط

من عاشق ر*ق*صم کلاس ر*ق*ص نرفتم از نظر خودمم

اصلا خوب نمیر*ق*صم اما همیشه وقتی برا خودم
میر*ق*صم تو دنیای خودم غرق میشم فکر میکنم
شکیرا ام ها ها ها ما اینیم دیگه (خود شیفته ام خودتی)
دستگاه پخش اتاقم روشن کردم چنتا ترک بالا
پاین کردم تا اهنگ ساقیا از ساسی

تو اتاق پیچید دست مامانو کشیدم وسط خودم
دستمال گردن انداختم گردنم کلاه بابا کریمم
گذاشتمو شروع کردم قر دادن

-ساقیامی هی هی هی بریز

یه پامو گرفتم بالاو بشکن میزدمو گردن میومدم

-بنویس هرکه نر*ق*صد گلمندی بنویس

دستمال گردنو انداختم دور گردن مامانو ادای داش

مشتیارو در میاوردم همین جوری داشتم ادا میومدم

آخر اهنگ که تموم شد صدای دست اومد برگشتم

دیدم ماهانه

-ایول به ابجی خودم خوب قر میدیا یه کلاس

واس ما بزار

-اوچیکتم داش شما خودت استاد خردادیانی

قهقهه ای زد که لپاش رفت تو چشماشم پر اشک

شد الاهی ابجیت پیش مرگت شه قوربون اون چشای

ابی روشنت شم که آدم توش غرق میشه داداشم
-چه عجب پسرگلم بیدار شد الان غذا تو داغ میکنم
میکا سفر بنداز واسه داداشت
-چشم الان

سفره براش انداختمو وسایلشم چیدم هوا کم کم
داشت تاریک میشد صدای در او مدو بعدشم صدای بوق ماشین بابا دویم تو
حیاط بابا که پیاده شد لپشو

محکم ب*و*سیدمو ازش نایلونای خریدو گرفتمو
دویدم تو وسایلو سر جاش چیدم که ماهان از پشت
یکی از بستنیا با یه بسته پفک که مال من بودو
کش رفت افتادم دنباش که بگیرم ازش گفتم
-ماهان زود پفک منو بده زود باش

-نچ مال خودمه
-ماهان توکه میدونی من فقط از اینا میخورم تو بورو
از اون یکیا بردار

-عمرا خودت بورو از اون یکی بردار
از دستش اویزون شدم که بگیرم ولی قدم نمیرسید
از مچ دستش گاز گرفتم که پفک از دستش افتاد
زودی ورداشتمو در رفتم تو اتاق که ماهان گفت
-به هم میرسیم میکا خانوم

-آرزو بر جوانان عیب نیست ماهی خانوم
از پشت در یه لگد زد به در که چون چسبیده بودم
به در یه متر پریدم هوا از خنده ریسه رفتم
-به حسابت میرسم میکی خانوم
نشستم با گوشه مامان رمانمو خوندمو پفک بستنی
خوردم شانس اوردم مامان یادش رفت گیشیشو ببره
واسه شام مامان صدام زد اما نرفتم که گفت
-اون گوشه منو بده از خواب خوراک انداختت
-الاهی قوربونت شم مامان ترو خدا بزار بخونم
حوصلم سر میره
-باشه ولی شب بزن شارژا
-ok

روز ها پشت سر هم به همین منوال می گذشت
شبا خیلی عذاب میکشیدم وقتی صدای گریه ماهانو
صدای دردو دلاشو با خدا میشنیدم که میگفت خستس
تا اینکه یه ماه بعد یه روز صبح که مثل همیشه
با کاب*و*س همیشه بیدار شدم با خودم گفتم
-خدا رحم کنه امروز اتفاق بدی نیفته
اما اون روز نمیدونستم چه اتفاق بدی قراره بیفته
مثل همیشه بعد خوردن نهار داشتم سریال مورد
علاقمو میدیدم که ماهان اومد شبکه رو عوض کرد

- ماهان این چه کاریه داشتم نگاه میکردما یعنی چی
- من از این سریال متنفرم چرته اینی که من میگم نگاه کن
- نمیخوام من از فیلم امریکایی بدم میادبزن بالیود
باصدای بلند گفت

- نه همین که گفتم

که منم اعصاب داقونم تحریک شد با دست بادکمه ماهواره شبکه روعوض
کردم هی من عوض کردم هی ماهان الانکه فکر میکنم میگم کاش بخيال
میشدم اما من باعصبانیت پاشدم سیم تی وی رو کشیدم که ماهانم
محکم زد تو گوشم من دیونه شدمو رفتم فیوز

خونه رو زدم که همه برقا پرید ماهان با مشت کیوند
تو سرم من جرعی تر شدمو صدامو بوردم بالا داد زدم
- عوضی کسافت به چه حقی رو من دست بلند کردی
- چه گوهی خوردی دختری نفهم برا برادر بزرگ

ترت چشاتو درشت میکنی صدا میبری بالا

ویه چک محکم خوابوند تو صورتم که پرت شدم
زمین احساس کردم از بینیم یه مایه گرم داره میریزه

همون لحظه هم تعم خون تو دهنم حس کردم

تمام نفرتمو ریختم تو چشموزل زدم بهش

بلند شدم تورو ش واستادمو گفتم

- خفه شوگوه نخور معتاد عملی کدوم داداش

کدوم بزرگ تر

همین کلمه معتاد کافی بود که بیفته به جونمو

با مشت لگد بزنتم مامان با گریه زاری اومد

بین ما که جدامون کنه گفت

-ماهان جان ولش کن شکر خورد بچه گی کرد

منم سریع گفتم

-نه خیرم مگه من بی پدرم که یا معتاد روم

دست بلند کنه

ماهان حمله ور شدم بهم که فرار کردم سمت

حمام خواستم درو ببندم که

ماهان رسیدو عین دیونه ها داد میکشیدو درو میکوبید

حل میداد داشتم میموردم از ترس از درد کتکاش

گریه میکردم مامان به دادم رسیدو دستشو کشیدو

بازور بورد تو خونه عین چی میلرزیدم قلبم انقد

توند میزدو نفسم بالا نمیومد اروم اروم سر

خوردم رو زمین پشت در نشستم داشتم خفه

میشدم زور زدم به نفس کشیدن که بلخره

نفسم بالا اومد میلرزیدمو گریه میکردم

دستمو گرفتم به درو بلند شدم تمام بدنم درد

میکرد رفتم جلو اینه که خودمو بینم صورتم

خیلی میسوخت تو اینه قدی که خودمو دیدم

دیونه شدم تمام صورتم خون بود
زیر چشم کبود شده بود لبم جر خورده بود
از دماغم خون میومد از گوشم تا گردنم
رد خون افتاده بود یه دفعه حس جنون بهم
دست داد افتادم زمینو بلند بلند جیق زدمو
گریه کردم از خون میترسیدم

-خداا چرا من چرا من مگه من چی
خواستم ازت واز دنیا چرا زجرم میدی
خسته شدم منو بکش بکش راحت کن
خواستم تیق وردارم رگمو بزنم که چشم خورد
به خود زنیای قبلیم که جاش بود خجالت
میکشیدم تو مهمونی لباس بدون استین بپوشم

پشیمون شدم هیچ فایده ای نداشت چندین بار خود کشی کرده بودم اما نجات

پیدا کرده بودم

از صدای جیق گریه من مامان اومد پشت

درو میکوبیدو میگفت

-میکا چی شده درو باز کن

بازور بلند شدمو درو باز کردم مامان که صورتمو

تازه دقت کرده بود زد تو صورتشو گفت

-خدا مرگم بده بین چی شده اخه چرا باهاش

کل کل میکنی

-چیه همینو میخواستی بینی دیدی حالا بورو

درو بستمو شیر ابو باز کردم اروم اروم صورتمو شستم

هق هق گریم بند نمیومد یواش لباس پوشیدمو رفتم

کوچه زنگ زهرا اینا رو زدم که درشون باز شدو

اسماعیل داداش زهرا پشت در بود یعنی انقد

وعض صورتم بد بود که چشاش غمگین شدو

اروم گفت

-سلام بورو بالا زهرا تنهاست

چیزی نگفتم از کنارش رد شدمو رفتم بالا

عجیبه اولین بار بود اخم نکردو مهربون بود

تو راه رو پله ها طبقه دوم از پنجره نگاهش کردم

که زل زده بود به جای خالی که وایساده بودم

رفتم بالا در زدم زهرا درو باز کردو بادیدنم یه

جیق خفیفی کشید رفتم تو نشستم رو مبل

نشست کنارم خودمو انداختم تو بغلشو

زار زار گریه کردم اونم سرمو نوازش کردو منتظر

موند که اروم بشم کمی که ارم شدم گفت

-میکا عزیزم چی شده

-مثل همیشه ماهان حالش خوب نبود و...

-توهم دهن به دهنش گذاشتی

سرمو تکون دادم که زهرا سری از روی تاسف

تکون دادو گفت

-یعنی چی میکا اخه مگه بار اولته مگه حالشو

نمیدونی مگه دغه های قبل با بدن کبودو اش لاش

نیومدی اینجا سر چیزای مسخره اینفعه براچی

بود

-شبکه تلوزیون

-وای خدای من میکا تو روانی دختر اول سر

نون بر بری. بعد سر زولبیا. سر بازی کامپیوتر و...

حالا هم سر شبکه تلوزیون

اون مریض حالت عادی نداره تو چی

-به خدا زهرا تقصیر من نبود بخدا حالت عصبیم دست خودم نیست

-یه بار تقصیرت نبود دوبار نبود سه بار نبود اخه

چند بار

عصبی شدمو داد زم

-اره اصلا من روانیم مشکل دارم

دیونم خوب شد منو باش که او مدم پیش کی

او مدم بیرون درم محکم بستمو رفتو تو حیاط

خودمون نشستمو گریه کردم داشتم دیونه میشدم

هیشکی درکم نمیکرد صدای مامان از پشت سراومد که بهم گفت

-چیه گمشو بورو تو اومدی حیاط واسه من

ختم گرفتی ابروی منو پیش همسایه ها ببری

اخ که شکسم نا بود شدم داقون شدم جلو دهنمو

گرفتمو دوید تو اتاق درم قفل کردم تو تاصبح

سرمو تو بالش فشار دادمو گریه کردم که صدام

بیرون نره واسه شامم بیرون نرفتم صبح با

سردرد میگرنی همیشه بیدار شدم

بلند شدمو رفتم سمت سرویس بهداشتی مامان

اینا داشتن ناهار میخوردند هیچ کدومشون

نگام نکردن درک انگار تقصیر منه

اروم رفتم نشستم سر سفره من عادت نداشتم

با غذا قهر کنم غذامو خوردمو ظرفامو گذاشتم تو ظرف شویی که بشورمش

یه دفه بابام ظرفای

دیگرم گذاشت جلوم که بشورم یه نگاه به

بابام انداختمو شونمو بالا انداختمو همه رو

شستم دیدم بابام نمیره مردد که یه چیزی بگه

یا نه که بلخره گفت

-تصمیممو گرفتم برات یه جا پیدا کردم کلاس

کنکور که شبانه روزه برای توهم بهتره از خونه

دور باشی امید وارم خوب بخونی که پولی که

دادم حدر نره آماده باش وسایلتو جمع کن فردا

میریم اونجا

-میخواین از خونه بیرونم کنین نه؟ به چه گ*ن*ا*هی

ازم خسته شدین باشه باشه من میرم از خدامم

هست هرچه زود تر بهتر

از اشپز خونه اومدم بیرون دويدم تو اتاقم

درو قفل کردم خودمو پرت کردم رو تختو از

ته دل گریه کردم اخه چرا زندگی من این جوریه

خسته شدم اشکامو پاک کردم رفتم سمت دلاور

لباسامو جمع کردم تویه ساک و لوازم ریزم

ریختم تویه ساک و کیفمم کنارش هه از دار

دنیا فقط سه دست لباس خونگی دارم یه دست

لباس بیرون لوازم ریزم یه روژ یه خط لب یه

خط چشم یه ریمله همین چنتا گیره مویی بورس

مسواکم لیفو صابون شامپو گوشی شکستمم انداختم

ته کیف دستگاه پخشو روشن کردم گذاشتم رو کم

ولومو و اهنک بی کلام سریال لامیا رو که صدای

ویالنه رو پخش کردم دراز کشیدم تو جام

که صدای در اتاق در اومد

-بعله

-زهرا امده دم در کارت داره
دلَم خیلی ازش گرفته بودو حوصلشو نداشتم
-بگین خوابه
مامانم رفت دوباره تو حال خودم بودم که دوباره در
زدن
-اه دیگه چیه
-منم میکا باز کن کارت دارم
بلند شدمو درو باز کردم دوبار افتادم رو تخت
-میکا میکا خانم قهری
-الوو میکا با تواما
-میکا منو نگاه کن
صداش بغض داشت دلَم بیشتر گرفت برگشتمو
دیدم داره گریه میکنه محکم بغلش کردم و گفتم
-الاهی فدات شم چرا گریه میکنی زهرا
-تو بامن قهری اره دیگه دوسم نداری
اشکاشو پاک کردم از گونه هاش ب*و*سیدمش
-نه عزیزم قهر نیستم فقط یکم دلَم ازت گرفت
همین بی خیال راجب گذشته حرف نزن چه خبر
-هیچی سلامتی خوبی درد نداری که
-نه خوبم خوب شد او مدی میخواستم ازت خدافظی
کنم

-واسه چی کجا میخوای بری مگه
-از این خونه میرم بابا برام کلاس کنکور شبانه
روزی پیدا کرده تهران شهر ری بهتر برم دور شم
دیگه بر نمیگردم
-یعنی چی اخه چرا مگه کلاس قحطه
-دارن بیرونم میکنن خسته شدن ازم فردا میرم
-دلَم خیلی برات تنگ میشه

گریش در اومد بغلش کرمو سرشوب*و*سید
- چرا گریه میکنی نمی میرم که بهت زنگ میزنم
-قول بده فراموشم نکنی
-فراموش نمیکنم قول میدم
زهر رفتو من خوابیدم صبح با صدای در بیدار
شدم بابا گفت

-میکا پاشو حاضر شو میخوایم بریم
بلند شدمو لباسامو پوشیدم یه ماتتو ابی نفتی
روشونه هاش یه کوچولو کمر بند مدل میخورد
بایه جین مشکی مقنعه مشکی هه الان منو با
این صورت بینن میگن دختر فراری سعی کردم
با کرم کبودیارو بیوشونم یه کمی معلوم بود

اما خوب بود رفتم بیرونو گفتم من آماده ام

بابام گفت

- صبحونه نمیخوری

-نه بریم

ساک و کیفو برداشتمو رفتم بیرون کتونی های

ابی کهنم پوشیدم رفتم تو کوچه که بابا از پارکینگ

اومد بیرون سوار شدمو رفتیم به همین راحتی

هیچ کس برای بدرقم نیومد حتی خدافظی

خوشک خالیم نکردن یه ساعت بعد رسیدیم دم آموزشگاه ساکمو برداشتمو

رفتم داخل یه ساختمان

هشت طبقه رفتیم طبقه اول تو دفتر مدیر خانوم نادری

مدیر اون جا بود که با خوش رویی پذیرای ما شد گفت

-خوب میکا خانم خوش اومدی امید وارم اینجا

بهت بد نگذره اینجا در روز شش ساعت آموزشه

بعدشم کتابخونه برات برنامه ریزی میکنه

کتابارو مرور کنی درطول روز خاموشیم ساعت ده هشت

شب شام هفت صبح صبحانه ودو ظهر ناهار

سوال دیگه هست بفرما راستی جمعه هاهم میتونی

بری پیش خانوادت

هه پوز خندی زدمو تشکر کردم گفتم

-میشه اتاقمو نشونم بدین

-بعله عزیزم با من بیا آقای سلیمی خیالتون راحت
باشه بابت دختر خانوم گلتون خوب میکا خدافظی کن بیا
و رفت بیرون منم یه نگاه به بابام کردم و گفتم
-خداحافظ

همین ساکو برداشتم و رفتم بیرون با خانوم
نادری رفتم سمت اسانسور رفتم بالا طبقه
پنجم چهار تا اتاق بود که تو هر کدوم پنج تا
تخت بود یه اتاق 24 متری یه سریس بهداشتی حموم
و یه طرف یه اشپز خونه کوچیک بود چهار
دختر اونجا بودن که تو نگاه اول خیلی ازشون
خوشم اومد خوشگل پول دار به نظر میرسیدن
خانوم نادری رو بهشون گفت

-خوب دخترا براتون خواهر جدید اوردم میکا سلیمی
من دیگه میرم مهمون نوازی کنید میکا جان
کاری داشتی بهم بگو
-چشم خانوم.

بعد رفتن نادری یکی از دخترا که قد بلند بود و
پوست گندمی داشت موهای بلند خاکستری (فک
کنم رنگ کرده) دماغ متوسط لبای نازک ابروهای
هشتی چشای سبز گفت

-سلام میکا جون اسم من نیکا احمدی خوش بختم

-سلام هم چنین

به ترتیب سه تا دختر دیگه که همه قد بلند خوش

اندام بودن اولی پوست سفید موهای طلایی چشای

ابی روشن داشت که منو یاد ماهان انداخت بینی

عملی لبای متوسط و دومی پوست سبزه چشمای

مشکی براق با موهای مشکی پر کلاغی براق بینی

گوشتی کوچیک لبای باریک و سومی که پوست

سفید و بلوری داشت با موهای خورمایی چشای

توسی با رگه های عسلی ابی بینی کوچیک لبای

قلوه ای او مدن جلو نیکا گفت

-خوب اینا هم نیاز اصقری .ارام سعیدی .تمنا رسولی

هستن بچه پول داری تهران هر چهار تا باهم رفیق

جون جونی هستیم از بیجگی بخاطر شراکت بابا

هامون که تاجرن

با همه دست دادمو گفتم

-خوب منم میکا سلیمی 18ساله رشته کامپیوتر

نرم افزار اگه خدا بخواد بچه پابن شهر بابامم

مسافر کشه تمنا گفت

-نه ازت خوشم او مد اول کاری راست گفتمی دروغ

نبافتمی به جمع ما خوش او مدی ابجی و باهام دست دادن

روزها میگذشتو من با بچه های خیلی اوخت شده
بودم با زهرا هم چند باری تماس داشتمو گفتم
که چه خواهرای خوبی پیدا کردم باخونه هم تماس
داشتم فقط در حد همچی روبه راه همین با دخترا
انقد صمیمی شدم که هممون از زندگی هم خبر
داریم وقتی داستان زندگیمو گفتم کلی گریه
کردنو دل داریم دادن با وجود اونا دلم خیلی
پور بودو احساس افسردگی داشتم تا که یه
روز از خونه زنگ زدن

-الو میکا سلام مامان جان خوبی؟

-مرسی خوبم مامان شما خوبید همه خوبین؟

صداش میلرزید تاقت نیاوردمو گفتم

-چی شده مامان اتفاقی افتاده

-راستش میکا جان ماهان از دیشب از خونه زده

بیرون نیومده نگرانشم

وای خدا دلم هزارا رفت یعنی چه بلایی سر

داداش گلم اومده

-چرا مامان بابا دعواش شد باز؟

-اره دخترم خیلی نگرانشم دفعه اول یه روز تمام نیومده خونه

-نگران نباشید مامان جان بر میگرده به منم خبر

بدین اومد

-باشه دخترم کاری نداری؟

-نه گلم خدافظ

-خدافظ

بغض داشت خفم میکرد بد جووری میترسیدم

خود به خود اشکام جاری شد نکنه بلایی

سرش اومده باشه انقد فکرای بد کردم که

از حال رفتم وقتی بهوش اومدم بچه ها

بلا سرم بودن نیاز گفت

-چی شده خواهری چرا انقد خودتو زجر میدی

دیدی از حال رفتی اخر چی شده اخه؟

-دوبار اشکام در اومدو باصدای گرفته گفتم

-ابجی داداشم از دیروز که رفته بیرون بر نگشته

اولین باره میترسم اوردوز کرده باشه خدایی نکرده

یا مواد فروشا زده باشنش

-هیش عزیزم خدا نکنه گلم اروم باش چیزی نیست

در اتاق زده شدو خانوم نادری با یکی از معلما که

روانشناس به اسم خانم عباسی داخل اومدن

خانم عباسی گفت

-میکا جان میشه دفتر من حرف بزیم؟

-بعله بفرماید

باهم رفتیم تواتاق کارشورو به روی میزش

نشستم

-میکا جان به من خبر دادن که خیلی تو

خودتیوامروزم ازحال رفتی میتونم کمکت

کنم؟

تو چشای قهویش نگاه کردم اروم بود آرامش

میداد انرژی میدادنمیدونم چی شد بهش

همه چیو گفتم من اعتقاد داشتم که با گفتن

مشکلاتم چیزی حل نمیشه فقط باعث ترحم

دیگرانه به من اما با گفتن به اون انگار که

اروم شدم خانم عباسی گفت

-میکا جان تا حالا کمپم بردینش؟

با این حرفش یاد کاب*و*س هر شبم افتادم و

گفتم

-اره بارها به زور یا با خواسته خودش

شیش بار جاهای مختلف حتی من

از بار اول که بازور بردنش اون ترسیده

بودو داد میزدو کمک میخواست از بابا

اما نمیدونست که باباش اونارو اجیر کرده

خیلی ترسیده بود کلی کتکش زده وقتی
رفتم دیدنش بدنش و صورتش کبود بود
اخ که دادش مظلومم فوشم بلد نبود بود
اما نمیگفت هیچ وقت از اون شب هر شب
خواب میدیدم که فرار کرده اوامده بالا سرمو
صدام میزنه میکا میکا من میگفتم داداش
تویی وقتی میومد جلو صورت سوخته
زخمیشو میدیدم

-خودش میخواد خوب شه؟

-میخواد اما نمیتونه

-ببین میکا جان یه جا هست به اسم کنگره 60

که برای کمک به ادمایی مثل داداش تو

اگه بخوای بهت معرفی می کنم با همه جا فرق

داره زوری نیست پولی نیست نگه نمیدارن

خلاصه یه روش خاصی دارن؟

-نمیدونم باید باهاش حرف بزنی شما بهم

ادرسو شماره تلفنشو بدین ممنون میشم

ادرسو شماره رو برام نوشتو داد دستم

از اتاق اوادمو رفتم اتاق خودمون

که ارام پرید جلو مو گفت

-مژده گونی مژده گونی

-چی شده آرام؟

-وقتی پیش عباسی بودی گوشت زنگ خورد

با اجازت من برداشتم از خونه بود برای این

که نگران نشن و گفتم حمومی مامانت گفت

بهت بگم داداشت اومده خونتون و سلام میرسونه

هه مامان منو باش خواسته آبرو داری کنه

نگفته بر گشته حالشم خوبه تصمیم گرفتم

این جمعه برم پیششون برای صحبت

ارامو محکم بغل کردم و گفتم

-دخترای خر خون بساتو جمع کنید بستی

بیرون مهمون من همه هورا کشیدن

با دخترا رفتیم کافی شاپ نزدیک خیابون که

-نیکا گفت ابجی بریم بستنی فروشی اینجا

گرون میشه واست

گفتم

-عیبی نداره اجی همین جا خوبه

با دختر رفتیم سر یه میز شیش نفر نشستیم

گارسون اومد سفارشارو گرفتو رفت همه بستنی

ساده سفارش دادن چقد به فکر من کاش منم

پول دار بودم که این جور نمیشد مشغول

بگو بخت بودیم اون طرف تر از ماهم پنج تا
پسر جیگر مامانی با صدای بلند میخدیدن
رفتم تا دستامو بشورم که موقه برگشت
به یکی بر خوردمو قهوه هاش ریخت روم
اخ سوختم
-حواستون کجاست اقا سوزوندیم لباسم
دافون شد؟

سرمو گرفتم بالا که دیدم یکی از همون پسر
خوش گلاست مهو چشای سبز ایش شدم
موهای ل*خ*ت خورمایی بینی عملی به لیش
که رسیدم دیدم داره پوز خند میزنه
عصبی شدم که گفت

-هوی خانومی از قصد خودتو میزنی به من که
که دیدم بزنی بعد طلب کارم هستی؟
با عصبانیت زل زدم تو چشاش اوادم
دهن بازکنم جوابشو بدم که بدون توجه به من تعنه
زد رفت وای خدای من پسره مغرور حالتو میگیرم
رفتم سرمیز با بیچه ها مشغول شدیم که آرام گفت
-میکا اون جا چی شد؟

براشون همه چیو تعریف کردم
یه فکری برای تلافی به سرم زد خدا کنه بگیریه

دستموزدم به بستنیم که کمیشو خورده بودم
که همش ریخت روزمینو میز گارسونو صدا کردم
که بیاد تمیز کنه بایه سطل اب تی دسماال اومد
تمیز کنه که به بچه ها گفتم بریم پریدم رفتیم
حساب کنم برگشتنی وقتی گارسونه داشت رد
میشود نزدیک میز پسرا که شود دویدمو خودمو زدم
بهش که سطل چپه شد روسر پسر مغرور دخترا
اون ور زدن زیر خنده منم با زور خودمو نگه
داشتم که نخدمو تند گفتم

-وای متعسفم فک کنم ایشونم و اشاره به گارسون کردم از شما خوشش اومده

خیلی هم بهم میاین اومید وارم

خوش بخت شید

یه چشمک زدم و گفتم

- ادیوس babi

ودویدم بیرون با دخترا رفتیم خوابگاه کلی

خندیدیمو حرف زدیم حقش بود کوه غرور

روزا زود گذشتو به جمعه رسیدیم

با بچه ها خدافظی کردم بعد از هفت ماه

دوری رفتیم خونه زنگ درو زدم صدای

مامانم از پشت ایفون اومد

-کیه؟

-منم مامان میکا باز کن

صدای تیک در اومدو در باز شد

رفتم داخل حیاط وای چقد دلم برای همه چی

تنگ شده بود رفتم داخل و مامان اومدو بغلم

کرد

-میکاجان قوربونت شم اومدی عزیزم خوش

اومدی به خونه خودت چه عجب؟

-مرسی مامان خوبی بابا خوبه ماهان کجاست

-خوبه خوبه ماهانم تو غارشه خودت چه طوری

همچی خوبه اونجا درسا چگونه؟

-خوبم درسا خوبه همه چی خوبه

-بشین بشین برات چایی بیارم

-مرسی مامان میخوام باماهان حرف بزنم

نگرانیه توچشاش دیدم

-چیزی شده میکا جان؟

-نه مامان چیزی نیست میشه من با ماهان تنها بزاری

مامانم بانگرای سرشو تکون دادو رفت اشپزخونه

اروم رفتم جلو در اتاق ماهانو باز کردم

بخشیده بودمش همون شب بعدش عادتم

بود فراموش میکردم همیشه همچیزای

دل خراشو

پشت کامپیوتر نشسته بودو داشت بازی میکرد

اروم رفتم پشتشو چشاشو گرفتم

بازیو استوپ کردو دستاشو گذاشت رو دستام

اروم اروم رودستمونوازش کردو دستامو گذاشت

رو بینیشو بوکشید اروم با صدایی که

بغض توش فریاد میکرد و میلرزید گفت

-فرشته کوچولوی من برگشته؟

ماهان همیشه بهم میگفت فرشته چون

من یه برادر داشتم که تو بچگی تو دریا

غرق شده بود قبل به دنیا اومدنم مورده سه

نفر از اعضای خانواده خوابشو دیده بودن

که دست یه بچه رو گرفته و میده به مادرش

اون بچه هم من بودم

برگشت به سمتم صورتش خیس خیس بود

با صدایی گرفته فقط تونستم بگم

-منو میبخشی داداشی؟

و بغضم ترکیدو زار زار تو بغلش گریه کردم

و اون نازم میکردو میگفت

-مگه ميشه من خواهر خوشگلمو فرستمو
نبخشم اما فرشته کوچولوم چي اين داداش
گ*ن*ا*ه کارشو که دست بلند کرد رو خواهرش
میبخشه گفتم

-به يه شرط که بهم يه قولي بدی؟

-چه قولي؟

-نه اول بايد قول بدی بعد بگم

-اخه نمیشه که شايد نتونم عمل کنم؟

-میتونی چيز سختی نيست قول بده

-باشه قول میدم حالا بگو؟

-اول يه سوال بپرسم ازت؟

-پرس؟

-تومیخواي همه چي خوب شه مثل قبل؟

-معلومه که میخوام

-پس بايد بامن بیای يه جایی

و شروع کردم تعريف کردن و در اخرش گفتم

-من ازت قول گرفتم ولی با دل خودت نه زور

به خاطر من ايندفعه يه قدم از راهی که من

نشونت میدمو بر میداری؟

-اره فقط اين بار بخاطر تو

از خوش حالی پریدم هوا دستامو کوبیدم به

همو گفتم هورا خودمو انداختم بغل داداشمو
گفتم حالا پاشو بریم پیش مامان جون چایی
دوتایی با لب خندون اومدیم بیرونو هم
زمان لب مامانو محکم ب*و*س کردیم که
مامانم با کفگیر اروم زد تو سر هر دوتامونو
گفت

-زلیل نشید همه خونمو خوردید
مامان از ب*و*س خیلی بدش میاد
-مامانی جون چی کار میکنی کمک نمیخوای؟
-نه خیر دیگه چه کمکی گذاشتی غروب پاشدی
اومدی که کارا تموم شده کلک؟
هرسه تا زدیم زیر خنده که صدای بابا
از پشت اومد

- به سلام دخی منگول من
از این طرفا کلاتو باد آورده
خنیدمو دویدم تو بغلش ب*و*سه بارونش
کردمو نایلونارو گرفتم ازش
با کمک ماهان سفره شامو چشیدیمو
با بگو بخند غذا مونو خوردیم منم جریان
کنگره رو براشون گفتم ادرسو شماره روم

دادم ساعت ده شب میشود که بابا منو
رسوند خوابگاه حس خوبی داشتم
تو دلم گفتم همه چی درست میشه خدایا شکر
روزها پشت سر هم گذشتو روز کنکور رسید
من هیچ وقت واسه امتحان ها استرس نداشتم
اما این بار انقد دخترا بهم تلقین کردن که از
استرس دل درد گرفته بودم امتحانم با هزار
مکافات دادیمو امروز نتایج اعلام میشه و
من دخترا ریختیم رو لب تاب نیکا که جوابارو
بینیم

-اه چرا انقد دیر بالا میاد سایتش؟

نیکا گفت

-صبور باش میکا

وبعد شماره دانشجویی همه رو یکی یکی زد

همه قبول شده بودیم تو رشته نرم افزار

کامپیوتر تو خواب گاه جشن گرفته بودیمو

میزدیمو میر*ق*صیدیم زنگ زدم خونه اطلاع

دادم که خیر اونا شوکم کرد

-اره میکا جان باور کن مادر ماهان سه ماه

داره میره کنگره خیلی عوض شده حالش خیلی خوبه

-وای خدایا شکر صد هزار مرتبه شکر

مرسی مامان خوش حالیم دو برابر شد

-فعلا خدافظ باید برم

-خداحافظ

دویدم تو اتاقو پریدم بالا پاینو جیق زدم

تمنا گفت

-چته میکا اروم تر؟

-چی چیو اروم تر داداشم خوب شده داداشم

خوب شده

نیاز گفت

-اروم بگیر دختر وایسا ببینم چی میگی؟

دستشونو کشیدمو دور خودم نشوندمشون

همه چیزایی که مامان گفته بودو بهشون

گفتم یه دفعه ای چهارتایی از جا پریدنو جیق

کشیدنو هوراگفتن خندم گرفته بود اینا از من

بد ترن که

فرداش پنج تایی رفتیم دنبال کارای ثبت نام

خوابگاه

من تو ماشین بوگاتی مشکی نیکا و نیاز نشستم

ارام تمنا هم با ماشین خودشون که یه مازراتی البالویی

بود اومدن

تا ساعت چهار همه کارای پنج نفرمون تموم شد
باهم باهزار خواهش التماس تویه اتاق افتادیم
بر گشتیم خوابگاه آموزشگاه وسایلو جمع کردیم
که فردا بریم خوابگاه دانشگاه
تا شروع دانشگاه سه روز وقت بود
که بعد جابه جایی هر کس رفت خونه خودش
منم ایندفعه با حس حال دیگه ای رفتم
روز اول رفتم جلو در پیش زهرا وباهم
دردودل کردیم که فهمیدم برای زهرا
پسر خالش اومده خواستگاری و مامانشینا
میخوان بدنش خیلی ناراحت بود اخه
اون رضارو دوست داشت کمی دل داری
نصیحتش کردم اون سه روز خیلی خوش گذشت
وبلخره روز اول دانشگاه اومد من از خونه
خودمون تنها رفتم دانشگاه
داخل دانشگاه داشتم راه میرفتمو دنبال
بچه ها چشم میگرددوندم که پیدا شون کنم
اما ندیدم برا همین گوشیمو در اور دم که
زنگ بزنگم به ارام بپرسم کجان سرم تو گوشه
بود که یه ماشین فراری سفید خورد بهمو گوشه از دستم افتاد زمینو رفت زیر
چرخو پودر

شد داد زدمو گفتم هوی مگه کوری
من نمیدونم چرا هرکی با مامانش قهر
میکنه میره رارنده میشه اه اهمق عوضی
از همین گوشی شکسته هم مارو انداخت
الاهی گوشیتو یکی زیر کنه امروز الاهی
سگ پاچتو بگیره بشاشه روت الاهی
تنت قعت شه امروز ایشالا خودتو ماشینت
باهم پنچر شید امروز همین جوری داشتم نفرین
میکردم که ماشین دنده عقب اومدو جلو پام واستاد
اومدم دهنمو بازکنم که بارش کنم که از
ماشین یه

پسر خوشگل خوش تیپ از فراری
پیاده شد از پایین وارسیش کردم
کالچ های مشکی شلوار کتون سفید
تیشرت جذب مشکی که یقش خیلی باز
بودو یه پلاک باحرف R به گردنش بود
روتیشرتش به اینگلسی نوشته بود
بدبوی روشم یه جلیقه مشکی تنش بود
شونه های پهن چهارشونه لبای قلوه

ای بینیش عملی بودو یه عینک خوشگلم
زده بود با موهای ل*خ*ت خورمایی که به
سمت بالا خوابونده بود بقلاشم کوتاه
ای ژووووون عجب هلویی
به به یه دفه ای پسره عینکشو برداشت
ای وای عین که اتشفشان غروره
دهنمو باز کردم یه چیز بارش کنم که
گفت

-هوی خانومی چی زر زر میکردی پشت سرم؟
-هوی به توی یابو میگن کی بهت گواهینامه
داده احمق زدی گوشیمو ترکوندی مگه کوری
اگه کوری واسه اون چشای کورت عینک بخر؟
-او او خانومی خیلی داری توند میریا یادت
باشه باکی داری حرف میزنی به من میگن راستین
راستین وفایی پسر رامبود وفایی صاحبه شرکتای
زنجیره ای وفایی سرمایه دار بزرگ ریس دانشگاه
حالا مگه چی شده اخی گوشیت اوف شده
وبعد خم شدو از داشبورد ماشین یه دسته اسکناس
پنجاه هزاری در آوردو کوید تو سینمو
گفت

-بیا کوچولو گریه نکن بورو واسه خودت گوشه

بگیر مهمون من

و بعد جلوی چشای متعجب عصبانی من سوار شدو

رفت حسابتو میرسم آقای راستین وفایی قسم

میخورم

از پشت سرم صدای بوق ماشین اومد که

برگشتم دیدم بچه ها هستن ماشیناشونو

پارک کردنو رفتیم یه طرف حیاط نشستیم

که نیاز گفت

-چی شده میکا چرا انقد عصبانی؟

نشستم همه چیو برایشون تعریف

کردمو گفتم

-بچه ها یه نقشه ای دارم کمکم میکنین؟

همه گفتن

-اره

-خوب گوش کنین نیکا توگفتی بابات

عضو انجمن دانشگاست؟

-اره چطور؟

-میتونی اماراین لودوسو دراری

-لودوس امارچی میگه میکا؟

-منظورم راستین وفایی چون مثل سگ

نیاز خوشگله مغرور پرو شیطونه میخام

بهش بگم لودوس

- اهان اره چیا میخوای بدونی؟

- اسمو رسم سن کی میره کی میاد

چقد خرش برو داره با کیا دوسته و

دوستاش چی کارن جز به جز

- باشه اوکیه

- خوب ارام جون تو باید تو نقشه هم راهیم کنی بعدا

وظیفتهو میگم نیاز و تمنا شما هم نیروی پشتیبای اگه

مشکلی پیش اومد میاین کمک حالا بریم

سر کلاس تا ساعت 10 کلاسمون طول کشید

بعد نیکا رفت دنبال امارو بعد یه ربع اومد

- خوب چی شد نیکا؟

- راستین وفایی یه دختر باز همچی تموم هرروز

بایه رنگ ادمه فرزند رامبود وفایی و نوشین

وفایی پدر مادرش دختر پسر عمو هستن....

پریدم وسط حرفش گفتم

- پس واسه اینه عقب موندست؟

همه خندیدن و نیکا ادامه داد

- پدرش سرمایه دار بزرگیه شرکت های

زجیره ای وفایی مال ایناست و باباشم ریس

دانشگاست و سن 21 سال سومیه اکیپشون
عین ما پنج نفرس سر دسته راستینه چهار
تای دیگه همه قد بلندو هیکللی چون تو باشگاه
راستین کار میکنن مربین مهیار و ماهیار قاسمی
دوتا پسر دو قلو کی هم فقط یکی چشاشش
توسی با رگه های ابیه اون یکی ابی با رگه های
توسی اروین ظاهری پسری سفید با چشای عسلی
روشن والیاس شکوهی پسر بیش از حد سفید
پوست چشای مشکی تیله ای وموهای مشکی
براق پدرای همشون باهم رفیقن و رفتو امد
دارن همشونم وعض توپی دارن
و بهشون تو دانشگاه میگن پسران شیاطین
-ایول نیکی جون گل کاشی به معنای واقعی
واما نقشه ما یه دعوای سوری راه میندازیم
به شوخی من بایه سنگ بزرگ دنبال
ارام میکنم ارام باید بری سمت فراری سفیده
وقتی لودوس با دوستاش جمع شدن جا خالی میدی
ومن سنگو به سمت اینه ماشین خوشگلش
پرت میکنم بقیشم وایستید تماشا کنید
خوب دارن میان آماده شروع

-دختری نچسب چی فک کردی
چون پول داری من حق اعتراض ندارم
کور خوندی مگه تو کی هستی
-هرچی باشم از توی بی خیال بی ار بهترم
سنگ بزرگی رو که تمنا آورده بود بلند
کردمو افتادم دنبال آرام آرام طبق قرار
رفت سمت لودوس جون و ماشینش
نزیک که شدیم یه چشمک به آرام زدم
که آرام جا خالی داد منم سنگو پرت کردم سمت
اینه که خورد بهشو امد پایین خورد شد
یس همون که میخواستم
لودوس با قیافه ای که ازش ایش
فوران میکرد حمله کرد به من که دخترا
ریختن جلوم هو کشیدن که پسراهم رفتن پشت
لودوس وایسادن گارد گرفتن
لودوسم یه داد بلند کشیدو گفت
-دختره احمق خنگ ماشین نازنینمو داقون
کردی این چه کاریه احمق بیشعور؟
-اهای اه ای آقای به ظاهر محترم درست
حرف بزنا من جزو امول بابای میلیاردرت نیستم دماغ عملی
بعد عین خودش بی خیال گفتم

-مگه چی شده حالا سنگ بی اجازه خورد
به مشینت مگه من به سنگه گفتم بخوره
به ماشین تو حالا چون دست من به سنگ
خورده و دلم برات میسوزه
دخترارو کنار زدمورفتم جلو دست کردم
تو کیفو پولی که صبح دادو در اوردمو عین
خودش در حالی که محکم میکوبیدم تو
سینش گفتم

-بیا این پولو بگیر از طرف من برا خودت اینه
بخراخه میدونی میترسم اخه تو با اینه
بقلت زدی دستم وگوشیمو زیر چرخات
پودر کردی میترسم بدون اینه یه نفرو
بکشی

بعد رو به دخترا گفتم

-بریم بچه ها؟

به لودوس چشمک زدمو

گفتم

-ادیوس BaBi

هم زمان با دخترا برگشتیمو عینکای خوش

گلمونو که قبلا با

دخترها ماهنگ کرده بودم وقتی گفتم بریم
همزمان از کیفا در اوردیموزدیم به چشامو
خنخ احساس گنگستری دارم خیلی
باحال شده بود داشتم ذوغ مرگ میشووم با
دختر سوار ماشینا شدیمو رفتیم سمت خوابگاه
تو خوابگاه به دخترا گفتم

-بچه ها ماهم از این به بعد تو دانشگاه
معروف میشیم باید یه اسم انتخاب کنیم
برا گروهمون نظر بدین

نیکا گفت

-دختران زیبا؟

-نه لوسه

تمنا گفت

-دختران جنگ جو؟

-نه اینم زیادی سنگینه نیومدیم چپه که

نیاز گفت

-دختران بد؟

-نچ خوب نیس نمیحسبه اسم نرم و کوبنده

ارام توهم به چیز بگو دیگه

-میکا بنظرت دختران شرور چطوره مثل

فیلم خارجیه که پسران شرور بود؟

-اره خوبه عالیه بچه ها موافقین

دستاتونو بزارین

همه دستاشونو گذاشتن که گفتم یک دو

سه همه باهم گفتیم

-دختران شرور هورا زنده باد

صبح باصدای جیق یه ادم بلند شدم

-یا خدا چیه چی شده بچه ها آرام

نیاز تمنا نیکا کجااین؟

همین جوری دورو اطرافو نگاه میکردم

که از پشت صدای خنده شنیدم

برگشتم دیدم دخترا پشت سرم

از خنده قرمز شدن همین جوری

گیج نگاهشون می کردم که نیاز

با گوشیش ور رفتو دوباره صدای

جیق یه دخترو صدا های ترسناک

اومد اهان حالا گرفتم زنگ گوشی نیازه

اروم پتورو کنار زدم که برم به حسابشون

برسم دخترا اروم اروم عقب میرفتن که

بهشون حمله کردم داد زدمو گفتم

-میکشمتون

دختر اهرم جیق زدنو هر کروم از یه طرف

در رفتن

بعد کلی دویدن دنبال دخترا

وايستادمو خم شدمو دستام روزانو هام

گذاشتمو گفتم

-بسه دیگه خسته شدم فک کردین منم

مثل شما باریم بسه ولی تلافی میکنم

رفتم اماده شدم برای دانشگاه وبا ماشین ارام

تمنا راه افتادیم سمت دانشگاه ده تا یازده

کلاس داشتیم وقتی کلاس تموم شد

تو راه برگشت دیدم دوقلوها دوست های

لودوس جون دارن پیاده از کنار خیابون

رد میشدن تند گفتم

-تمنا نگه دار نگه دار زود باش

-چی شده میکا؟

-هیچی دنده عقب بگیر جلو پسرا

پنجره رو کشیدم پاینورو به پسرا گفتم

-سلام ببخشید بفرماید برسونیمتون؟

یکیشون گفت

-نه ممنون مزاحم شما نمیشیم؟

-نه این چه حرفیه بفرماید؟

درو باز کرد مو رفتم ته ماشین نشستم

پسرا هم سوار شدن

روبه پسرا گفتم

-اسم من میکا سلیمی و اینا دوستانم آرام سعیدی

و تمنا رسولی هستن از اشنایی باها تون

خوش بختم

اون پسره که چشاش ابی بارگه های

توسی بود گفت

-من هم مهیار و داداشم ماهیار قاسمی

ماهم از اشنایی تون خوش بختیم

شرمنده مزاحم شما شدیم صبح

هر کاری کردیم ماشین روشن نشد

برا همین امروز پیاده بودیم

دیدم مهیار موقه حرف زدن به

تمنا زل زده گرفتم که گلوش

گیر کرده جالب اینجاست که

ماهیارم آرامو دید میزد مثل این که

فقط سر من بی کلاه مونده خنخ

تمنا با صورتی قرمز شده از خجالت

از پسرا پرسید

-ببخشید آقای قاسمی کجا تشیف میبرید؟

مهیار گفت

-ما دیگه همین جایاده می‌شیم شما راه

خودتونو برین مزاحم شما نمیشیم

ارام گفت

-نه این چه حرفیه شما مراحمید درستونو

بگید

ماهیار گفت

-ما خوابگاه میمونیم با بچه ها برای

این که باهم باشیم

ا پس لودوسم خوابگاه بقلی ماست

رو به پسرافتم

-مسیرمون یکی ماهم خوابگاهیم

-چه جالب!

رسیدیمو پسرا رفتن خوابگاه خودشون

تمنا گفت

-پسره داشت با نگاش قورتمون میداد

-قورتمون داد نه قورتم داد فقط تورو

مهیار تورو ماهیارم ارامو گلووشون گیر

کرد بیچاره ها

ارام گفت

-نخیرم هیچم این جور نیست

-اره ازقرمزی لپاتون معلومه شماهم بدتون

نمیادا نه

و از ماشین پیاده شدمو دویدم دخترا هم

دنبالم که بزنمم

(راستین)

-چی میگی پسر واسه چی سوار

ماشین اون دختره مغرورو دوستاش شدین

من که گفتم یکم وایسین حرفم با استاد

تموم شه باهم بریم؟

مهیار-خوب داداش دختر بیچاره اصلا

اون جور که تو فکر میکنی نیست

حالا مگه چی شده فقط مارو رسوندن

تازه مادیرمون شده بود؟

-حساب اون دختره رو میرسم غرورشو

خورد میکنم اروین با اون دختره یاسی

توخواهگاه هنوز رفیقی؟

اروین-اره داداش میخوای چی کار؟

-میتونی ازش امار طبقه اتاق اون دختررو

دراری؟

اروین-اره داداش اوکیه

-الیاس پسر پیر بریم بیرون که واسه دخترا

نقشه دارم بزار این دو تا هم به خودشون

برسن

با الیاس سوار فراری خوشگلم شودمو

رفتم سمت پرنده فروشی یکی از رفقای

قدیمی پیاده شدیمو رفتیم داخل صدا

زددم

-رسول اهای رسول جان داداش کجایی

منم راستین

رسول-سلام داداش راستین گلم از این ورا

یاد فقیر فقرا کردی؟

-این چه حرفیه داداش شما سرور مایی

باشگاه پیدات نیست هیکلت از فورم میفته ها؟

رسول-راستش دادش یه سری مشکلات

برا مغازه پیش اومد که الان درست شده

-اگه کاری از من بر میاد میدونی که نوکرتم

دریست؟

رسول-فدات داداشم راستی نگو که اومدی احوال

پرسی چیزی میخواستی؟

-راستش داداش گلم که تو باشی من چنتا موش
میخواستم داری بدی هرچی زشت تر بهتر
رسول-اره بیا بیا گلم

منو برد سمت قفسه موشا و زشت تریناشو
برام انداخت تو کیسه یه شیش تایی میشد
یه دسته پنجاهی از جیبم در اوردمو دادم
رسول که هرچی اسرار کردم نگرفت گفت

رسول-نه داداش به خدا اگه بگیرم ما
باهم حساب داریم باشگاه حساب میکنم
-باشه عزیزمی داداش خداحافظ باشگاه میبینمت
با الیاس سوار ماشین شدیم که الیاس
گفت

الیاس-راستین چی تو اون کلته این موشا
برای چیه میخوای چی کار کنی؟
-میگم بهت بزار بریم پیش بچه ها بعد
رسیدیم خوابگاه رفتیم داخل تو اتاق که شدیم
اروین گفت

اروین-داداش اوکی شد طبقه اخر اتاق سمت راستیه
-چه جالب دقیقا مثل ما خوب گوش کنین

پسرا الیاس در بون خوابگاه دخترارو میپیچونه
بهش میگه در بون ما نیست وانگار یکی از لوله
هاترکیده میبریش شوفاژ خونه نیم ساعت متلش
میکنی اروین با من سرساعت دوازده میای
میریم طبقه دخترا این موشارو میندازیم اتاق
دخترا مهیار و ماهیار شما هم کشیک میدین
لو نریم اوکی شد

مهیار-داداش گ*ن*ه دارن بی خیال شو
-هیس ساکت حرف مفت نزن اگه میخوای
کمک نکن ولی حرف مفتم نزن

ماهیار-باشه داداش عصبی نشو ماهم هستیم
دستامونو گذاشتیم رو هم گفتم یک دو سه
همه گفتیم پسران شیاطین

ساعت پنج دقیقه به 12 بود که بعد علامت

الیاس که دربونو پیچوند رفتیم بالا مهیار
ماهیارم جلو در کشیک وایستادن که کسی

اومد خبر بدن سریع رفتیم جلو در

اتاق دخترا خیلی اروم درو باز کردم

خداروشکر خنگاقفل نکردن درو

کیسه موشارو خالی کردم تو اتاقو درو

سریع بستمو پاورچین پاورچین رفتیم بیرن

که دیدم دربون داره میاد زود پشت دیوار قابم
شدیم دربون رفت تو اتافکش ماهم دویدم تو
خوابگاه خودمونو رفتیم اتاق خودمونو با
خیال راحت خوابیدیم

(میکا)

صبح با احساس این که چیزی رو گردنم داره
راه میره بیدار شدم فکر کردم باز
بچه ها دارن ازیتم میکنن گفتم
-اه ازیتم نکنین تورو خدا خوابم میاد
اما باز احساس کردم داره از گردنم میاد
بالا الان رو دهنو بینیمه چشممو باز
کردم که بینم کیه داره چی کار میکنه
که دیدم یه موش سیاه زشت چندش
با چشاش زول زده تو چشم بلند شدمو
پیر پیر کردم موشه ازروم افتادو چنتا جیق
فرا بنفش زدمو دور اتاق میپیریدم بالا پایین
همه جای اتاق موش بود از صدای جیق من
دخترها هم بیدار شدن اونا هم مثل من
جیق میزدنو میدویدن اخر سر وسط اتاق
پشت به هم هلقه زدیم که من داد زدم

-کمک تو خدا یکی کمک کنه

نیکا-وای خدا جون چقد موش چه زشتن ایی

ارام-دارن میان جلو وایی مامان جون من

میترسم

زد زیر گریه

نیاز-وای خدا موشه داشت میرفت تو دهنم

دلَم میخواد بالا بیارم

تمنا-همه جارو کثیف کردن خدا اینا

از کجا او مدن اخه؟

-من میدونم اینا کار اون پسره عوضی لودوسه

کاری میکنم به واق واق بیفته حالا ببین

دربون که دخترای اتاق بغلی از صدای

جیق ما رفته بودن دنبالش اومدو موشارو

گرفت رفت ماهم باهزار بد بختی افتادیم

به جون اتاق که تمیز کنیم همه جا فضله

موش بود لباس دخترارو تیکه تیکه

خورده بودن کتابارم خورده بودن

اتاق خیلی بو میداد کارمون تا شب

طول کشید خیر سرمون جمعه بود

میخواستیم بریم تفریح اه دیگه

جون نداشتیم اخر کار رو به بچه ها گفتم

-پاشین بریم رستوران گشنمه ناهارم نخوردیم
بریم هوا هم بخوریم از غذاهاى خوابگاه خسته
شدم

همه موافقت کردن من که همون یه دست لباس
کهنمو پوشیدم

اما دخترا همشون یه تیپ خوش گل زدن
نیکا شلوار سفید مانتو کوتاه قرمز بایه شال
سرخابی پوشید

نیاز شلوار کرم مانتوی قهوای شال کرم
ارام شلوار لی ابی ومانتوی ابی شال
سبز ابی انداخت که خیلی بهش میومد
تمنا هم شلوار توسی مانتو کوتاه صورتی
چرک پوشید با شال توسی ست چشاش
هممون سوار مازراتی البالویی ارام اینا
رفتیم رستوران نزدیک خوابگاه تو راه
رستوران نیکا گفت

نیکا-ارام جان اجی جلوی دارو خونه نگه دار
من یه دارو محصل برای پدر بزرگم بگیرم
فردا که میرم بهشون سر بزئم بدم بهش
ارام نگه داشتو بعد چند دقیقه نیکا اومدو

رفتیم رستوران همه جوج سفارش دادیم
با نوشابه میز ما نزدیک در بودو به همه جا
دید داشت نیاز گفت
نیاز- خوب شد اومدیم دلم باز شد
تمنا-اره راست میگی من که خیلی گرسنم
مشغول حرف زدن بودیم که در رستوران باز شدو
لودوس پسرا اومدن تو مارو دیدن
لودوس یه چیزی به دوستاش گفتو مارو نشون
داد که همشون خندیدن
لودوس اومد سمت میز ما رو به من گفت
راستین-سلام خانوما خسته نباشید موش
بازی خوش گذشت؟

وقه قه زد

از حرص دندونامو روهم فشار میدادم
پس درس حدس زدم کار این بود
پشتشو به ما کردو رفت دو میز اون ور تر
نشستن

-به خدا من حال این پسره عوضیو میگیرم
همون لحظه گار سون اومدو غذا هارو آورد
با لذت غذامو تا ته خوردم همین جورم
فکر میکردم که چی کار کنم که یه دفعه ای

داد زدم

-یافتم یافتم

همه با تعجب نگام میکردن یه لبخند که

هان چیه زدمو

رو به بچه ها گفتم

فهمیدم چه جوری حال این پسره رو بگیرم

نقشه رو براشون تعریف کردم که همه خندیدن

قبول کردن اما تمنا گفت

تمنا- میکا تو غذای همه نریز گ*ن*ا*ه دارن

ارام-اره راست میگه

-ساکت شید بابا عاشقا

بلند شودمو داروی محصل بابا بزرگ نیکارو

ورداشتمو رفتم پیش گارسونه خلاصه با

هزارخواهش

التماس و پنجاه هزار زیر میزی قبول کرد

دارورو بریزه غذای پسرا رفتم نشستم

سر میز تا غذای بچه هاهم تموم شه

که بریم خوابگاه داشتم میزپسرا رو

زیر چشمی نگاه میکردم که گارسونه

غذای پسرارو برد دادو برگشتنی یه چشمک زد

خندم گرفت

روبه بچه ها گفتم

- پاشین بریم من میرم حساب کنم بانیکا

رفتیم حساب کردیم برگشتیم به

دخترآگفتم

-بیاین بریم خدافظی

رفتیم سمت میز پسرارو من با خوش رویی

سلام کردمواگفتم

-سلام اقایون سلام اقا مهیار سلام اقاماهیار

مهیار-سلام میکا ارام و تمنا خانوم خوبید

-مرسی ممنون شما خوب هستید دوستاتونو

معرفی نمیکنین؟

ماهیار-ماهم خوبیم چرا که؟

نه اشاره به پسرارو گفتم

ماهیار-اروین طاهری و الیاس شکوهی و

ایشونم ..

پریدم وسط حرفشو با پوزخند گفتم

-میشناسمشون آقای راستین وفایی رو درسته؟

لودوس یه لبخند حرص درار زدو سرشو

تکون داد

اره بخند گریتم میبینیم

-خوب مثل این که نوبت منه دوستانو معرفی

کنم؟

به دخترا اشاره کردم و گفتم دوستانم خانم آرام سعیدی

تمنا رسولی نیکا احمدی و نیاز اصغری هستن

همه اظهار خوش بختی کردن من گفتم

-خب دیگه ما دیگه باید بریم با اجازه

و روبه لدوس خم شد موزل زدم تو چشاشو

گفتم

-امید وارم غذا بهتون بچسبه نوش جان شه

دخترا خدافظی کردن و موقه رفتن به لدوس

چشمک زدم و گفتم

ادیوس babi

و با بچه ها رفتیم خوابگاه

(راستین)

محکم کویدم به در دسشویی داد زدم

-الیاس بیا بیرون زود باش موردم

این بار دهمیه که رفتم

حال هممون خرابه من که میدونم کار اون

دختره پرو تلافی میکنم واستا بین

نه مثل این که این نمیخواه بیاد بقیه بچه ها
رفتن تو سرویس اتاق بچه های دیگه
ای وای دوبار شکمم قور قور کرد دویدم
سمت دسشویی دربون خوبگاه خدا لعنتت
کنه دختر احمق
تا صبح هزار بار رفتم دسشویی اشک همه در اومده
بود

صبح با سستی از جام بلند شدمو پسرارم بیدار کردم
اخ که بگم خدا چی کارت کنه دختره احمق
پاشوادم رفتم جلو در خوابگاه
تا پسرا بیان بریم که یه لامپ بالا سرم روشن شد
برای تلافی کار این دختره پسرا اومدن روبه
مهیار گفتم

-ماشین این دختره کدومه؟

مهیار-فک کنم اون بوگاتی مشکیه

-وایستید الان میام

رفتم سمت پارکیگ خوابگاه دخترا دورو ورو دید
زدم کسی نبود رفتم زیر ماشینو شلنگ روغنشو
پاره کردموزود زدم بیرونو رفتم پیش پسرا گفتم
-بریم ویه لبخند خبیس موند رولیم

(میکا)

اروم چشامو باز کردم و بدنمو کشیدم اخ که
چقد خوب خوابیدم برگشتمو ساعتو نگاه
کردم

-وایی مامان جون خدا خواب مونیدیدم
تمنا نیکا دخترا پاشید ساعت هشتمو نیمه
نیاز-ای وای نوه کلاس داریم
بدو بدو لباس پوشیدیم قرار بود امروز
همه با ماشین بوگاتی مشکی نیکا بریم
اخه ماشین تمنا اینا تعمیر گاه بود
رفتیم پارکینگ که هرچی ماشینو استارت
زدیم روشن نشود پیاده شدیم
-اه چشمه این کوفتی خیلی زود پاشدیم اخه؟
ارام کاپتو داد بالا دختر جلو ماشین به ترتیب
خم شدیم ببینیم چشمه من که سر در نمیارم
داشتم دور ماشین دور میزدم که دیدم
زیر ماشین یه چیز سیاهی ریخته برق میزنه
خم شدم زیر ماشینو دیدم زدم که دوتا شلنگ اویزون
دیدم جلال خالق اینا چیه
-نیاز نیکا بیاین اینجا
نیاز-ها چیه میکا بزار ببینم این ماشین

چشمه دیرمون شد؟

بیا خوب فک کنم فهمیدم

وبه زیر ماشین اشاره کردم نیکا اومد خم شد

گفت

نیکا- اه لعنتی شلنگ روغنو پاره کردن

یکم فکر کردم بعد زدم زیر خنده نمیتونستم

خودمو نگه دارم

-هههه اخ خدا هههه

بین..... هههه چی..... هههه میگه خخ

ارام- ای کوفت خفه چرا میخندی دیدونه شدی

-هههه من..... هههه دیونه هههه

خخ نه اون دیونه شده هاهاهاهاها هههه

همین جور داشتم میخندیدم که نیاز اومد

زد پس گردنم گفت

نیاز- خفه شو دیگه

-هههه

بعد یه هو زدم زیر گریه بالحن بچه گونه ای

گفتم

-چلا میزنی منو؟

ارام- بچه ها این چش شد حالش خوب نیست

اومد جلو پایین چشامو کشیدو نگاه کرد

بعد دستشو گذاشت رو پیشونیم وبعد
دهنمو باز کردو با چراغ قوه گوشیش انداخت
تو دهنمو گفت

ارام- این علامتای شیزوفرنیو داره سه ماه
بیشتر زنده نیمونه الاهی بمیرم واست
آخرین خواسته هاتو بگو ما سعی میکنیم
براوردش کنیم؟

عصبانی شدمو گفتم

-بسه دیگه چرت نگو

ابرومو انداختم بالا ادامه دادم

-من میخندم چون که این کار اون پسر

لودوسه فک کرده این ماشین منه

اینو گفتمو دویدم سمت خیابون

دخترهم دنبالم که بزنی تو سرم دستمو

بلند کردم ماشین گرفتمو رفتم دخترهم جا موندن

رسیدم دانشگاه پنج دقیقه به نوه بود رفتم داخل

کلاس این کلاسو پسرا هم با ما بودن با

چشم دنبال لودوس گشتم که ردیف وسط

پیداش کردم با یه لبخند شیطانی داشت نگام

میکرد

منم بهش لبخند زدمو یه چشمکونا محسوس دست
تکون دادم هههه چشاش گرد شد از تعجب
پشت بهش کردموردیف اول نشستم که دخترا
اومدن تو یا خدا همشون قرمز کرده بودن
پشت سرشونم استاد اومد اما دخترا ندیدن
نیکا دستاشو دراز کرد که خفم کنه که

بلند شدمو با صدای بلند گفتم

-برپا

کل کلاس رفت رو هوا از خنده دخترام نشستن
که استاد با ته خند گفت

استاد-خانم سلیمی شما هم بعله؟

-نه به خدا بندهم نخیر

دوباره کلاس رفت رو هوا

که از پشت صدای لودوس اومد برگشتم

نگاش کردم روبه استار گفت

راستین-استاد خانممم سلیمی یاد

دوره دبیرستانشون کردن

دوباره همه خندیدن باخشم نگاش کردم

اه بخاطر دخترا جلو این زایه شدم

تا اخر کلاس اخم کردمو حالا که این طور شد

تلافی کار صبحتو میکنم میخواستم
چون زرری به من نزدی کاری بهت
نداشته باشم اما لیاقت نداری پنج
دقیقه اخر کلاسو از استاد اجازه گرفتمو
رفتم بیرن اروم رفتم سمت فراری خوشگله
حیف تو واقعا که همچین صاحبی داری
دست کردم تو کیفمو موز گنده ای که
نیاز برا همه نفری یه دونه برا میان وعده
گذاشته بود ورداشتم از موز همیشه
خوشم نمیومد موزو فرو کردم تو آگروز
ماشینو با یه شاخه که از زیر درخت پیدا کرده
بودم ته ته فشارش دادم سری جیم شدم
که دیدم دخترا از کلاس او مدن بیرون
قبل این که بهم برسن گفتم
-تقصیر من که نیست ولی تلافی کردم بیاین بریم
تریا دانشگاه براتون تعریف کنم
بادختر رفتیم نشستیمو همه قهوه کیک شکلاتی
سفارش دادیم منم شروع کردم به تعریف تموم که
شد دیدم پسرا وارد تریا شدن
رو به دخترا گفتم

-شازده اومد

دختر زدن زیر خنده

ارام - میکا منو تمنا میخوایم بمونیم

واسه تحقیق استاد نیک نام توکتاب خونه

مطلب جمع کنیم توهم میای یا بانیکا اینا

میری؟

-نه من میرم خوابگاه

نیاز-پس پاشید بریم

-یه لحظه

رفتم سمت پسراو گفتم

-سلام پسرا خوبید شما چطوری

اقااا راستین؟

عین خودش که سر کلاس خانوم منو ناجور گفت

منم اقاو تکیدکردمو پوز خند زدم رو بهش گفتم

-راستی شنیدم چاه دسشویی شما پر شده

اگه بخواین من شماره تخلیه چاه دارما؟

صدای خنده دخترا از پشت اومد لودوس

در حالی که دندوناشو روهم می ساید گفت

راستین - نه ممنون راستی پیاده روی صبح

خوش گذشت؟

خخخ پسره خنگ الان حالتو میگیرم

-پیاده روی واسه چی من که صبح با تاکسی
اومدم خیلیم راحت فقط بیچاره نیاز جان
ازش شنیدم مثل این که ماشین قشنگشویه
حیون نمیدونم سگ یا گربه شلنگ روغنشو پاره
کرده اونو ولش کنید من که نتونستم ولی اومید
وارم پیاده روی به شما خوش بگذره؟
دوباره چشمک همیشگی و

-ادیوس babi

و با دخترا زدم بیرون

(راستین)

-دختره نفهم حالتو میگیرم

نکنه سر ماشینم بلایی آورده باشه

امید وارم کاری نکرده باشه وگرنه

میکشمش

اروین- بیچه ها منو الیاس جایی کار داریم

ورفتن مشکوک میزنن اینا ها فک کنم ایناهم

تلف شدن بد نگاه میکردن به اون دوستای

دختره پرو روبه دوقلو ها گفتم پاشید بریم

ماهیار- داداش تو بورو ما کتاب خونه کار داریم

-باشه بای

رفتم پارکینگ اول دور تا دور ماشینو چک کردم
بعد نشستمو استارت زدم که ماشین روشن
شد تو دلم گفتم

-خانومی بورو خدا رو شکر کن که کاری نکردی
وراه افتادم سمت خوابگاه وسطای راه
بودم که ماشین تکون تکونای بدی خوردو
خاموش شده هر چی استارت زدم روشن نشد
گوشیو در اوردمو زنگ زدم جرثقیل که ماشینو
ببره تعمیر گاه خودمم تا کسی گرفتمو رفتم خوابگاه
(میکا)

کنار خیابون با دخترا وایساده بودیم که گفتم
-نیکا ماشینتو چی کار میکنی؟

نیکا -هیچی سوچیو دادم دربون خوابگاه گفتم بگه
جرثقیل ببره تعمیر گاه

-بخدا من شرمندتم تقصیر من بود

نیکا-نه بابا بخيال حالا که تلافی کردی

زرر اون بیشتر میشه

صدا بوق ماشین او مد برگشتم سمت خیابون

که دیدم اروین الیاسن رفتم جلو گفتم

-سلام کار داشتین؟

الیاس-میکا خانوم خوابگاه میرید بفرماید

برسونیمتون؟

-نه ممنون مزاحم نمیشیم

اروین-این چه حرفیه بفرمایین راهمون یکیه

-باشه نیکا نیاز بیاین اقا اروین و اقا الیاس

اسرار دارن زحمت مارو بکشن بیرن

خوابگاه

دختر او مدنو نیکا گفت

نیکا-زحمت نمیدیم اقایون؟

الیاس-این چه حرفیه شمار حمتید نه زحمت

بفرمایین

سوار شدیم نیکا پشت الیاس که رارنده

بود بعد نیاز و اخرم من نشستم

از قصد دخترارو این جور نشوندم

چون فهمیدم پسرا بخاطر نیاز نیکا

پشت سر ما او مدن بیرون

اروین-نیاز خانم شنیدم ماشینتون خراب شده؟

نیاز-بعله ماشین منو نیکا شریکی خریدیم

چون همیشه باهمیم

الیاس-اگه بخواین من تعمیر گاه آشنا دارما؟

نیکا-نه ممنون بوردم تعمیر گاه فک کنم غروب

اماده باشه

اروین - خدارو شکر ببخشید فضولی نباشه

شمارو زیاد نمیینیم بیرون نمیرین؟

نیاز - راستش نه تا حالا پیش نیومده بریم

الیاس - راستش ما میخواستیم سه شنبه

که کلاس نداریم بریم کوه نوردی صبح

شبه شهر بازیو رستوران خوش حال میشیم

شما هم تشیف بیارید اگه کلاس ندارین؟

نیکا نگاهای به نیازو من کرد نیاز اوکی داد ولی

من اخم کردم

نیکا - ماکه مشکلی نداریم خوش حال میشیم

بقیه پسراهم میان؟

الیاس - بعله همشون شما چی همتون میان؟

نیاز - منو نیکا اوکیم تمنا ارامم پاین اما میکا

فک نکنم بیاد

اروین - چرا میکا خانوم از ماخوشتون نمیاد

ترسید نمیزاریم بدگذره؟

الیاس - اره راست میگه اروین قول میدم

کاری کنیم بهتون خوش بگذرها

- نه ممنون معلومه که خوش می گذره

امامن کار دارم نمیتونم پیام شما برید

خوش بگذره

اروین-تارف که نمیکند؟

-نه به خدا حالا اگه بتونم میام

رسیدیمو خدافظی کردیمو رفتیم خوابگاه

سری رفتم خودمو پرت کردم رو تختو پتورم

کشیدم سرم که دخترا گیرندن که نفهمیدم

چی شد خوابم برد

(راستین)

-چی؟؟؟؟؟؟

تعمیر کار-اقا چتونه اروم تر گفتم که ماشین خفه

کرده تو آگروز ماشین موز انداخته بودن

-باشه کی آماده میشه؟

تعمیر کار-تا فردا غروب

-باشه ممنون خدافظ

دختره احمق حالا دیگه موز میکنی تو آگروز

یه کاری کنم که اشکت دراد

یه دربست گرفتمو رفتم خوابگاه

پشت در اتاق بودم که حرف بچه ها

باعث سوت کشیدن مغزم شد

اروین-اره رسوندیمشون دعوت کردیم

برای پس فردا کوه نوردی

مهیار-ایول خوب کاری کردی

ماهیار-اره جمعی خوش میگذره همشون

میان دیگه؟

دیگه تاقت نیاوردمو رفتم داخل

-چی داری میگی اروین چه غلطی کردی؟

الیاس-چی شده داداش چرا جوش میاری

منو اروین دخترارو دعوت کردیم برای کوه نوردی

-یعنی چی واسه چی اخه مگه نمیدونی من از

اون دختره متفترم اصلا میدونی امروز چی

کار کرده؟

موزی که تعمیر کار بهم داده بودو از

جیب کتم در آوردمو گرفتم جلو چشم پسرا

-موزو کرده تو اگزوز ماشین ماشین خفه کرده

الیاس زد زیر خنده با اخمو چپ چپ نگاهش

کردم

-ببند نیشتو بزغاله

خندش بلند تر شدو اشاره کرد به موزو گفت

الیاس-اخره نگاه چه بزرگو خوش دسته اینو از

کجا آورده؟

وقه قه زد پسرا هم زدن زیر خنده
یه نگاه به موز کردمو خودمم زدم زیر
خنده اما از حرص بود اخه این دختره چرا
انقد مغروره و کم نیاره
اروین موزو از دستم قاپیدو پوست کندو خورد
اروین-به به چه دودیم شده
به خودم اومدمو گفتم
-ای هناق بخوری پسر چرا روزمونو به باد
دادی
ماهیار-ای بابا پسر مگه چی شده حالا؟
-میگی چی شده حالا من باید باین دختره
بجنگمو روزمو خراب کنه
مهیار-حرص نخور داداش شیرت خوش میشه
بچه هات رو گاز گوشنه میمونن
دمپایمو در اوردمو پرت کردم سمتش که
جا خالی داد
-من که نمیام شما برید خوش باشید
عاشقای خاک بر سر
الیاس-بیشین بینیم باوا تو میای خوبم میای
-نچ نمیام

اروین - میای با کله هم میای

-اروین در خواب بیند پنبه دانه

مهیار - نمیای دیگه نه؟

-نچ

ماهیار - متمعنی؟

-سگ درصدا

اروین - باشه پس مهیار اس ام اس بده تمنا

خانم بگو راستین نمیاد میکا خانم بیاد

-واسا واسا بینم اس ام اس تمنا راستین

نیست میکا بیاد قضیه چیه؟

الیاس - مگه نمیدونی؟

-چیو؟

مهیار - که منو ماهیار امروز تو کتاب

خونه بادختر باب شنایی راه انداختیم

شماره گرفتیم برای شنایی بیشتر

الیاس - وهمین طور ما از طریق اونا

با نیاز نیکا آشنا میشیم

-نه چی میگیی؟؟؟؟؟

اروین - بعله اقا فقط تو بخاطر این اخلاق بدت

سرت بی کلاه مونده

-مرسی من همچین کلاه گنده ای نمیخوام

خوبارو ورداشتید برا خودتون حالا توروبچه

نقلی مال من با اون اخلاقش

ماهیار-هه فعلا که همین توروبچه افتخار

ندادن جایی باشن که شما هستی

-چه بهتر منم از روزم لذت میبرم

مهیار-تو که نمیخواستی بیای؟

-کی من کی گفته؟

اروین-باشه پس بگم میکا خانومم بیاد؟

-مگه من ازش میترسم بگو بیاد؟

اروین-میگما؟!

-بگو بچه میترسونی

اروین-باشه مهیار شماره میکا خانومو بگیر

از تمنا خانم

بعداز دو دقیقه مهیار گفت

مهیار-بیا اروین اینه شماره.....091068

اروین شماره رو گرفتو گذاشت رو بلند

گو خدا کنه این دختره قبول نکنه

میکا-بعلهه

وا ساعت هشت شبه این دختره از

الان خوابه صداش خوابالوده

اروین-سلام میکا خانوم منم اروین خوب

هستید؟

میکا-سلام بعله ممنون شما خوب هستید بقیه

خوین؟

اروین-مرسی ممنون ببخشید مزاحم شدم

شمارتونو از تمنا خانوم گرفتم که بگم

فکراتونو کردید برای کوه نوردی میان اخه

راستین خیلی اسرار کرد که شما باشید؟

میکا-چی از تمنا؟ من که گفتم نیام کار

دارم درزم اقا راستین لطف دارن اما

من بخاطر ایشون نگفتم نیام که حالا

بخاطر اون پیام؟

گوشیو از اروین گرفتم گفتم

-چیه میترسید تلافی موزتونو کنم

نگران نباشید انقد بیکار نیستم

میکا-هه ترس از شما نه من وقتمو

جایی و با کسایی میگذرونم که ارزش داره

-پس یعنی پسرا به نظر شما بی ارزشن؟

میکا-پسرا نه اما شما روشک دارم

اما برای این که ثابت کنم ازتون هیچ

ترسی ندارم میام

-باشه پس مینیمتون

وگوشی قعط کردم دادم اروین

بیا بیا خانومی که بد برات دارم ماشین

منو خراب میکنی

(میکا)

پسره پرو فک نمیکردم که انقد مغرور باشی

بهت نشون میدم میکا کیه اه از خواب

نازمم بیدارم کرد اوه اوه یا جد سادات

ساعت هشته شبه یعنی تا الان خواب بودم

پاشدم رفتم پیش دخترا گفتم

-منم میام باهاتون پس فردا

دخترا دست زدنو هورا کشیدن یه دفه ای

خم شدم رو تمنا داد زدم تمنا که پرید بالا

خنخ

تمنا-ای درد زهرم ترکید بیشعور

-من بیشعورم یا تو که با پسر مردوم رفیق

شدی هیچ شماره منم دادی بهش یکم از

اینا یاد بگیر

و به دخترا اشاره کردم که دیدم دخترا ریز ریز

میخندن

-مرض واسه چی میخندیدن

تمنا-اخه خانوماهم بعلهه؟؟؟؟؟

-نهه؟؟؟؟؟؟

تمنا-بعلهه؟؟؟؟؟؟

-نهه؟؟؟؟؟؟

تمنا-بعلهه؟؟؟؟؟؟

-نهه.....

نیکا-ای درد نه و بعله بسه دیگه میکا جان

ماهم بعله فقط تویی که سرت بی کلاه مونده

-هه نه خیر سر من خیلی وقته کلاه رفته

ارام-وای راست میگی راستین؟

-نه بابا راستین کدوم بوقیه؟

غمگین شدمو گفتم

-پسر عمم من از بچه گی بخاطر وسیعت نامه

پدر بزرگم باید با اون ازدواج کنم

نیاز-چرت نگو مگه میشه؟

-فعلا که شده

نیکا-پسره چه جوریه جونہ خوشگله؟

-جونہ اما خوشگلیشو نمیدونم بچه که

بودیم بود اما الان نمیدونم

تمنا- یعنی چی مگه ندیدیش؟

-نچ از ده سالگی دیگه ندیدمش

ارام- یعنی تو دوسش نداریو ندیدیش

مگه میشه اخه این که زوریه دوتا بچه

روبه نام هم کنن؟

-اره میشه و من به نام اونم حالا ول کنید

من میخوام فردا برم لباسای عیدمو زود

تر بخرم که کوه نوردی لباسم نباشه

شما ها میانین؟

همشون گفتن نه ما لباس نپوشیده زیاد داریم

و نیکا گفت

نیکا- ابجی پول مول خواستی بگوها؟

-نه مرسی ممنون عزیزم دارم خودم

فرداش غروب اماده شدم رفتم یه پاساژ

نزدیکیا که قیمتش ارزون بود

رفتم داخل یه مانتو فروشی

داشتم لباسارو نگاه میکردم که فروشنده

که یه پسر جون بود اومد جلو گفت ببخشید

فروشنده- خانم مانتوهای ما تک سایزن به شما نمیخورن

-باشه ممنون

از مغازه او مدم بیرون ای خدا این بابای من
چیز دیگه نبود ارث به من بده اخ که چقد
خجالت کشیدم رفتم تویه شلوار فروشی
که دو تا دختر خوشگل بودن گفتم

-میشه یه شلوارلی بهم بدین؟

فروشنده -1 خانومی سایزت چنده؟

-نمیدونم

فروشنده -2 فک کنم سایز 45 بخوره بهتون

بیاین امتحان کنین

به شلوارلی کوله ای تنگ آورد داددم

یه زره با لبو لوجه اویزون به شلوار نگاه

کردمو گفتم

-میدونم این اندازه من نمیشه اخه پاهای من

درشته کمر میخوره اما باید بالا بیاد که

به کمرش برسه

فروشنده -1 شرمنده از این بزرگ تر نداریم

فروشنده -2 شما باید بدی برات خیاط بدوزه

اخ که چقد دلم گرفت مگه من دلم میخواد

این جوری باشم

-باشه ممنون خداافظ

از مغازه او مدم بیرونو با خودم گفتم

خاک تو سرت میکا یه فکر به حال خودت

کن که این جور نشه

داشتم از پله ها میرفتم طبقه دوم که دوتا

پسر که داشتن از کنارم رد میشوند

یکیشون گفت

پسر-1 وحید صد بار گفتم این اسلحه فیل کش

منو بزار دم دست

پسر-2 اخ مجید گفتمی حیف یادم رفت

منم که حرصی شده بودم برگشتم رو بهشون گفتم

-اخه بنده خدا کجای دنیا دیدی میمون فیل بکشه

ای جون نیشش بسته شد سرعتمو زیاد کردم

رفتم سمت مانتو فوروشی گفتم

-بیخشید خانومی اون مانتو یاسیتون سایز من میشه؟

فروشنده-اره عزیزم بیا پروکن

رفتم مانتو ازش گرفتمو پوشیدم

ای جون چه بهم میاد اندازه ست یه مانتو

جلو باز بلندبا سرافن سفید و روسری سه گوش یاسی

خیلی ناز بودو به پوست صورتم میومدرنگش

همین خوبه درش اوردموادم فروشنده

-همینومیروم چه قدمیشه؟

فروشنده- قابل شمارنده

-مرسی ممنون

فروشنده- باسرافن و روسریش 95 هزار تومان

چی 95 چقد گرون من که فقط برای

کل لباسام 150 بیشرندارم چی کار کنم

-ببخشید همیشه یکم تخفیف بدین؟

فروشنده -قیمت اخرش همینه خانومی

مجبورم بدم پس پولو حساب کردم و اومدم بیرون

خوب حالا با 55 تومان شلوار بگیرم یا کفش

کفشم که دیگه پاره شده از بقلا شلوارم

که رنگش رفته چی کار کنم خدا

اهان فهمیدم میرم بازار هفته ای اون جا

حراجه سریع رفتم سمت یک شنبه بازار

داشتم قدم میزدم که یکی از پسرای الاف

گفت ماشالله ماشالله

کیف پولمو در آوردمو رفتم سمتش

-خوب بگو حساب کنم

پسره با چشای درشت شده نگام کرد

پسره-چیو حساب کنی خانم؟

-پول مال باباتو که خوردم دیگه

یه پیره مرده اومدو گفت

پیر مرد- خانم باباش منم چیزی شده؟
- ببخشید حاج اقا من از مال شما چیزی خوردم؟
پیر مرد -- استغفرالله این چه حرفیه دخترم نه
چطورمگه؟

- پسر شما پشت سر هیکل من ماشالله ماشالله
میکنه میخواستم بینم اگه به جز مال پدرم
از مال پدر ایشونم خوردم حساب کنم
پیرمرد سرشو انداخت پاینو گفت
پیر مرد - دخترم شما ببخش این پسر من نفهمی کرد
زد پس گردن پسر گفت

پیر مرد- از خانوم معذرت خواهی کن
پسره - ببخشید

- خدا ببخشه خدافظ

رفتم سمت یه حراجی شلوارو گفتم
- ببخشید شلوارکشی ورزشی سفید دارین؟
فروشنده - خانومی ورزشی نیست اما کشی
جنس خوبه برای بیرون میپوشن میخوای؟
- بعله اگه محبت کنین

شلوارو دادونگاه کردم خیلی خوب بود
جنسش شبیه کتان بود اما کشی بودو اندازم

میشد خدا کنه قیمتش خوب باشه

- ببخشید قیمتش چنده؟

فروشنده- 15 تومان

وای خدا جون اخ جون چه خوب شاید بتونم

کتونیم بگیرم پول شلووار و حساب کردم

راه افتادم داشتم راه میرفتم که چشم خورد به یه

جف کتونی نایک سفید یاسی ای خدا نوکرتم

زده حراج 35 فوری رفتمو سایز 40 گرفتمو پوشیدم

ای خدا فدات شم عالی شد حساب کردموراه

افتادم سمت خونه لب خیابون بودم که ماشین

بگیرم

پشت سرم یه مغازه بقالی بود که چنتا پسر

جلوش جمع بودن سرمو انداختم پاینو

نگاشون نکردم که شنیدم یکیشون گفت

پسره- خانومی قل بخوری زود تر میریسیا

و همه شون زدن زیر خنده

یکی دیگشون گفت

پسر- 2 بچه ها مواظب باشید اگه یه

لقمه دیگه بخوره میترکه

باز همشون زدن زیر خنده بغض داشت خفم

میکرد بدنم از ناراحتی داشت میلرزید

یکی دیگشون داد زدو گفت

پسره -3 خانومی فقط کاهو بخور فقط کاهو

دوباره همشون خندیدن قلبم درد گرفته بود

بی اختیار یه قطره اشک از گوشه چشم افتاد

واین اجازه ای برای بقیه اشکا بود

پسرا باهم شروع کردن به خوندن شعر

پسرا- تو پلویم تو پلو صورتم مثل

هلو.....

دیگه داشتم خفه میشدم نمیدونم چرا پاهام

به زمین قفل شده بودن یه مشت روی قلبم

زدم که به حال خودم امدم برای اولین ماشین

دست تکون دادمو دربست گرفتم برای خوابگاه

تمام راهو گریه کردم دلم خیلی گرفته

بود دلم فقط گریه میخواست نمیخواستم برم

پیش دخترا یه راست رفتم

رو پشت بوم خوابگاه خدارو شکر شب شده بودو

هوا تاریک بود رفتم سمت پشت ساختمون که پشتش

بیابونی بودو دور تر اتوبان معلوم بودو چراغ ماشینا

لبه بوم نشستمو به حال خودم زار زدم با گوشیم اهنگ

گذاشتم

بارون میومد نم نم

.دوباره نم نم بارون صدای شور شور ناودون

.دل بازم بی قراره دوباره رنگ چشاتو

.خیال عاشقی باتو این دل اروم نداره نداره نداره

.شبامو خواب و نوازش دوباره هق هق خواهش

.بالش گریه یعنی ستایش ستایش تو چشمت دلم هنوز

.تورو میخواد دل زده پر واسه عطر نفس هات

-خدایا چرا چرا من این همه درد بکشم

غصه بخورم ناراحتی بکشم خوشی بهم نیومده نه

اصلا منو میبینی هان چرا من عاشق نمیشم

چرا کسی عاشق من نمیشه خیلی تنهام خیلی

کاش یکیم دل نگرون من بود کاش یکی علاقه

و چیزایی که من دوست ندارم براش مهم بود

.اتاقم عطر تو داره دلم گرفته دوبار کار من انتظاره

.یه عکسو درد دلا مو میریزه اشک چشمو غم

.تمومی نداره نداره نداره صدای باد هو کوچه

.داره تو کوچه میپیچه قلبم اروم نمیشه بقل

.گرفتمت انگار دوباره خواب و تکرار باز نبودیدو

من تکیه دادم به دیواره

-عکس داداش میلادمو گرفتم جلوم داداشی تو کمکم

کن توکه اون دنیا جات بهشته خیلی تنهام از بچگی همه
دردو دلامو باتو کردم خستم راحتم کن منو ببر پیش
خودت

دخترا برای بار هزارم زنگ زدن به گوشیم اونا
چه گ*ن*ا*هی دارن به نیکا اس دادمو گفتم نگران نباش
حالم خوبه جامم امنه وگوشیو گذاشتم رو حالت پرواز
ستایش یعنی دیونه گی ها شبیه حس خوب تو دل ما
نگاه کن تو چشمای بیقرارم چقد این لحظه هارو دوست دارم
. تصور میکنم پیشم نشستی چقد خوبه چقد خوبه که

هستی

-تو عالم خیال داداشمو دیدم که پیشم نشسته داره موهامونازه میکنه
ستایش یعنی حسی که دارم نمیتونم تورو تنها بزارم
(ستایش از مرحوم مرتضی پاشایی)
این قدر این اهنگو تکرار گذاشتمو گوش دادمو اشک
ریختم که نفهمیدم کی هوا روشن شد
ساعتمو نگاه کردم شیش نیم بود
اروم رفتم پایین دخترا خواب بودن رو شونو کشیدمو
اماده شدمو زود رفتم دانشگاه
(راستین)

غروب رفتم تعمیر گاه ماشینو گرفتم

توراه خوابگاه بودم که جلوی یه مغازه نگه
داشتمو رفتم که اب بخرم داشتم پولو حساب
میکردم که شنیدم چنتا پسرا که جلو در بودن
دارن یه دختره رو مسخره میکننو میخندن
وقتی از مغازه اومدم بیورن چشمم که خورد به
دختره وای این که میکاست این که یه متر
زبون داشت واسه من چرا جواب اینارو
نمیده وا این چه مرگشه یه دفه ای یه مشت
زد رو سینه چپش و سوار به ماشین شود نه خدای من
چی دارم میبینم میکا داشت گریه میکرد کل
صورتش خیس بود ماشین رفت یکی از اون پسرا
گفت

پسر- وای بچه ها گ*ن*ا*ه داشت اشکشو در آوردین؟

پسر- 2نه بابا ماکه زیاده روی نکردیم

دختره نونور بود

هه میگه نونور نمیدونه میکا چقد قوی مغروره
اما اون اشکا ادم واسه این چیزا اشک نمیریزه که
مگه این که.. مگه این که یه درد و غم بزرگ
تو دلش داشته باشه اما به میکا اصلا این
حرفا نمیخوره اخه اون همیشه میخنده
اعصابم خورد شده بود رفتم سمت پسرا

روبه اون پسر 2 گفتم

- تو راجب خودت چی فک کردی کسی

کسیو مسخره میکنه که

خودش هیچ عیبی نداشته باشه نه تو که خودت

مثل بوقلمون گردن درازی مثل دارکوب دماغ

دراز مثل گور خر لک و عین میمون زشتی

دوستاش انقد خندیده بودن که رو پیاده

رو پهن شده بودن پسره هم چپ چپ نگاشون

میکرد

بهش گفتم

-دفعه بعد اول خودتو تو اینه نگاه کن کانگارو

و سوار ماشین شدمو رفتی سمت خونه نمیدونم

چرا نگران این دختره بودم اصلا چرا به پسره

بخاطر میکا اون جووری حرف زدم

تو خوابگاه خواب بودیم که گوشه ماهیار زنگ

خورد

-هی ماهیار پاشو اونو خفه کن

ماهیار-جونم خانومی؟

..... -

ماهیار-چرا گریه میکنی درست حرف بزن

بینم چی میگی؟

.....

ماهیار-چی واسه چی از کی تا حالا؟

.....

ماهیار-به خوشنون زنگ زدی شاید اونجا باشه؟

.....

ماهیار-چه میدونم خواهری برادری که

ازدواج کرده باشه یا دوستی نداره

شاید اونجا باشه؟

.....

ماهیار-باشه الان به بچه ها میگم گریه نکن

قوربون اون چشات شم

.....

ماهیار-باشه خدافظ

ماهیار-هی پسرا پاشید کمک نیاز داریم

الیاس-چی شده ماهیار؟

ماهیار-میکا خانوم از غروب که رفته

خرید تا حالا برنگشته هرچیم بهش زنگ

میزنن جواب نمیده به همه جا هم زنگ

زدن نبوده باید بریم دنبالش بگردیم

اروین- شمارشو بگو همه مون زنگ بز نیم

شاید جواب یکیو داد

مهیار- بیاین تقسیم کار کنیم اروین تو جیابونای

طرف...

مهیار- خوب همه فهمیدین پاشین برین

-من میرم سمت پاساژ....

مهیار- باشه داداش تو اون سمتارو بگرد

رفتم سمت همون جایی که دیدمش دور و اطرافو

گشتم نبود همین جوریمم زنگ میزدم بهش

یا جواب نمیداد یا اشغال بود نوه نفر داشتن

بهش زنگ میزدن خوب کجا رفته این دختر

یعنی ممکنه بلایی سر خودش آورده باشه

نه نه میکا ادم ضعیفی نیست بزار دوباره

زنگ بز نم خدایا کمک کن

.دستگاه مشترک مور نظر خاموش میباشد....

یا خدا گوشیش چرا خاموش شد

گوشیمم زنگ خورد ماهیار بود

-بعله

ماهیار- داداش برگرد خوابگاه دختره

اس داده که حاله خوبه جامم امنه

-باشه دارم میام

یعنی چی شده کجاست ساعت 2 شب بود

دیگه مغزم نمیکشه بسه

روز بعد تو دانشگاه دیدمش خیلی عوض شده

بود دیگه لبخند رو لباش نبود تو چشماش

یه غم بزرگی بود اما چی کم حرف شده بود

یعنی اصلا حرف نمیزد حتی وقتی با دخترا

تو تریا دانشگاه نشسته بودیم و من بهش

گفتم اخم خیلی بهت میاد قیافه زشتتو

خوش گل میکنه اصلا متوجه من نشد

متوجه هیچ کس نمیشود دوستاش دستشو

میگرفتنو این ورو اون ور میکشیدن مثل

این که دخترا همه چیو میدونستن و هر

کدومشون به دوست پسر خودش گفته

بود و قسم داده بود که یه کلمه هم به کسی

چیزی نگن در واقه همه میدونستن جز من

این درد غم چی بود که پسرا این جور دل

میسوزندن واسه این دختره هی ابجی ابجی

میکردنو دورش میگشتن خدا میدونه

منم بلخره میفهمم

(میکا)

از این همه تنش خسته شدم
دل‌م خواست یه کم سکوت کنم تا پرخاش
جز من کسای دیگه هم هستن که جواب
ناحقو بدن امروز قراره بریم کوه نوردی
من که شب اصلا نخوابیدم الانم ساعت
چهار صبح قراره پنج راه بیفتیم
بلند شدمو لباسایی که با هزار ذوغ
خریدمو بی حوصله پوشیدم
نشستم تا دخترا آماده شن که آرام
گفت

آرام- این چه وعضشه میکا قیافت شبیه
روح شده چرا یکم ارایش نکردی؟
-نمیخواه خوبه

نیاز- یعنی چی نمیخواه به فکر خودت
نیسی به فکر ما باش که اقاها مون
تورو با این شکل ببینن در میرن؟
-باشه اگه ناراحتید من نمیام؟
نیکا- الاهی قوربونت برم ما که منظور
نداریم به خاطر تو میگی میخوایم
سرحالت بیارم

تمنا-بخاطر دل من بیا یکم ارایش کن
-نه نمیخواد حوصله ندارم
نیکا-اه بسه دیگه بیخود حوصله نداری
پاشو بیا این جا بشین خودم ارایش
میکنم
با بی حوصلگی نشستم جلو میز ارایش
و نیکا شروع کرد به ارایش
نیکا-تموم شد خودتو ببین تو اینه
خوب شده بودم با کرم سفید کننده یکم
به صورتم رنگ زنده بودن بخشیده بود
پشت پلکام سایه کم رنگ یاسی زده بود
داخل چشمام مداد و با ریمل چشمای درشت
عسلیمو قاب قشنگی انداخته بود به لبم
یه روژ یاسی قشنگ زد
-زیاد نیست ارایشتم به نظرم کاش سایه
نمیزدی؟
نیاز -نه خیرم خوبه صورتت قشنگه
ارایش کم توش نشون میده
گوشی تمنا زنگ خورد
تمنا-جانم اقایبی؟
اه اه چه لوس

.....-

تمنا - او میدیم

تمنا - بچه ها پسر پایین منتظرن بریم

-میشه من نیام به خدا اصلا حال ندارم

خواهش میکنم؟

نیکا - اخه ابجی چرا خودتو این جوروی عذاب

میدی؟

-نیکا به خدا قول میدم استراحت کنم زود خوب

شم

نیکا - باشه بمون

دخترا با قیافه اویزون رفتن خدا منو

بیخشه که این قدر ازیتشون میکنم

(راستین)

دخترا یکی یکی اومدن بیرون قرار بود

پسرا دو به دو با دخترا برن مهیار و ماهیار

با آرام و تمنا. اروین الیاس با نیکا نیاز

منم مجبورم با این دختره بیام پسرا

کلی التماسم کردن اه پس کوش چرا

نیست دخترا سلام کردن

-سلام پس میکا خانوم کنجاست؟

قیافه دخترا رفت توهم

ارام-نمیادش

ماهیار-چی نمیاد چرا؟

نیاز-اصلا حالش خوب نیست به جای

این که بهتر شه داره بد تر میشه

قیافه پسراهم رفت توهم من نمیزارم

این دختره حال دوستامو بگیره

حالا هرچیم که باشه

روبه بچه ها گفتم شما برید من میارمش

چشمای بچه ها براق شد و سر تکون دادنو

رفتن

(میکا)

اصلا حوصله در آوردن لباس نداشتم

با لباسو همون ارایش افتادم رو تخت

تازه داشت چشمم گرم میشود که

گوشیم زنگ خورد

-بعله بفرماید؟

.سلام کجایی پس زیر پام علف

سبز شد؟

وا این کیه چی میگه چشمم داشت میومد

بیرون از تعجب

-ببخشید شما؟

.اره دیگه الان دیگه عشقتو عزیز

دلته نمیشناسی؟

جلل خالق از کی تا حالا ما عشق دار شدیم

بزایکم ازیتش کنم مزاحمو میخوای

منو ازیت کنی حالا بیا

-ا عشقم کجایی عزیزدلم چه خبرا

از این ورا راه گم کردی؟

فدات شم مامان خوبه بابا خوبه

خواهر برادر داشته نداشتت چه طور

ای وای اصلا خودت خوبی عسلم

هلو شفتالو باقلوا.....

از اون ور صدای خنده میومد ای

کوفت رواب بخندی که بی خوابم کردی

.هههه خیلی باحالای دختر پیر

بیا بریم که دیر شد خندمونم کردیم

-تو کی هستی بچه پورو به روت

خندیدم شاخ شدی بیا بریم دیگه چی؟

.میکا پاشو بیا پایین من که میدونم تو

میدونی من راستینم به نظر من که حالت
خیلیم خوبه باشو بیا پایین زیر پام درخت
در اومد

-اوا راسی تویی جیگر زودتر میگفتی

دیگه د اخه پسره پرو مگه من باهات

دختر خالم که بامن این جور حرف میزنی

به توجه اصلا خالم خوبه دلم نمیخواه پیام؟

راستین-بی خود زود میای پایین من نمیزارم

روز دوستامو خراب کنی

-اره عزیزم وایستا پیام

ههه فک کردی خیال کردی

اومدم بخوابم که گوشیم اس ام اس اومد

راستین-شمارش معکوس شروع شد آگه تا

50 شمردم نیومدی میرم به همه میگم

که بخاطر این که چنتا پسر مسخرت

کردن این جووری شدی حالا خود دانی

ای وای ای خدا این کجا منو دیده

نمیدونم باچه سرعتی کتونی نومو

پوشیدمو گوشیمو انداختم تو جیب

مانتمو از پله ها شیرجه میزم پایین

جلو در پله های اخرو داشتم دوتا یکی

میومدم که سکندری خوردم اما خودمو
نگه داشتتم دیدم صدا خنده میاد
برگشتم پشتم این پسره لودوس
تکیه داده بود به فراریو میخندید
ای کوفت نخند خندش که تموم شد
یه لحظه فقط یه لحظه کوتاه تو چشای
هم مهو شدیم اما زود به خودمون
اومدیمو سوار ماشین شدیم
بعد از نیم ساعت رسیدیم دربند
گوشیمو در اوردمو زنگ زدم به نیکا
نیکا- الو جانم؟

-جانمو درد کدوم گورید من حالتو میگیرم
حالا دیگه منو میندازی به این پسره چیز....
نیکا- ما این جا پشت سرتون توماشینیم
-باشه

گوشیو قعت کردم و رفتم سمتشون
تسمیم گرفتم باهاشون سنگین باشم
همه سلام دادن منم فقط یه سلام خالیو
سنگین گفتمو خودمو کشیدم عقب
تو بحساشون شرکت نمیکردمو نظر نمیدادم

با تل کابین رفتیم بالا اونجا تو یه رستوران صبحانه
خوردیم از شون دور شدمو اومده از اون
بالا اطرافو نگاه کردم چه قشنگه کاش
نقاشی بلد بودمو اینارو به تصویر
میکشیدم چنتا نفس عمیق کشیدم
که دخترا اومدنو راه افتادیم
آخر از همه راه میومدم وستای راه
بودیم که راستین رو به دخترا با خشم گفت
راستین- به این دوستتون بگین توند تر راه بیاد
اگه نمیتونه قلش بدیم قل بوخوره
زود تر میرسه؟

حال خوبی که از این هوا داشتم از
بین رفت اشک تو چشم جمع شد
چشامو بستم که گریم نگیره که شنیدم
راستین- ترو خدا نگاه کن الان میخواد
گریه کنه شما چرا داغ دل اینوبه
سینه میزنی داخه برای این شما اهمیت
ندارید براتون نقش بازی میکنه میخواد
حال شمارو بگیره وگرنه تو خوابگاه میخندی و
شاد بود

فقط تونستم بدوام که کسی اشکامو نبینه

صدای دخترارو شنیدم که صدام میزدن
اما اهمیت ندادمو توند خودمو رسوندم به
خیابونو ماشین گرفتم گوشیمم خاموش
کردم میخوام تنها باشم همین فقط همین
رفتم خونمون یه ساعت بعد رسیدم زنگو
زدم که ماهان جواب داد
ماهان-کیه؟

اشکامو پاک کردم سعی کردم شاد باشم
صدامو کلفت کردم گفتم
-اقا این ماهیانه مارو ور دارید بیارید
ماهان- ما نوکر خواهر خودمونم هستیم
شما بفرما تو

رفتم داخلو دویدم تو بغلش اخ خدا
شکرت هزار مرتبه شکرت که داداشم خوب
شده

-الاهی فدات شم داداشی خوبی چه
خبرا؟

ماهان-سلامتی ابجی کوچیکه خوب توپ
خوب شد اومدی مامان میخواست بهت زنگ بزنه
فردا جشن رهایی منه؟

-نه چی میگی یعنی به این زودی یازده ماه گذشت؟

ماهان-ابجی کوچلوی خودم مثل

این که زیادی غرق درسو دانشگاهیا بعله

شد همون طور که ما نفهمیدیم کی تو سال دومی

شدی؟

-خیلی راحت داداشی درسارو خوندم امتحان

دادم قبول شدم دوباره ثبت نام کردم برای

سال دوم حالا فهمیدی؟

ماهان-اره که فهمیدم

داداشم حق داشت خودمم نفهمیدم

این دوسال چه طوری گذشت فقط

بخاطر وجود دخترا خیلی راحت گذشت

اما از این دوسال فقط میتونم کل کلامو

با راستین عنوان کنم چون وجودش تنش

ایجاد کرده تو زندگییم وگرنه بقیه روزا

راحت میرفتم میومدمو درسمو میخوندم

-خوب حالا داداشی جونم ازم کادو چی میخواد

ماهان-خنده از ته دل خواهرشو

میکا خوب میدونم که از وقتی من این جور

شدم از وقتی مامان بخاطر مرگ داداش میلاد

حالت عصبی پیدا کرد از وقتی که دوست

صمیمیت ثریا ازدواج کردو
بچه دار شدو ازت دور شد تو دیگه از ته
دل نخندیدی حالا برام میخندی ابجی
اشک تو چشمای داداشم جمع
شده بود نمیتونم دوباره مثل
قبل شم نه نمیتونم قلب من با هر ضرب
یه تیکه شکسته الان هزاران تیکه شده
اما نقش که میتونم بازی کنم بخاطر دل
داداشم لبامو از هم باز کردم و گفتم
-خیلی دوست دارم داداشی

ماهان-من بیشتر

-نه خیرم من بیشتر

ماهان-من من من

-من من من من من من من من من من من من من

ماهان-پس آگه تو دوسم داری آگه

من یه کچولو قل قلکت بدم ناراحت

نمیشی که؟

-نه ترو خدا نکن ماهان

ماهان افتاد رومو شروع کرد به قل قلک دادن

انقدخندیدم مورددم

اشک ازچشمام در اومده بود تصمیم
گرفتم این دوروز تعطیلی که پیش خانوادم
شادشون کنم

امروز روز رهایی ماهانه منم خودمو خومشل
مومشل کردم که خوش حال شه به زهرا گفتم
برام یه کیک سفارش داده که ازکنگره برگشتم
جشن بگیرم براش

-داداشی حالا که همه نپوشیدیمو تیپ

زدیم بیاین یه عکس بگیریم

ماهان-باشه

همه جمع شدیمو گوشی مامانمو که

دوربینش خوب بود گذاشتم رو میز و حالت

تایمر همه ژست گرفتیم که گفتم

-همه باید بخندینا اگه خندتون نمیداد

به بینی بابا ارسام فک کنید

همه مون قه قه زدیم که عکس گرفته شد

اخه بابا ارسام بینیش گوشتیو بزرگه و توی

بچگی شکسته خیلی باحاله بابا ناراحت

نمیشه وقتی راجب بینیش حرف میزنم

چون میدون تو دلم چیزی نیست خودشم

میخنده سریع رفتمو عکسو فرستادم برا
زهرا قرار بود برام رو چوب بزرگش کنن
بعد از سه ساعت تو کنگره بودنو نشان
گرفتن ماهان اومدیم خونه به بهونه
دشجویی دویدم تو خونه رفتم سر جام وایستادم
کلید خونه رو داده بودم به زهرا که خونه
رو تزئین کرده بودو کیکم رو میز بود
تابلو عکسم گوشه خونه با یه پارچه پوشونده
بودن

ماهان-میکا این خونه چرا انقد تاریکه؟
چراغو که زد دهنش وا موند منو مامان بابا
دست زدیمو مبارک باد گفتیم فش فشه روشن
کردمو جلو ماهان میر*ق*صیدم
اوردمش جلو شمع عدد یکو که روشن کرده
بودم فوت کنه یک دوسه که گفتم فوتش
کردو دست زدیم کیکم بوریدمو اول تو دهن بابا
مامان گذاشت اشک تو چشمای همه هلقه
زده بود خدایا دیگه بسه خوشیامونواز مون
نگیر ماهان تو دهنم یه تیکه کیک گذاشت
که گفتم

- اوووم به به چه چسبید حالا نوبت منه که

کادمو بدم بهت مامان بابا که دادن

مامانو بابام برای ماهان یه دویست شیش

البالویی خریده بودن

- چشاتو ببند

ماهان- اهای ورو جک تو که نمیخواهی سوسکی

عقربی برقی به جونم بندازی؟

- ا ماهان یعنی چی نه خیر من که دیگه بچه نیستم

ببند چشاتو

ماهان- باشه باشه

تابلو عکسو گرفتم جلوش

- باز کن چشاتو

ماهان- وای میکا این چیه؟

- تواز خواهرت خنده از ته دل خواستی

اینم خنده از ته دل همه ماست که همیشه

باهات باشه داداش گلم این خنده

فقط برای تو برای پاکی تو

ماهان محکم بغلم کرد که زدم زیر گریه مامانم

داشت گریه میکرد که بابام بغلش کرد

خودمو خیلی نگه داشته بودم تا الان گریه نکنم

ولی دیگه نتونستم خودمو نگه دارم

شونه های ماهانم میلرزید الاهی قوریون داداشم

شم من

ماهان- ابعی تور خدا منو ببخشید ابعی

خیلی عذابتون دادم زجرتون دادام

به خدا پیشمون هم خودمو هم شمارو نابود

کردم یه عمریو ازتون گرفتم من خودمو

نمیبخشم هیچ وقت؟

و حق هق مردونش تو خونه پنخش شد

خدایا داداشم خوب شد نزار دیگه برگرده

خدا جون بسه زجرو عذاب بسه

اروم اروم سر ماهانو نوارش کردم

- هیس بسه داداشی اروم باش فدات

شم همه چی تموم شد همه چی

ماهان- ابعی نمیتونم بس کنم

و دوباره زد زیر گریه

از بغلم کشیدمش بیرون گفتم

- ای بابا جمع کن خودتو قول بیابونی

خودشو انداخته بغل من عین دخترا

گریه میکنه مثلا میخواست منواروم کنه اقاها

میون گریه همه خندیدن

شب پیش ماهان خوابیدم مثل بچه گی
که بغلم می‌کرد و سرمو
نوازش می‌کرد اون موقعه که خوب بود
انقد دست کشید سرم که خوابم بورد
نمیدونم چقد خوابیده بودم که باز دوباره
اون کاب*و*س لعنتی دیدم کمک خواستن
داداشم صورت سوختش از خواب که
پریدم تمام بدن خیس بود همه خواب بودن
دویدم تو حیاطو زدم زیر گریه روبه ماه
اسمون نگاه می‌کردمو با خدا حرف می‌زدمو
گریه می‌کردم

-خدایا درست همیشه هیچی درست همیشه
من خوب نمیشم قلبم خوب همیشه
نوجونیمو بچه گیم بر نمی‌گرده
18سال از عمرم که با ترسو دردو دعوا
کاب*و*س گذشت خوب همیشه نه همیشه
من تنهام با این که ماهان خوب شده
بازم تنهام خدایا خستم خسته
اینقد گله کردم حرف زدم که هوا روشن
شد

دستو صورتمو شستمو رفتم داخل

امروز باید بر میگشتم دانشگاه و خوابگاه
چهار روز خونمون موندم از اون شب که
با کاب* و*س بلند شدم دوروز گذشته و کاب* و*سای
من قعت همیشه صبحونمو که خوردم راه افتادم
سمت دانشگاه به دخترا همون شب اول زنگ زدم
که حالم خوبه خونه خودمونم خبر داداشمم
دادم خدارو شکر که از اون روز کوه نوردی
حرفی نزدن
جلو دانشگاه از ماشین پیاده شدمو داشتم میرفتم
سمت حیاط که یه بنز کوپه مشکی با سرعت
از جلوم رد شد واب چاله ای که
بخاطر بارش بارون اب جمع شده بود
ریخت رو کل هیلکم خوب شد برا دانشگاه
همون لباس قبلیارو پوشیده بودم بیا
اینم از روز اولی که بعد چهار روز اومدم
دانشگاه ماشین دنده عقب گرفتمو اومد جلو
پام شیشش که اومدپاین قیافه لودوس بایه
پوز خند نمایان شد ای خدا به من صبر بده
هیچی نگفتم تصمیم گرفتم دیگه باهاش
دهن به دهن نشم فقط تلافی کاراشو کنم

راستین- به ماد مازل نونورتشیف اوردن چه عجب
میگفتی گاوی گوسفندی راستی ببخشید که اب
گل صورتتو شوست و قیافه سیاه خودت دیده شد
واین چی میگه کجای من سیاه اخه
-چی میگی توچشای تو منو سیاه میبینه؟
راستین-اره منم که فقط زاتتو میبینم

توقلبت سیاه صورتت سیاه به همه
بدی میکنی روز همه رو خراب میکنی
تو حسودی حسادت میکنی به دوستات
قلبت خیلی خیلی سیاهه منم با این کار
صورت سیاتو نشون همه دادام
و پاشو گذاشت روگازو دوباره ابارو
پاچید به منورفت
پسره.....لیاقت نداری بهت فوشم
بدم بدنم داشت میلرزید باد سردی
میومدو بارونو میزد به صورتم وقت
کلاسسم گذشته بود با این هیکل گلیم که
نمیتونستم برم تو رفتم سمت سرویس بهداشتی
حیاط و مانتومو دراوردمو با اب گلاشو شستم
با دستم اب پاچیدم به شلوارمو گلای اونم پاک

کردم و او مدم بیرن وای خدا دارم یخ میزنم
باید وایستم تا دخترا بیان باهم بریم
خوابگاه چون کلید اتافو نداشتم
زیر سایه بون لبه پشت بوم دانشگاه
رو صندلی نشستمو دستامو بقل کردم
اصلا حالم خوب نبود احساس ضعف
سر گیجه داشتم انگشتم یخ زده
بودن بخاطر کم خونیم بدنم
مقاومتشو از دست داد چشم سنگین
شدو فرو رفتم تو تاریکی

(راستین)

هه دختریه احمق حتما باز فرار
کرد نونور لوس نیومد سر کلاس
بعد دو ساعت کلاس با پسرارفتیم
تريا دانشگاه وهمه قهوه سفارش دادیم
کلاس اولو دخترا هم بودن که اون دختره
خود خواه نیومدو باز این دوستاشو دمق
کرد

-خوب اقایون عاشق شماها نمیخواین فارق
شین تا کجا میخواین این جور پیش برین؟

مهیار-عاقبت منو ماهیار که معلومه تو شرکت

دی دی مشغول به کار میشیمو بعدم میریم

برای مزدوج شدن

اروین-به خسته نباشین معلومه همه میریم

شرکت های بابا هامون بعدم میریم خواستگاری

من که از عشقم نمیگذرم شمارو نمیدنم

الیاس-اره داداش نظرتون چیه باهم عروسی

بگیریم من که تا حالا ندیدم چهار تا عروس داماد

یه جا؟

ماهیار-داداش ماکه از خدامونه دخترا قبول

میکنن؟

-از الان به چه چیزایی فکر میکنین فعلا

که یه سال مونده؟

اروین-راستین خودت چی کار میکنی؟

-هیچی من عین شما خنگ نیستم باشگاهو

که دادم دست کار گر میچرخونه پولش

هر ماه میاد حساب میخوام برم لندن

اونجا یه شرکت قطعات کامپیوتر باز

میکنم با شرکت این جای بابا تجارت

لوازم کامپیوتر میکنیم بعدم میچرخم

خوش میگذرونم

الیاس - ازدواج چی عشق چی؟

-هه عشق منو عشق عمرا من هیچ وقت

ازدواج نمیکنم همه شبیه اون دختره

رزا هستن فقط پولتو میخوان

مهیار-هنوز بابات اسرار داره با اون دختره

رزا ازدواج کنی راستین همه مثل اون نیستن؟

-بیخیال باباراجبش حرف نزنین

حالا عروسی کیه؟

ماهیار-داداش حالا بزار درس تموم شه

بریم خواستگاری بعد بگو عروسی

الیاس-ولی به احتمال زیاد سال بعد عید باشه

اول بهار.....

وسط حرف الیاس گوشی اروین زنگ خورد

اروین-جانم نیاز خانم

-.....

اروین-چی کی همچین اتفاقی افتاده؟

-.....

اروین-الان حالش خوبه؟

-.....

اروین-کدوم بیمارستان؟

-.....

اروین - باشه الان میام بای

الیاس - چی شده اروین؟

اروین - امروز میکارو دخترا بیهوش

جلو دانشگاه پیدا کردن حالش خوب نیست

من میرم خدافظ

ماهیار - اروین وایستا ماهم میایم

وقتی دیدم همشون دارن میرن منم پا شدم

باهم رفتیم

بیمارستان

اروین - ببخشی خانم

پرستار - بعله بفرمایین؟

اروین - مریض مارو اوردن

اینجا میشه بگید کجاست الان؟

پرستار - ببخشید اسمشون؟

اروین - خانم سلیمی

پرستار - تبریک میگم بهتون حال هرسه خوبه

الیاس - چی هرسه؟

پرستار - بعله هم بچه ها هم مادر

ماهیار - چی شد؟؟؟؟

پرستار - یه پسر خوشگل و یه دختر ناز

وا این چی میگه میکا حامله بوده

مهیار- متمعثن هستید

پرستار- بعله با من بیاین

پشت سر پرستار راه افتادیم که رفت

بخش نوزادین و دوتا بچه کوچولو با خودش

اورد

پرستار- پدر بچه کیه؟

یه دفعه همه بر گشتن منو نگاه کردن

وا اینا چرا منو نگاه میکنن

پرستار اومد جلو یکی از بچه ها که لباس

سفید با دوره ابی داشت داد بقلم و

اون یکی که دورش صورتی بود داد اروین

-خانوم مثل این که یه مشکلی پیش اومده

این بچه های من نیستن

پرستار اخمی کرد و گفت

پرستار- اقا به خاطر این که شربنی مارو ندی

بچه هاتم میگی مال تو نیستن

-نه خانم این چه حرفیه بیمار ما حامله نبود

فقط بیهوش شده

پرستار- اقا شیرینیتو نخواستیم جلو خانومت

این حرفارو نزنیا دلش میشکته شما بچه

نمیخواستی شاید ولی الان که دیگه به
دنیا اومدن خدارو شکر کن.....

پرستاره همین جور داشت یه ریز حرف
میزد که یه خانوم جون که لباس بیمارستان
تنش بودو یه زن مسن کمکش میکرد راه بره
اومد سمت ما و گفت

زنه- ببخشید خانوم پرستار میشه بچه های
منو بیارین ببینمشون

پرستار- خانوم سلیمی ایناهاش دیگه این
شوهرتون اینم بچه هاتون

زنه- ولی خانوم ایشون شوهر من نیست
شوهر من فوت کرده

پرستار- وانگو عزیزم این حرفو شاید از
حرفاش ناراحتی ادم بخاطر

دوتا حرف شوهرشو نمیکشه که

الیاس- ای بابا خانم شما عجب گیری دادیا
اشتباه گرفتی این خانوم مریض ما نیست

پرستار- ای وای اقا شما دیگه این جوری نگید
اینا از هم ناراحتن شما دیگه اتیششونو
توندتر نکن

-ای بابا ساکت چقدر حرف میزنی تو

بچه رو گذاشتم بغل زنه اروینم اون

یکیو داد دست

همراه زنه

-خانوم پرستار مریض ما ایشون

نیستن

پرستار-مگه شما نگفتی سلیمی این خانم

سلیمی هستن دیگه؟

-ایشون سلیمی هستن ولی سلیمی

ما نیستن

پرستار به نگاه به لیست تودستش

کردموگفت

پرستار-بیخشید اسم کوچیک مریضتون

چیه؟

ماهیار-میکامیکا سلیمی

پرستار-اه بعله بیخشید اشتباه فامیلی

شده بیمار شما بخش مراقبت های ویژه

-از اول اینو میگفتین دیگه

راه افتادیم سمت مراقبت های ویژه

که تو راه رو دخترارو دیدیم

چشمای همشون از گریه زیاد قرمز شده بود

-سلام خانوما چی شده؟

نیکا با بغض گفت

نیکا-از کلاس که اومدیم بیرون

بدن بی جونشو رو نیمکت بقل

در دانشگاه دیدم یه ساعت با لباسی

خیس تو سرما بوده کم خونیم داره

بدنش یخ زده

در اتاق باز شدو دکتر اومد

همه رفتیم سمتش

نیاز-چی شد آقای دکتر

دکتر-چیزی نیست به موقه رسوندینش

بهش آرام بخش تزریق کردیم الانم زیر

سرومه تا فردا حالش بهتر میشه

و گذاشت رفت

دویدم سمتش

-ببخشید آقای دکتر

دکتر-بعله؟

-خطری تهدیدش نمیکنه که چیزی آگه

لازمه نگران پولش نباشین

دکتر-ای روزگار جون عاشق من دروغ

نمیگم حالش خوبه

-اما دکتر من عاشقش نیستم من....

دکتر -میدونم میدونم تو دیونشی

دستشوزد رو شونمو گذاشت رفت

این دکتر چش بود دیونه چرتو پرت میگفت

رفتم سمت اتاق که بچه هار رفته بودن

همه بالا سرش بودن اون راحت خواب بود

پشت پلکاش کبود شده بود با نوک انگشتاش

یعنی تقصیر من بود که این بلا سرش اومد

نمیدونم این چه حسیه فقط احساس میکنم

قلبم به درد اومده من خیلی حساسم

حتما بخاطر عذاب وجدانه اما اون چرا

موند توسرما میرفت خوابگاه پس

تقصیر خودش بوده

گوشیم زنگ خورد

-الو جانم حمید جان؟

حمید-اقا لوله های دسشویی باشگاه

ترکیده از سرما فلکه رو بستیم

حالا چی کار کنم؟

-حمید جان من تا نیم ساعت دیگه اونجام

زنگ بزن تعمیر کار بیاد

حمید- باشه چشم خدافظ

-خدافظ

گوشیو قعت کردم و گذاشتم رومیز

-بچه ها بهتره که هممون بریم فقط

یه نفر بمونه پیشش

ارام- من میمونم همه برید

همه قبول کردن

ماهیار- میخوای بیشت بمونم؟

ارام- نه بورو

ماهیار- پس حد اقل بیا پایین تریا

یه چیزو بخور ضعف نکنی

ارام- باشه

همه رفتیم بیرون که یه دفعه یادم افتاد

گوشیمو جا گذاشتم

-بچه ها شما برید من میام گوشیم جامونده

بردارم میام

(میکا)

چشمامو اروم باز کردم سرم خیلی

درد میکرد گلووم میسوخت

اطرافو نگاه کردم همه جا سفید

بود من بیمارستان بودم اما کی

منو آورده بود

در باز شود سرمو گرفتم سمت درکه

دیدم لودوس خر خودمونه پس این

منو آورده اومد جلو گفت

راستین-بیدار شدی حالت خوبه

-مرسی خوبم فقط گلوم میسوزه

راستین-طبیعیه خیلی وقت بود تو سرما

بودی سرما خوردی

گوشیشو برداشت گذاشت تو جیش

یعنی باید ازش تشکر کنم

-من.....من باید ازت تشکر کنم که منو آوردی

اینجا

راستین-هه لازم نیست از من تشکر کنی

از دوستات تشکر کن تو واقعا که خود خواهی

اونا خیلی نگران بودند چرا موندی تو

سرما میرفتی خوابگاه

تو فقط به فکر ازار اونایی میدونی چرا

چون قلبت سیاهه سیاه

و گذاشت رفت وا این چش بود

بیخیال یه پرستار اومدو چنتا قرص
بهم دادو سرم کشیدو گفت
پرستار- دارو هاتو که خریدی باید سروقت
بخوری فهمیدی
ارام- خیالتون راحت خانوم پرستار آگه نخوره
بازور بهش میدم
پرستار- خوبه
ارام- خوبی؟
-اره خویم ممنون که پیشم موندی بقیه کجان
خیلی بخاطر من حرص خوردین نه
منو ببخش خواهش میکنم
ارام- هی میکا جمع کن این اشکارو
چیزی نشده که چرا نیومدی سر
کلاس تو سرما چی کار میکردی؟
-یه ماشین از بقلم رد شدو اب گلارو پاچید
بهمنم بالباسای خیس تونستم پیام
کلید خوابگاهم نداشتم که برم اونجا
ارام- خدا بهت رحم کرد که یخ
نزدی
چند روز گذشت با مراقبت های
بیچه ها زود خوب شدم

امتحانای ترم دومم تموم شدو
با موفقیت رفتم سال سوم
پسرا هم درسشون تموم شد
ماهان دیگه بر نگشت سمت مواد
و الان توی یه شرکت کار میکنه ویزیتوره
از یه دختره هم خوشش اومده که هم کارشه
رفتیم خواستگاری قراره عید سال جدید
بانفس ازدواج کنه هفته پیش خواستگاری دخترا
بود همه شون باهم عروسی میگیرن بعد این
که دانشگاهشون تموم بشه
قراره دست جمعی بریم شمال ویلای
بزرگ آقای وفایی پدر لودوس جون
تو جشن عقد دخترا باهاش اشناشدم
خیلی مرد مهربونیه بهش میگم عمو جان
اونم دخترم صدام میکنه این دخترا
میخوان همشون با نامزدشون تنها باشن
یعنی چهارتا ماشین که فقط توش دونفره
من بیچاره هم باید با این اعصاب قورت داده برم
همه الان خونه آقای وفایی هستیم از اینجا
راه میفتیم

اروین-عمو رامبود تو راه واسه ناهار

کجا وایمیستید؟

عمو-ای پسره شکمو کو تا سه ساعت دیگه

ما جلو شمایم هر جا شد وایمیستیم

نگران باش

همه خندیدن سوار شدیم

پوف الان نیم ساعت تو راهیم اون وقت

این لودوس روزه سکوت گرفته

بهبتره بخوایم چشمو بستم که بخوام

تازه چشم داشت گرم میشد که ماشین تکونای

شدیدی خورد چشمو باز کردم که دیدم

این لودوس از قصد میره تو چاله چوله ها

اهمیت ندادمو چشمو بستم که ضبطو روشن

کرد

وصداشم بالا برد

چپ چپ نگاه کردم

-بیخشیداخوایید ما کمش کن

راستین-بیخشیدا من رارنده شخصیتون

تون نیستم که شما بخوابید راحت

من رارندگی کنم

ایش نمیری یه وقت گوشی داقونمو
از کیفم دراوردم که اهنگ گوش بدم که
باپوزخند گفت

راستین- ادم خسیس دیده بودم
امانه در این حد که حاضر باشه بهش
بخندنو مسخرش کنن این چیه دیگه
عتیقس بپا نشکنه
زبونمو برآش در اوردمو رومو کردم
اون ور

راستین- هه خانمو باش قهر میکنه
انگار بادوست پسرش اومده بیرون
راستشو بگو چقد پول جم کردی
با این خساست؟ تازه خانوم زورش
میاد یه پراید ساده بنداز زیر پاش
همش باید اویزون اینو اون باشه
-به تو چه اگه ناراحتی نگه دار
اژانس میگیرم میام

راستین- بیخود بشین سرجات حرف
اظافیم نزن تا اخر این سفر هواسم
بهت هست که سفرو کوفت کسی نکنی

حالتو میگیرم صبر کن بچه پرو
دیگه حرفی نزد بعد سه ساعت رسیدیم
به منجیل که ماشینارو زدن کنار
-چی شده چراوایسادن؟
راستین- پیاده شو میخوان ناهار بخورن
پیاده شدیمو رفتیم داخل
-عمو جون این جامیخوایم غذا بخوریم؟
عمو-اره چطور دخترم
قیافمو مچاله کردم اشاره کردم
به یه لیوان که روی پیشغان مغازه بود
داخلش دندونای مصنوعی بود
عمو خندیدو گفت
عمو-دخترم نگاه به اون نکن اینجا متمعن
هست صاحبش اشنامه
رفتیم نشستیم سر یه تخت
که پیش خدمت اومدو سفارش
گرفت به پیش نهاد عمو همه کوید
سفارش دادیم اخه خیلی تعریفشو میکرد
بلند شدم رفتیم با دخترا دستامونو بشوریم که
یه فکری به سرم زد برای تلافی زود تر از دخترا رفتم
سمت پیشخونه و به گارسونه گفتم یه لیوان

کم بیار موقه پخش به لودوس خره نده
گفتم میخوام باهاش شوخی کنم اونم
قبول کرد رفتم نشستم که دخترهم اومدن
غذا رو آوردن پیش خدمت همون
کاریو که گفتم کردو رفت
راستین-برای من لیوان نداشت
-من میارم برات
بلند شدمو رفتم پیش پیش خدمت
و گفتم اون لیوانه که خواستمو بده
رفتم با لبخند دادم به لودوس
با تعجب همه جاشو چک کردو بوش کرد
دختر خندیدنو نگام کردن که
شونه انداختم بالا بی خیال غذامو تا تهش خوردم
همه غذاها تموم شده بود که راستین
لیوان نوشابه شو تا ته سر کشید حالا
وقتشه
-عمو جون؟
عمون -جانم دخترم؟
-میشه بقیه راهو با شما پیام؟
عمو-چرا دخترم راستین ازیتت میکنه؟

-اره عمو جون نمیزاره که بخوابم
میگه نخواب مگه من رارندتم
عمو اخم قشنگی کردوگفت
عمو-باشه دخترم بیا کلید ماشین
بورو دراز بکش ما هم میایم
لبخندی با محبت بهش زدمو پاشدم کفشامو
پوشیدمو به دخترا چشمک زد که
چشاشون گرد شود روبه لودوس گفتم
-اقا راستین غذا خوش مزه بودبھتون
چسبید نه مخصوصا اون نوشابه تھس؟
لودوس با چشای ریز شده نگام کرد
راستین-اره خیلی چه طور مگه؟
-اخه نگران بودم میدونین اخه وقتی
رفتم لیوان بیارم لیواناشون تموم شده بود
مجبور شدن اون لیوانه که توش دندونای صاحب
اینجاستو شستن دادن بهم
یه دغه راستین چنتا عق زدو دوید سمت
دسشویی همه زده بودن زیر خند
عمو-ای از دست تو دختر مگه این که تو
جواب کاراشو بدی دویم رفتم تو ماشین عمو
دراز کشیدمو درم قفل کردم

بعد پنج دقیقه همه او مدن وای خدا
هههه لودوسو قرمز شده
یا خدا خندمو که دید حمله کرد بهم
مثل دیونه ها میکوبید به پنجره
راستین - میکشمت دختره احمق
حالیتم میکنم یه من ماست چقد کره
داره

عمو خاله او مدن سوار شدنو راه افتادیم
عمو - هههه دختر کوفتش کردی غذاشو
هرچی خورده بود بالا آورد
- هقش بود عمو جون اون منو ازیت کرد
منم تلافی کردم

خاله نوشین - مگه چی کارت کرده پسرم
پس نمیدونین و بعد شروع کردم
از اولین دیدار تعریف کردم تا الان
عمو و خاله قش کرده بودن از خنده
خاله - گوشتو شکوند؟

-اره

عمو - توهم اینه ماشینشو شکستی؟

-بعله

خاله- موش انداخت تو اتاقتون؟

-اره

عمو- هاهah

-بعله

خاله- شلنگ روغن ماشین دوستتو برید؟

-اره

عمو- توهم موز کردی تو آگروز ماشینش؟

-بعله

خاله- بهت حرفو تعنه زد روت اب گل

پاچید تو ماشینم با حرفاش

ناراحتت کرد؟

-بعله درسته

عمو- وتوهم لیوان دندون مصنوعی بهش

دادی؟

-راستش نه دلم نیومد لیوانه فقط

شبییه اون لیوانه بود

خاله عمو دوباره زدن زیر خنده

عمو- تا حالا هیچ کس جرعت نکرده بود

با راستین این کارارو کنه

-من کردم

خاله-اره کردی

-خاله جون از دستم ناراحت شدید
خاله-نه دخترم خوش حال شدم
پس دلیل قه قه های بی دلیل
راستین کارای تو ازت ممنونم دخترم
راستین زیاد تو خودشه تنهاییو ترجیح
میداد اما الان خیلی خوب شده
بقیه راهو ساکت بودیم که من با دیدن
تابکو خوش امد گویی شهر رستم اباد
با زوق دستامو کوبیدم به همو گفتم
-عمو جون این جا شهر و روستای پدر
مادرمه

عمو-جدا پس اصالتا شمالید

-اره

خاله-چه خوب پس حسابی باید مارو
بگردونی اینجاها
-ای به چشم

یه ربع بعد رسیدیم ویلا به حدی
بزرگو قشنگ بود که خیلی دلم سوخت
که چرا ماساده کوچیکشم نداریم
یه ویلای سه طبقه محوطه بزرگی داشت

که همه جاش پور بود از گلای رز سفیدو
ابی قرمز درختای بید

بود خیلی شبیه عمارت سراب بود
سه طبقه که از بالکن طبقه دوم همه محل
زیر پات بود بالکناش خیلی بزرگ بود
به حدی که تو بالکن طبقه سوم به
استخر بزرگو خوش گل بود دورتادور
بالکنم گلدونای گل های مختلف بود
یاس . شب بو . نسترن . شقایق . رز . محمدی
خیلی زیاد بودن نمای ویلا گچ سفید بود
که برقم میزد

-عمو همیشه من جلو در پیاده شم؟

عمو- باشه دخترم

از ماشین پیاده شدم ماشینا پشت سر
هم رفتن داخل برام بوق زدن لودوس
موقعه در شد مصلا میخواست زیرم کنه
با سرعت اومد طرفم که بیخیال کنار گلا
اروم قدم زدم که فرمونو پیچون اون ورو
چنتا بوق پشت سر هم زد هه حرصی
شده بود ترسیده بودم اما متمعن بودم

بهم نمیزنه

کنار گلای رز سفید نشستمو گلارو بو کردم
بوی بهشت میداد سر زنده شدم تصمیم گرفتم
برم پشت خونرم ببینم

وایی خدا جون ایجا چقد قشنگه خیلی
بهرتر از جلوشه دورتادور دیوارای حیاط شاخه
های گل شب بو پیچیده بودو بوی فوق العاده ای
میداد ته های حیاط پر درخت میوه بود

گیلاس. الوچه جنگلی. به. سیب. انگور. وای انار.

.....یه قسمتیم سبزی کاشته بودن یه گوشه

یه الاچیق خیلی بزرگ بود که روی نردهاش

گل دون بود از سقفشم اویزون بودو داخلشم

یه تخت خیلی بزرگ بود که فرش شده بودو

روش متکا پستی بود وای خدا جون یه حوض

استنخر نمیدونم چی بهش میگن یه دایره بزرگ

به اندازه یه میدون خیابون بود که اب توش

تمیز تمیز بودو داخلش آبشار به کار گذاشته

بودن که خیلی زیبا ابو به ر*ق*ص در آورده بود

دور تادور حوضم چراغای رنگی بود

اما خاموش بود چون روز بود

داشتم اطرافو نگاه میکردم که صدای پارس
سگ اومد ای جون سگ دنبال صدا رفتم
که به یه قفس بزرگ رسیدم وای خدای من
بین چه نازن سگای بزرگ یکیش مشکی بودو
یکیش سفید و دوتا بچه کوچولو داشتن به نظرم
تازه به دنیا اومده بودن خیلی نازو کوچیک بودن
یکیش سفید بود با یه تیکه های مشکی
گوشه چشم چپش مشکی بود اون یکیم
مشکی بود زیر سینهش قهوای ای خدا چه
بانمک هم دیگه رو گاز میگرفتنو بازی میکردن
یه دفه اشک توی چشم جمع شد وقتی
دوم دبیرستان بودم یه سگ بقل خرابه
خونمون 12 توله زاید من دقیقا دوتا که
شبيه این سگای این جاستو برداشتم
باهزار خواهش التماس بابا اینارو
رازی کردم بزارن نگهشون دارم
تمام زندگیم شده بودن دردو دلامو
باهاشون میکردم وقتی کتک میخوردم
گریه میکردم میومدن پیشم سرشونو
میزاشتن رو پامو تو چشم زل میزدن
خیلی اروم میشدم اما ارامشم دل

خوشیمو ازم گرفتن سگامو بوردن شمال
چون همسایه ها از سر صداشون شکایت
کرده بودن خیلی وقته ندیده‌مشون
یعنی الان فراموشم کردن؟ خواستم برم جلو
نازشون کنم که یکی از پشت گفت
راستین- حتی سعیم نکن بهشون نزدیک شی
اونا سگای شکارین انگشت کوچیکت بخوره
بهشون تیکه تیکه شدی مخصوصا که
تورو نمیشناسن فکر میکنن میخوای
بچه هاشونو ازیت کنی
هه اینو باش بچه میترسونه من از مارم نمیتروسم
در قفسو بز کردم و خواستم برم تو که
از پشت بازومو گرفتی کشیدو باخشم گفت
راستین- باتو بودم دختر بچه نشو بشین جات
بدون حرف زل زدم به دستش که رو
بازوم بودو بعد تو چشاش زل زدم
که دستش از بازوم شل شد
اروم رفتم داخل سگا بد جور پارس
میکردنو آماده حمله بودن
خیلی اروم دستمو بوردم جلو که

از بیرون صدای یا حسین خاله

نوشینو شنیدم

خاله- یا حسین راستین این چه کاریه

مگه تو نمیدونی اونا قریبه رو تیکه

تیکه میکنن مگه باغ بون قبلیه رو

پاشو گاز نگرفتن بنده خدا تاندومش

پاره شد الان میشله راه میره؟

راستین- من گفتم مامان خودش لاج

بازی کرد به من چه

خاله- میکا جان دخترم بیا بیرون خاله جان

عمو- اره دخترم بیا اونا خیلی ختر ناکن

تو دست ما امانتی عمو جان بیا

بیرون شرمندمون نکن

رنگ دخترا پریده بود همه اسرار

میکردن که برم بیرون اما من نرفتم

من باید به خودم ثابت میکردم که

هنوز اون پاکی که بابا میگفت

توچشات همه چیو رام میکنه وجود

داره ومن پاکم اولش فقط یه لحظه

از دندونای تیز سگا که اماده بری

پاره کردن هرچیز بود ترسیدم اما

بعد خیلی اروم دستمو دراز کردم
زل زدم تو چشای سگا و اروم اروم
رفتم جلو بقیه دیگه از ترس هیچی
نمیگفتن اول سگا خیلی بد دندوناشونو
نشون دادن اما من نباید میترسیدم
اروم رفتم جلو

-هیس اروم من دشمن نیستم دوستونم
فقط میخوام یکم نازتون کنم همین
باشه

چشم از چشاشون بر نمیداشتمو جلو
میرفتم احساس کردم سگا اروم تر شدن
الان دیگه خیلی زدیکشون بودم اروم
نشستمو دستمو بردم جلو خیلی خیلی
اروم دستمو گذاشتم رو سر سگ سیاهه
-هیش اروم سلام خوبی خوشگلم اسم
من میکاست از شناخت خوش حالم
و دستو گرفتم بالا که دستشو بلند
کردو گذاشت رو دستم خندیدمو
دستمو تکون دادمو با دستم زیر
گلوشو خروندم که زبونشو در آوردو

صورت‌مویس زد خخ ای جونم

همشونو ناز کردم

-بازم میام پیشتون دوستای خوشگلم

وبلند شدم از قفس اوادم بیرون که

دیدم همه با چشای گرد شده تو جاشون

خوشک شدن

با صدای بلند زدم زیر خنده

-هههه

با صدای بلند خنده من همه به خودشون

اومدنو دخترا دنبالم کردن

نیکا-خیر ندیده چرا انقد حرصمون

میدی وروجک گفتم الان تیکه

تیکت میکنن

همون جور که میدویدم دور ساختمون

گفتم

-حالا که چیزی نشد من ازشون نمیتروسم

ارام-چیزی نشده دختر مگه نشیدی

خاله نوشین چی گفت اونا به اشنا رحم

نکردن تو باچه جرعتی رفتی جلو

-خوب من به خودم اعتماد دارم نگران نباش

داشتم میدویدم که خوردم تو یه چیز محکم

دماغم پوکید

-اخ اخ ایی دماغم شکست

سرمو گرفتم بالا تو چشای لودوس که

سر راهم واستاده بود نگاه کردم

خیلی اروم گفتم

راستین-تو خیلی خود خواهی نگاشون کن

بین چقد نگراننن تو فقط خودتو میبینی

میخوای سفرشونو خراب کنی بهت

دستور میدم درست رفتار کنی وگرنه

باهات برخورد جدی میکنم فهمیدی؟

-نه نفهمیدم میخوای چی کار کنی

مصلا؟

مچ دستمو گرفت تو دستشو فشورد

خیلی دردم گرفت اما سعی کردم نشون

ندم با لبخند گفتم

-هه همین فک میکنی با این همه گوشت

انقد ضعیفم نهچ اقا چیز دیگه ای امتحان

کن

راستین-ازشون معضرت خواهی کن سریع

عمو-راستین چی کار میکنی ولش کن
راستین-نه بابا من نمیزارم این دختره
سفر و به دوستانم کوفت کنه این باردیگه نه
و بعد داد زود و با فشار بیشتر گفت
راستین-گفتم معصرت بخواه زود باش
با بغض غروری که جلوی همه خورد شده بود
با چشایی که توش اشک جمع شده بود
به همه نگاه کرد همشون با دل سوزی
نگاهم می کردن
تمنا-اقا راستین ولش کن کاری نکرده که
فقط دوتا سگ بود
نیاز-اره اقا راستین ما به میکا اعتماد
داریم اون فقط یه کم شیطونی کرده
الیاس-داداش اروم باش مگه چی شده
دختر خودشون میگن مشکلی نیست
اونا دوستن خودشون میدونن باهم چه
چیزی راز دارن چه کارایی که مختص
خودشونه به ما ربطی نداره
راستین-هیش ساکت پرورش نکنین
که به کاراش ادامه بده رنگو روی
دخترارو ببین تا کی باید حرص

یه دختر بی فکرو بخورن؟
همین که گفتم باید معضرت بخواد
ودستو پیچون پشتم
اخ که چقدر درد داشت اشک خود به
خود از چشم ریخت با چشای اشکی
یه نگاه به دخترا کردم و گفتم
-ازتون معضرت میخوام که نگرانتون کردم
و بعد دستمو محکم از دست ازدها در اوردم
و گفتم
-ازت متنفرم متنفر"
ودویدم سمت خونه از خدمت کار
پرسیدم اتاقم کجاست که بردتم
طبقه سوم تویه اتاق که سمت
حیاط ورودی بودو بالکن داشت
که ازش میخورد به اسختره که
تو طبقه سوم بود با نگاه سرسری
که کردم تو هر طبقه پنج تا اتاق بزرگ بود
و اتاق من دقیق وسط اتاقای اون طبقه بود
رفتم داخل اتاقم دروقفل کردم
رفتم سمت ساک کوچیکم چیز زیادی نیاورده

بودم نداشتم که بیارم لباسامودر اوردم
با لباس خونگیم که کهنه میزدو انقد
مامان شسته بودش رنگش رفته بود
یه تاپ خاکستری با یه گرم کن مشکی
آدیداس که رفوع شده بود
خجالت میکشیدم این جورری برم
بیرون چه کار کنم خوب من اینم
زندگیم اینه من مثل دخترای
رمانا ندارم بگم لباسم این شکلی
بود این مارک این مدل این رنگ
و هر سه ساعت یه لباس پوشم
خسته نشستم یه گوشه اطرافو
نگاه کردم اتاق بزرگی بود اندازه
حال خونه ما فک کنم 26متر اینا
میشد زیاد از ست مت سر در نمیارم
ولی این اتاقی که توش بودم وسایلش
رنگای ابی طلایی بود تخت دونفره میز ارایش
بزرگ یه کمد بزرگ برا چیدن لباس هه لباس
کی دوتیکه لباس میندازه تو کمد ساک
کوچیکمو انداختم زیر تخت دسشویی تو
اتاق بود اما حموم نه اوم

خب حالا چی کار کنم حوصلم سر نره
در بال کنو باز کردم رفتم بیرون چه قشنگ
افتاب داشت غروب میکرد نشستم گوشه
استخرو پاهامو انداختم تو آب
اخیش چه آرامشی گوشه در به
دقونمو در اوردمو صدای ویالین
سریال لامیا رو گذاشتمو چشمو
دو ختم به خورشید
(راستین)

بابا- این چه کاری بود کردی راستین
اون مهمون ما خیلی کار زشتی کردی؟!
- اه باباجون بسه دیگه خسته شدم ده بار
اینو گفتین منم گفتم ه ق ش ه اوکی
چرا انقد کشش میدین؟
بابا- پسرم گ*ن*ا*ه داره دختره بیچاره
- اوف بابا اون دختر بیچاره
نیست اون خود شیطانانه اون دل و درونش
سیاه حسود خسیسه نمیدنم چه جادویی
کرده که شماها فک میکنینن فرشتس
و دخترا بر اش دل میسوزونن

بابا- من حالیم نیست پسر هرچیم باشه
اون دست ما امانته و مهمون مراعات
کن تا هست بخاطر من

-چشمم

بابا- افرین پسرم الانم بورو باهاش
حرف بزن از دلش در بیار
-نه دیگه نشد بابا چون اون کارش
اشتباه بود تنبی شده آگه بازم بخواد
دوستامو برنجونه به حسابش میرسم
اما آگه کاری نکنه کاریش ندارم
بابا- پوف باش بورو بگو آماده شه
بیاد میخوایم بریم بازار خرید

-چشم

با اسانسور رفتم طبقه سوم
فقط من و اون اوجا بودیم بقیه طبقه
دوم بودن منم میخواستم برم پایین
ولی گفتم بالا باشم که حواسم به این دختره
باشه من بهش اعتماد ندارم
رفتم جلو اتاقشو چند بار در
زدم اما جواب نداد خواب نبود
چون آگه خواب بود با این محکم

کوبیدن در بیدار میشد درم که قفله
پس حتما رو بالکنه از اتاق بغلی رفتم
داخلو دربالکونو باز کردم درست حدس
زدم اون جا بود

پاهاشو کرده بود تو ابو داشت غروب
افتابو نگاه میکرد الان وقت تلافی بود
برگشتم داخلو درو قفل کردم
برگشتم رفتم اون یکی اتاقو همین کارو کردم
رو دراتاق خودشم کلید یدکو انداختم
که نتونه قفلو باز کنه پس همینه
رفتم تو اتاقم که لباسامو
عوض کنم اتاقم روبه روی اتاق
ترو بچه بود دیزاینشم همون بود
اما بارنگ مشکی قرمز بالکنشم همون
اندازه بود اما بدون استخر با میز
صندلی روبه دریا کمدمو باز کردم
به لباسام که خدمت کار چیده بود
نگاه انداختم از بینشون
یه تیشرت جزب سبز روشن با یه

جلیقه مشکی و شلوار مشکی در آوردمو
پشیدم عاشق جلیقه بودم خیلی بهم
میومد بخاطر این شونه های پهن شکم شیش
تیکه بر اش هشت سال زحمت کشیدم یکم عطر
212 زدمو پریدم پایین عینکمو زدمو
رفتم تو حیاط همه آماده بودن
مامان- راستین مامان پس میکا کو؟
- مامان جون گفت نمیاد خستس گفت دفعه
بعد جبران میکنه
بابا- دخترم هنوز ناراحته؟
ای روزگار اوف
قیافه همه دمق شد کلا بود نبود
این دختره عذابه عذاب
سوار شدیمو راه افتادیم
تصمیم داشتم شامم بیرون نگهشون دارم
(میکا)

افتاب رفته بودو هوا تاریک شد
بلند شدم رفتم تو اتاق مانتمو
پوشیدمو شالمم سر کردم با لباسای
کهنم خجالت میکشیدم هرچی
سعی کردم کلید تو قفل نچرخید اه این چشمه

رفتم سمت بالکن که از اتاقای دیگه برم تو
اه یعنی چی چرا اینا باز همیشه کسیم تو اتاقا
نبود دوباره برگشتم تو اتاق خودمو به در

ضربه زدمو بچه هارو صدا کردم

-نیکا. نیاز. خالهه. آرام؟؟؟

هیچ کس جواب نداد

-کسی اون بیرون نیست من این جا گیر کردم!؟

اه خدایا چی کار کنم

رفتم رو بالکن خم شدم کسی تو

محوطه نبود رفتم سراغ گوشیم اه

انقد اهنگ گوش دادم خاموش بود

حالا چی کار کنم

(راستین)

بعد کلی گشت زدن تو پاساژای رشت

رفتیم یه رستورانو غذای حسابی خوردیم

ساعت 11.30 بود که رسیدیم خونه برق

اتاق میکا خاموش بود عجیبه یعنی نفهمید

قال مونده؟

همه خسته بودیم به همه شب بخیر گفتمو

اومدم بالا اول رفتم جلو در اتاق ترو بچه

گوشمو چسبوندم به در صدایی نیومد
خاک تو کله گاگولت دختر نفهمیده حبس
شده بوده کلیدو از رو در برداشتمو
رفتم سمت اتاقم درو باز کردم همه جا
تاریک بود دست گردوندمو کلید برقو
پیدا کردم و روشنش کردم اما با
چیزی که دیدم.....

(میکا)

هرچی جیق داد کردم کسی نیومد
دنبالم خسته کلافه پشت در نشستم بغضم
گرفت یعنی چی یعنی ولم کردنو رفتن
همین جور اشک میرختم که یه نفر
کوئید به در تند اشکامو پاک کردم بلند شدم
-بعله کیه

خدمت کار-خانم شام براتون اوردم

-در باز نمیشه من این جا گیر کردم

خدمت کار-الان بازش میکنم

در یه صدایی داد بعد

خدمت کار-خانوم اون ور کلید رودر هست؟

-اره اره

خدمت کار-باشه الان دیگه باز میشه

بیچونیدش کلیدو

توند کلیدو بیچونم که در باز شد

عین یه کی که داره تو دریا غرق میشه

نفس کم میاره پریدم بیرونو نفسای عمیق

کشیدم

خدمت کار-خوبید خانم؟

-بعله خوبم این در چش بود دوساعته

این تو گیر افتاده بودم چرا کسی

نیومد کمک بقیه کجان؟!؟!!

خدمت کار-خانم بقیه رفتن بازار خیلی

وقته کلید از پشت رو در بود

-پس چرا به من نگفتن؟ چیی کلید!!!!!!؟؟؟؟

خدمت کار با چشای گرد گفت

خدمت کار-اره اما اقا راستین به همه

گفتن که شما خسته اینو گفتین نمایین

برای همین من براتون غذا اوردم بالا

وایییی خدای من بی احترامی چقد

توهین چقد مگه اون کیه به چه هقی

با غرور من بازی میکنه بابغض گفتم

-باشه ممنون میتونی بری غذا هم نمیخورم

بابهت به میکا که با رنگ سفید سفیدو چشای
به خون نشسته موهای ژولیده پخش روتختم
نشسته بودنگاه کردم!؟؟

-میکا چی شده؟ خوبی؟ اتفاقی افتاده

اروم سرشو اوردبالا تو چشم زل زد بی روح
انگار که مورده یه دفعه بلند شدو
به سرعت اومد روبه رومو با صدایی
که اصلا نمیشناختم گفت

میکا-چرا؟ چرا این کارو کردی؟ چرا
میخواهی منو خورد کنی چرا با غرورم
بازی میکنی؟

دستامو گرفتی گذاشت رو صورتش
بابهت نگاش کردم بدنش یخ بود
میکا-خوب نگاه کن خوب بینم لمسم کن
خوب این چهره رو بسپار

چون ارزوی این حال منو به گور میبری
من بخاطر تو نشکستم نمیتونی منو
خوردکنی نمیتونی؟ میدونی چرا چون
منو قبلا شکستن منو میبینی این من اصلیه

خانوادم منوشکستن همشون اماتو نمیتونی
این کارو کنی چون قبلا شکستم واجازه ی
شکستنمو بهت نمیدم

اشک از چشاش مثل جوی اب رون
از چشاش میومدو از رو گونش رد میشودو
از گردنش پایین میرفت قطره ای نه خیلی

زیاد من نمیفهمیدم چی شده چرا
اون میکای محکم قوی چی به سرش
اومد بخاطر کار من نه نه به این راحتی
نمیشکته این یه تلافی خیلی سادست
حتی از قبلیا هم ساده تر سر یه ادم چه
بلایی میاد که به این شکل میفته چی
یعنی خانوادش چی کارش کردن که
به این روز افتاده؟؟؟؟!

میکا-من کم نمیارم عقب نمیکشم
منتظر جواب کارت باش

و به سمت در دوید رفت بیرون
منو تو بهت تنهایی گذاشت

سر میکا چی اومده خدای من
کی تونسته این جور بشکنتش

نه نه من نمیزارم من باور ندارم که

می‌کا شکسته باشه اون .. اون باقیه
فرق می‌کنه اون توروی من وایستاد
اون باعث خنده های من باعث شلوغی
اطراف من شده نه من نیزارم هیچ کس
هیچ کس جز من هق نداره به می‌کا
کم تر از گل بگه نمیزارم نه فقط من
من میتونم ازیتش کنم فقط من.
من میفهمم که چی تو اون زندگی لعنتی
تو گذشته من میفهمم

(می‌کا)

خاله نوشین - خوب می‌کا خانوم اول
تو مارو ببر گردش بعد ما
- چشم خاله هرچی شما بگین فقط خاله
چون جاهای زیادی هست دو روز طول میکشه
بهتره لباس بر داریم تو چادر بمونیم یه شب
همه موافقت کردند راه افتادیم سمت رستم
اباد محل ما با زوق پریدم بالا پایین
چون جاده ها زیاد درستو حسابی نبود
با سه تا ماشین او مدیم بچه ها باهم
منم با خاله عمو ماشین جلویی

از سه راه رستم آباد رفتیم بالا از
توت کابن رد شدیم هوا عالی بود
همه جا سرسبز پر گل خیلی قشنگ
بود پنجرم تا ته باز بود عمو خیلی باحال
بود همش از بچه ها سبقت
میگرفتو بوق میزد صدای اهنگم زیاد
بود حرص بچه ها در او مده بود
منم بلند بلند میخندیدم او مده بودم
بیرونو رو پنجره نشسته بودمو
دخترها هم مثل من میر*ق*صیدیمو میخندیدیم
خدایا شکر شکر خوش بحالشون چقد
خوشن چه خوش بختن من چی
یاد دفعات قبل ها افتادم که با خوانواده
میومدم همیشه تو ماشین دعوا بودو من
گریه میکردم همش به هم فوش میدادن
داد میزدن من محکم گوشامو فشار میدادم
که نشنوم دلم میخواست یه بار با دل خوش
بدون دعوا با کل خانواده باشم همیشه دعوا بود
اما گاهی ماهان باهامون بودو گاهی نه در هر
صورت کوفتمون میشد چون ماهان خونه
هیشکی نمیومند همشم جیم میشد برامواد

یه قطره اشک از گوشه چشم او مد پایین
اروم سر خوردم او مدم پایین رو صندلی
نشستم ساکت شدم خدایا میترسم زیاد
خوشی کنم کوفت خودم شه که هیچ کوفت
بقیه هم کنم اون ازدها هم منتظر من
دست از پا خطا کنم بگه قلبت سیاه پستی
عمو- میکا جان چرا ساکت شدی عمو
-عمو جون یکم سردم شد
عمو- خوب دخترم اول کجا میبریمون
-عمو جون اول میبرمتون دردشت
بعدم سیدشت فرداهم دهاتامون میریم
سه تا محل داریم
عمو- باشه عزیزم پس راهو نشونم بده
سر تکون دادمو راهو نشونش میدادم
بعد یه ساعت نیم رسیدیم .
-رسیدیم عمو جون برید بقل اون تک درخته
عمو- باشه دخترم
چنتا بوق زدو رفت سمت تک درخت محدوده
اصلی در دشت که دورو اطراف پر مغازه غذا
قصابی بود

همه پیاده شدن
مهیار- اوف ای جون میکا
مارو اوردی بهشت این جا چقد قشنگه
خندیدمو گفتم
-اره دیگه اینجا بهشت دومه
اروین- میکا این جا غذا مذا چی داره
-ای شکمو بزار برسیم بعد تازه دختر دایم
دختر خالم نیومدن
ماهیار- تا اون موقه این اروین شکمو مرده
همه خندیدن که اروین قهر کردو
روشو برگردوند که هم زمان مرضیه
دختر خالم با ماشینش با حنانه دختر دایم اومدن
بوق زدن پیاده شدن باهم روب* و* سی کردیم
روبه بیچه ها گفتم خوب این دختر خالم
مرضیه صفری . واینم دختر دایم حنانه کاظمی
خوب دختر اینا هم دوستانم
نیکا و نامزدش الیاس. نیازواروین. آرام و ماهیار.
تمنا و مهیار. همه شون تازه عقد کردن
و اصل کاری خاله نوشین و عمو رامبود
گلم پدر مادر آقای راستین وفایی
و به راستین اشاره کردم همه باهم آشنا شدن

هر کس مشغول به کاری شدن اقایون
چادرزدن و خانوما وسایل ناهار
اماده کردن رفته سمت عمو
-عمو جون
عمو-جانم دخترم
-شما تناب دارید
عمو-اره برا مواقع زروری بکسل
-میشه بدین من تاب ببندم
عمو قه قه ای زدو گفت
عمو-وای دختر واسه این خودتو
شویه گربه شرک کردی
چشام گرد شد
-عمو شماهم بعله
عمو-ماهه بعله چرا که نه
تنابو از عمو گرفتمو رفته سمت
تک درخت تنومد حنانه اومد پیشم
-خوش میگذره حنا خانوم
حنانه-اره خیلی ممنون که دعوتم کردی
ولی یکم احساس معصب بودن میکنم اخه از
همتون کوچیک ترم

-بخیال بابا منو تو از همه بزرگ تریم
چون تو زندگی دردا بزرگمون کرد
لبخندی زدورفت پیش بچه ها
داشتم زور میزدم تنابو پرت کنم
اون ور شاخه نمیشودانقد تکرار
کردم که یه دفه تناب دستموبورید
-اخ مامان جون دستم
راستین که اون اطراف داشت چیکو
چیک عکس میگرف با دوربین

با صدای اخ واخ من دوید اومد
سمتم جلال خالق این محبت دوستیم
بلده
راستین-چی شد تروبیج...یعنی میکا
چی شد
چی گفت این تروبیچه با من بود
با اخم و از قصد گفتم
-هیچی لودو....یعنی راستین
راستین یه لحظه با بهت زل زد بهم
بعد قش قش زد زیر خنده
ای کوفت درد هناق چته دیونه شدی

-واسه چی میخندی؟

راستین- یعنی دختر تو کم نمیاری نه؟

برام اسم گذاشتی لودو دیگه چیه؟

-نه اسم نذاشتم انقد با این سگ نیاز

بازی کردم و صداسش کردم اشتباهی الان

گفتم لدوس

یه هوایی اخماش رفت تو

-ولی شما به من گفتی تروبیچه نه؟

راستین -هان.....نه یعنی منم توروبیچه نقلی

خیلی دوست دارم میخورم بخاطر همون از دهنم

پرید

ای بیشعور عوضی چاخان رو من اسم

گذاشته بهم میگفته تروبیچه

بادستم یکم ور رفت گفت

راستین- زخمت زیاده دستتو باید

ببندی

چشم امر دیگه آقای دکتراسی

بیچه پرویه چشم غره بهش توپیدم

بلند شدمو از تو کیفم یه دستمال

سفید کوچیک دور دستم بستم

بغضم گرفت حالا چه جوری تاب ببندم

راستین - میکا . میکا

برگشتم سمتش گفتم

-بعل....

با دیدن تاب بسته شده و محکم یه

جیق خوش گل زدمو دویدم سمت تاپ

از خوش حالی میپریدم بالا پایین یه هویی

نمیدونم چی شد لب راستینوب*و*سیدمو

گفتم

-مرسی راسی جون دمت جیز

دختر با دیدن تاب و بپر بپر من امدن

سمتم

تمنا-نپر فل فل زمین لرزید

زبونمو در اوردمو تکون دادمو گفتم

-حسود هرگز نیاسود

پریدم روتابو هی خودمو تکون تکون دادم

اگه پام به زمین میرسید خودمو تاب میدادم

اما خیلی بلند بود تاب بر گشتمو مظلوم

دخترارو نگاه کردم

تمنا-حسود دیگه نه

-نه تمنا جون حسود چیه تو که گلمی

بهم چش قره رفتو گذاشت رفت
به بقیه نگاه کردم که گفتن
ما کار داریم رفتن
با غوصه پاهامو تکون تکون دادم شاید
راه بیفته اما نشد تو فکر بودم
چی کار کنم که راستین گفت
راستین-تتابو بگیر
و منو یه دفعه بی هوا کشید
عقبو هلم داد از ترس جیق زدمو خندیدم
-اخ جون بالا بالا بالا تر
توند تر هول بده
بلند بلند میخندیدم جیق میزدم سرعتم
که حسابی تند شد راستین رفت کنار
شروع کرد به عکس انداختنش
منم دیگه میتونستم خودم تاب بخورم
یه ربع تاب سواری کردم که از سر گیجه
موردم دخترا از خنده جیقا من جمع شدنو
همشون به نوبت سوار شدن نامزدشون هلشون
دادن بعدم سرپایی دوتایی سوار شدن راستینم
ازشون عکسای خوشگل میگرفت شکار لحظه

میکرد بعد ناهار که کباب گوشت بود و عمو
از قصابی گرفته بود بچه ها یه سری رفتن
پاسور یه سریم با مرضیه رفتن دور دور
باهم اخت شدن خدا رو شکر راستین اروین
نیازهم قلیون میکشیدن عمو خاله هم تخمه
میخوردن میوه به بقیم میدادن

-حنا؟

حنانه-جانم

-میای بدوریم دوتایی

فهمید دلم گرفته خیلی دختر با شعوریه

از من چهار سال کوچیک تره ولی

گاهی وقتا همچین نصیحتت میکنه

که ادم تو کف میمونه

حنانه-چی شده میکا خوبی؟

-اره خوبم

حنانه-به منم دروغ میگی از چشات معلومه

چقد خوبی؟

-حنا

با بغض نگاش کردم که سرمو کشید تو بقلش

من راحت گریه کردم حسابی که خالی شدم

گفتم همه چیو گفتم

گفتم که خسته شدم از این زندگی با این که ماهان
خوب شده احساس پوچی میکنم از گذشته
سیاهم که میترسم ایندمم سیاه کن از دوستانم
از راستین از دعواهامون از ناتوانیم از این که عمه
گفته هم میکا هم مرساد بزرگ شدن وقته
عروسیه از این گفتم که فردا سال گرد
داداشیه که یه بارم ندیدمش اما
عاشقشتم و دردو دلام باهاشه
از بی محبطی مامان گفتم از ناسازگاری بابا
از دردای مامانم از بی پولی واسه عمل
گفتم گفتم تاتهی شدم
حنانه-میکا بس نیست چرا انقد تو خودتی
چرا سخت میگیری چته بابا این قد
بهش فکر نکن همچیو زمان فقط حل میکنه
بههم یه قول بده. که دیگه به هیچ
کدومشون فکر نکنی مثل همیشه بخندی
چه کار سختی چرا همه ازم اینو میخوان
-باشه قول میدم
حنانه-برگردیم
همون طور که چشم به جلو بود گفتم

حنا بیا زود باش دستشو گرفتم

دنبال خودم کشیدمش

وایی خداجون این بره بوزو نگاه

کن جاموندی از گلت اخی کوچلو

بقلش کردم با حنانه نازش میکردیم

هرچی دورو اطرافو نگاه کردم گله ای

ندیدم با بره تو بغل برگشتیم پیش بقیه

همه بودن اخه کم کم باید میرفتیم

ارام- اخی عزیزم این چیه دستت میکا

- بچه خر مگه نمیبینی

همه خندیدنو ارام بهم چشم قره رفت

- قهر نکن جیگر بچه بزه از گلش جامونده

دوخترا دورش جمع شدنو نازش کردن

عمو- حالا چی کارش کنیم

اروین- کبابش کنیم بخوریم

نیاز- ابع بی رحم گوشت خارنامرد

- چقد تو شکمویی اروین

اروین- نیاز خانوم نکه شما گیاه خواری

حالا من شدم گوش خار درزم میکا خانوم

ادم باید اینده نگر باشه معلوم نیست

الان کجا میبری مارو خوب گشتم میشه دیگه

بره تو بقلم وول خورد صدا در اورد
که خندیدمو بلندش کردم جلو صورتمو
نک بینیمو زدم به بینیش گفتم
-خیلی بی رحمی عمو جون بریم جلوتر
صاحبش پیدا همیشه همه سوار شدیم حرکت کردیم
ساعت 4 بعد ظهر بود که رفتیم سمت سیدشت
یکم که دور شدیم صاحب بره پیدا شودو بره
رو بورد بعدنیم ساعت رسیدیم سیدشت

-عمو جون ما باید شب این
نزدیکیا بمونیم اما الان
میخوام ببرمتون جایی که فقط
ازفامیل ما بلدیم ازاین جا
یه ساعت راه تا اون جا این دوراهی
اخریو سمت چپ برید تا من بهتون
بگم کجا وایستید
خاله- کجا میخوای بریم میکا جان
من کم کم داره سردم میشه
-طبیعیه خاله جون اخه دارم میریم
سمت قله کوه خاله میخوام ببرمتون

جایی که منبع میوه های جنگلیه یکم
صبر کنید خودتون میبینید
بعد یه ساعت مکان های آشنا رو دیدم
خاله - وایی خدای من رامبد ببین اینا
درختای سیب و به وحشیه
عمو - اره نوشین دارم میبینم خیلی قشنگه
میکا عمو جان مارو آوردی
بهشت

- یکم صبر کنید عمو الان میرسیم
بعد پنج دقیقه گفتم
- عمو همین جاست بزنین بقل
عمو چنتا بوق زدو کشید کنار
(واقعا نمیدونم توصیف قشنگی این
مکانو چه جورى براتون بیان کنم کلمات
براش کم میاد)

دور تادور هر جا چشم میگردوندى
سبز بودو درخت همه جاها قاتی پاتی
درخت الوچه های سبز درشت جلو دست
سیب ترش وحشى درخت به جلو تر
تو باتلاق بلاقوتی یا همون زیارم
سبزیایی که با ترشى میخورن پور بود

و گلای نیلوفر ایی وایییی از هواش
نگم که اصلا میمیرم براش هوای خونک
نم نم بارون بوی خاک الف صدای بل بل
جیر جیرک ملخ و در اخر صدای رود خونه
که ابشو به سنگا میکویید همه محو اطراف
بودن راستین توند توند عکس میگرفت
-اهای خانوما اقایون تو کدوم باغید
بیاید بیرون همه پخش شدن هرکی
یه کاری میکرد دخترا پسرا میچرخیدنو
عکس میگرفتن خاله عمو زیر انداز انداخته
بودنو جای داغ میخوردن
-مرضیه خانانه بیاید بریم الوچه چینی
قبلا یه بار آورده بودمشون اینجا برای
خودمون رفتیم جلو الوچه میکندیمو
میریختیم تو مشما های مرضیه که
آورده بود
-چه خبرا مرضیه خانوم اقاتون خوبن
خاله خوبه صاحبه خوبه؟
مرضیه -اره حسینم خوبه مامورپته
مامان صاحبه هم خوبن خونه کوره ان

-خوبه پس فردا میبینیمشون
مرضیه - تو خوبی خاله عمو ماهان خوبه
معلومه خیلی بهت خوش میگذره ها
وبه بچه ها اشاره کرد
نیش خند زدمو گفتم
-همه خوبن ماهانم خوبه عید عروسیشه
میاین تهران دیگه
مرضیه-اره حتما اولین نفر
-توچی حنانه میاین
حنانه-اره با حمید میام شاید بابانیا
-خوبه
کلی الوجّه سیب کندم برا مامان وخاله
نوشین همه رو گذاشتم تو صندوق ماشین
-وای خدا من عاشق این هوام
حنا بیا بچرخیم
کفشامونو کندیمو دستای همو گرفتیمو
تند چرخیدیم
-اخ جوون
چه حالی میده توند تر
صدای خنده هامون حواس بقیه روهم
جلب کرد

دویدم دست خاله عمو گرفتمو مجبورشون کردم
بچرخن صدای خندشون بلند شد
دست دخترارو گرفتمو همه روزوج زوج
کردم همه میچرخیدنو میخندیدن
فقط من بی کار بودمو راستین که فیلم برداری
میکرد انقد خوش حال بودم که نمیدونستم
دارم چی کار میکنم دویدم سمت
راستینو دوربینشو گرفتمو گذاشتم
رو شاخه درخت که فیلمشو بگیره
دستای پر قدرت راستینو که تو هنگ بودو
گرفتم مجبورش کردی بچرخه
خیلی توند میچرخیدیم شالم افتاده بودو
موهام باز شده بودو تو هوا پخش دیگه
راستینم میخندید
- یووووو چه حالی داره
دیگه کم کم داشت حالم بهم میخورد
که وایستادیم خند راستین بند نمیومد
ای جون بچم میخنده چه نانا همیشه
لپش میره تو یاد ماهان افتادم بی
اختیار طبق عادت تو چاله لوپ راستینو

ب*و*سیدم بعد سریع دویدم سمت بقیه

وای من چرا همچین کردم

(راستین)

هنوز تو بهت حرکتای این دختره بودم

تعقیر حالتش دیشب به اون داقونی

امروز این جورى شاد تعقیر حالت چشاش

تویه لحظه ناراحت بعد یه دفعه شاد

یه دفعه عصبانی یه بار معصوم یاد

عکسهایى که گرفتم افتادم اصلا نفهمید

وقتی سوار تاب بودو از ته دل میخندید

وقتی اون بره بزو بغل داشت وقتی رو

در ماشین بابا میر*ق*صید وقتی دستاشو باز

کرده بودو میچرخید دور خودش اون جایی

که با دختر دایش میچرخید و الان که با من

چرخیدو تو چال لوپمو ب*و*سید یه احساس آرامش

یه احساس شربینی تو دلمه

دوربینو بر داشتمو از خوشی مامان بابا

بچه ها فیلم میگرفتم

-خوش میگذره مامان جون

مامان-ای بچه پرو منو گرفتی معلومه

که خوش میگذر

مامانینا دست تکون دادن ای جونم بابای

جون

(میکا)

بعد دوساعت راه افتادیم برای

اول سیدشت که چادر بز نیم برای

شب ساعت هشت بود که ساکن شدیم

مرضیه حنازه هم رفتن خونشون گفتن

فردا میان

دور اتیشی که روشن بود همه نشسته

بودیمو عمو ماهی هایی که تمیز خریده

بود کباب میکرد بعد شام عمو اینا رفتن

بخوابن ما جوناهم نشسته بودیم دور اتیش

میگفتیمو میخندیدیم

نیکا-میکا واقعا ازت ممنونم خیلی خوش

گذشت بهمون

الباس-اره خیلی خوب بود مرسی دختر

خوش بحالت که همچین جاهایی میای

یه نیش خند زدمو زل زدم به اتیش

من عاشق اتیشم

ارام-میکا جوون

-ها چیه بگو ملوس جان

ارام-اه نامرد نشو دیگه

-خوب بگو

ارام-برامون گیتار میزنی؟

-دیونه شدی با دهنم گیتار بزnm؟

ارام-میدونی من بدون اجازت

گیتارتو گذاشتم تو ماشینو اوردم

-چی گیتار جونم عشق منو؟؟؟؟؟؟

ارام-اره خوب ببخشید میزنی برامون

سرمو تکون دادم

که ارام از تو ماشینشون

گیتار خوشگلمو آورد داد دستم

(راستین)

دوربینو بر داشتمو دکمه ضبط زدم

میکا یکم با سیمای گیتار ور رفتو بعد

شروع کرد به زدن ریتمش برام

اشنا نبود بعد شروع کرد به خوندن

میکا-خدایه چی بگم صبرم سراومده

.از دست زندگی جونم دراومده

.بیچاره این دلم نشسته روبه روم

.من بغض میکنم اون گریه میکنه

-صورتشو ازاتیش گرفت بالا

تو چهره همه نگاه کرد تو چشاش اشک حلقه

زده بود

میکا-خدا یه چی بگم خیلی دلم پوره

.فهمیده بی کسم هی غصه میخوره

-دوباره سرشو کشید پاینوزل زد به اتیش

میکا-هی غصه میخوره هی اه میکشه

.خدا خودت بگو اخه دلم چشه اخه دلم چشه

-سرشو گرفت بالا زل زد تو چشای من

از گوشه چشمش یه قطره اشک ریخت

میکا-از این که روزو شب بگم خدا همیشه بامنه

.از این که هرکی گفت کجاست بگم تورا خونمه

.همین روزا در خونه رو میزنه میرسه به داد

بی کسیم اخه خدا با مننه

همه تشویقش کردن

ماهیار-خیلی قشنگ بود میکا خودت گفتی

میکا-نه منم شنیدم اما نمیدونم کی خونده

اخره من دیدم یه بازیگرو فوتبالیست میخوندنش

مهیار-خواهری یه اهنگ عاشقونه هم میزنی

برامون ؟

میکا -اره شما بگو چی بزمن داداشی

داداشی ایش دختره لوس چه خودشو

ناز میکنه الان بهت میگم

-زدن خوندن کاری نداره اگه میتونی

بده من بزمن تو باریتم من بخون

میکا -باشه قبوله بیا

گیتارو گرفتمو بعد یکم فکر شروع

کردم به زدن و به لبای میکا خیره شدم

میکا-تو بهم دادی ارامشو حالا که دلم من باهات شکر

.باتو انگار همه چی آماده شدنمیخوادکه بگیری امارشو

.بدنتو چفت تنم قیر بقلت که شبا خوابم نمیره

. یکيو دارم که فقط مال منه میخواد بامن بمیره

-بچه ها بلند شدنو زوجی میر*ق*صیدن

منو میکا هم نگاهشون میکردیم صداس

فوق الاده نبود خوب بود عالی نبود

خوب خودشو باریتم هماهنگ کرده بود

من چشم به لباس بود که کلمه هارو چه

به موفه ادا میکرد چه لب خوش فرمی

داره لعنتی

میکا-باتو تنهام نمیرم حتی بایه ادم ناتو

.هرجا نمیدم دست احدی اتو فردام نمیگیره

.هیچ کسی جاتواز ما اوو

.باتوو نمپیرم حتی بایه ادم ناتوو

.نمیدم دست احدی اتوو نمیگیره هیچ کسی

.جاتوو

-این جاشو من خوندم و میکا ساکت شد

-آنمیدونم براچی باتو خوبه همچی میشه که

ساعت ها باهم تنهائیخیال همه شیم اصلا

پیش همه بده شیم از شلوغیا زده شیم

نفسامون وصله جدا ممکنه خفه شیم

-این جاشو با هم خوندم که باعث شد

تو چشم هم زل بزیم

میکا.راستین-باتوانگار همه چی مطلوبه

ببین چقد مرامو معرفت خوبه

.هرچقد گذشته ها بد بوده ولی باز نیست

مثل ما توی این محدود

.همه چیزو واسه این که دلت کنار دلم

باشه من ساختم

. کی گفته انایی که مال همین اونایی که

عاشقن باخت ان

.باتو تنهام نمیپریم حتی بایه ادم ناتو
هر جام نمی‌دم دست احدی اتو
.فردام نمیگیره هیچ کسی جاتو از ما
اوو

.باتوو نمیپریم حتی بایه
ادم ناتوو نمی‌دم دست احدی اتوو
نمیگیره هیچ کسی جاتوو
-همه تشویق‌مون کرد میکا بلند شودو
تعظیم کرد منم سر مو به نشونه تعظیم
پاین اوردم

-نه خوب بود بلدی چند وقته کار میکنی
میکا-پنج ساله اولاً خیلی سختم بود
همش نق میزدم از زیرش در میرفتم
اما الان برای دل خودم یاد گرفتم
-خوبه

(میکا)

-خوب حالا چی کار کنیم؟
اروین-خو اجی جون من قر تو کمرم گیرده
نمیخوای یه دونه شادشو بیای؟
-من که نمیتونم شاد بخونم میخوای بزمن
تو بخونی؟

اروین باصدای نازک زنونه گفت

اروین-اوا خواهر نیکو پرسش؟

-خوب چی بزنم؟

در گوشیم یه چیزی گفت که خندیدمو سرمو

تکون دادم شروع کردم زدن

اروینم باصدای نازک و زنونه با ادا پاشود

قر دادو خوند

اروین-بازی زلف توامشب به سرشانه زکیست

.خانه برهم زنن این دل دیوانه ز چیست

.هر کسی از لب لعنت سخنی میگوید

چون ندیدست کسی این همه افسانه ز چیست

.فل فل نمکی نمیدونی والا تو ماه نمکی نمیدونی

.والا

-وای خدا همچین عین دخترا کمرو گردن

میندازه بشکن میزدو میخوند همه مورده

بودن از خنده بقیه پسرا هم بلند شدن رفتن

باهاش هماهنگ انجام دادن حتی راستینم

دوربینو داد دست نیازو رفت وسط

وای خدا یکی پنج تا پسر این شکلی بیینه

میمیره از خنده

اروین- تو خوشگلا تکی نمیدونی والا
دوتا موج تو لبام کردی شکر شکروم
کردی عاشق نبودم تو عاشقم کردی
لب بر لب یارر مزه داره در گوشه کنار
مزه داره

-دختر افتاده بودنو دلشونو گرفته بودن
اروین هی لباسو غونچه میکرد برا نیاز
اشاره میکرد به پشت مشتا
اروین- لب بر لب یارمزه داره در گوشه کنار
مزه داره

احد کردم دل دیوانه اگر بگذارد
نخورم می غم جانانه اگه بگذارد
احد کردم نشوم هم دم پیمان شکنو
عوض گردش پیمانه اگر بگذارد
فل فل نمکی نمیدونی والا
همش تو الکی نمیدونی والا
توماه فلکی نمیدونی والا
دوتا موج تو لبام کردی
شکر شکروم کردی عاشق نبودم
تو عاشقم کردی
لب بر لب یارمزه داره در گوشه کنار

مزه داره

اروین- لب بر لب یار مزه داره در

گوشه کنار مزه داره

. مگزار که فرزانه ی فرزانه بمیرم

. مگزار که فرزانه فرزانه بمیرم

. بگزار که دیوانه ی دیوانه بمیرم

. می خانه دگر جای من بی سرو پا نیست

. می خانه دگر جای من بی سرو پا نیست

. بگذار که پشت در می خانه بمیرم

. فل فل نمکی نمیدونی والا

. توماه فلکی نمیدونی والا

. تو غرق نمکی نمیدونی والا

. تو حورو نمکی نمیدونی والا

. دو تاموچ تو لبام کردی شیرین شکر و م

کردی عاشق نبودم تو عاشق و م

. لب بر لب یار مزه داره در گوشه کنار مزه داره

. لب بر لب یار مزه داره در گوشه کنار مزه داره

همه بر اشون دست زدیم

خیلی خیلی با حال بود گیتار و ول کردم

زمینو دلمو گرفتمو زدم زیر خنده

-وایی هههه وایی خدا

خیلی باحالی اروین کوشتیمون از خنده پسر

نیاز-اه به آقای من نخندیدن مگه اقامون دلککه

-نیاز جون شما فعلن بورو مووچتو بکن

در گوشه کنار

همه دوباره خندیدن نیازم لبو شود

-ای جوون نیازی لبو نشو الان

اروین دوباره یاد غذا میفته ها

دوباره همه خندیدن

تمنا-بچه ها ساعت 12میخواین بخوابین

-من که اصلا خوابم نمیاد

همه گفتن ماهم همین طور

-بیاین جرعت حقیقت

دورهه گرد شدیمو یه بطری گذاشتیم

جلمونو من چرخوندم سرش

افتاد به نیکا تهش تمنا

تمنا-جرعت یا حقیقت ؟

نیکا-جرعت

تمنا- باید یه تیکه از دل روده ماهی

خامو بنخوری

ارام-ایی چندش تمنا بی خیال
نیکا-نه باشه میخورم
نیکا چشاشو بستو یه تیکه کوچیک
از اظافه ماهیو خورد توند قورتش داد
دهنشو باز کرد که ببینن خورده
-اوف چه جوری خوردی خیلی بده
یه دفعه نیکا دوید سمت خرابه بالا آورد
بعد چند دقیقه اومد
نیکا بطری چرخوند افتاد به ارام
و ماهیار
ماهیاری-جرعت یا حقیقت؟
ارام-حقیقت
ماهیاری-از شب عروسی میترسی؟
تمنا.نیاز.نیکا.من-اوو
پسراهم خندیدن
ارام با صورت سرخ گفت
ارام-خیلی نامردی این چه سوالیه اخه
ماهیاری-حقیقته دیگه بگو
ارام-اره
همه براش دست زدن برای چیو نمیدونم

ارام بطری چرخوند افتاد به اروین و مهیار

اروین-ج یا ح؟

مهیار -خدایا خودت رحم کن ببین با

این سوال پرسیدنش میخواد چه بلایی

سرم بیاره

اروین-یه بلای خوب زود باش بگو

مهیار -جرعت

اروین -هاهاهاها باید جورابا تو در بیاری

بکنی تو دهننت سه بار بجویی در بیاری

راستین-اه دهننتو سرویس اروین چندش

بازی در نیارین حالم بد شد

اروین-اگه اینو انجام نمیدی باید تو خیابون

اصلی دستمو بگیر یو بب* و*سیو ازم خاستگاری کنی

-هههه خعلی خولی اروین

مهیار -اولیه ولی حالتو بد میگیرم

مهیار جوراباشو در آورد کرد جفتشو

تو دهنش قیافش توهم بود سه بار جوید

و دوید اون طرفو درشون آوردو عق زدو بالا آورد

تمنا رفت پیشش بعد چند دقیقه اومدو

بطریو چرخوند افتاد به من و راستین

-مهیار گوشو بیار

مهیار-اره اره ایول خیلی خوبه هههه
-با چنتا دوست دخترات رابطه داشتی؟
راستین بابروه‌های بالا پریده گفت
راستین-کی گفته من حقیقتو انتخاب میکنم
-من چون امرن اون کاری که من میخوام بتونی
بکنی

راستین-میبینیم جرعت
-خودت خواستی ها
راستین- باشه فقط فکر تلافیشم باش
شونه انداختم بالا گفتم
-مهم نیست تو باید کاری کنی
اروین تحریک شه
الیاس-چی؟؟؟؟این کار واقعا بده
-من که گفتم نمیتونه جواب سوالو بده
راستین-نه انجام میدم
اروین-راستین دادش فکر منم کن این
مهیار خیر ندیده تقصیر توها
مهیار-حقته گفتم که تلافی میکنم
راستین-این جا همه خودین اینم فقط یه
بازیه توهم باید تاوان کاری که با مهیار

کردی بدی من تلافی این کارو در میارم
راستین پاشود وایستاد جلوی اروین
شروع کرد اول بقلش کردو کمرشو دست
کشید که اروین قش قش خندیدو گفت
اروین- عشقم نکن قل قلکم میاد
همه زدن زیر خنده
راستین گوشه گوش اروینو اول ب*و*س کرد
بعد گاز گرفت که اروین گفت
اروین- اخ اخ من نه نه مورده رو ول کن
اقا گرگه بخدا من شنگول منگول نیستم
من اقا گرگم
دوباره همه خندیدن
راستین کلافه پوفی کردو چنگ زد تو ماهاش
راستین- اخه من چی کارت کنم تو رو که تحریک
شی
بعد اروینو بلند کردو گوشه های لبشو
ب*و*سیدو چند بار زد رو باستنش که اروین
جیق زنون عین دخترا فرار کردو گفت
-خدا مرگت بده خیر ندیده باستن خوشگمو کبود
کردی ای خدا ای هواررر ای مردم کمک این
میخود به من تعرض کنه

راستینم همون جورکه دنبالش میدوید گفت
راستین - ای دختره خیره سر از دست شوهرت
کجا فرار میکنی شب زفاف ترس نداره که
بیا اینجا ناناسی زود تموم میشه
اروین - نمیخوام من میترسم اوف میشم
ودوید پشت نیاز قایم شد
منم که دلمو گرفته بودم روز زمین
دراز به دراز افتاده بودم
- ههههه بسه ههههه اخ بسه بسه نخواستیم
تنز شدش دیگه اوف
بعد چند دقیقه که بهتر شدیم دوباره نشستیم
راستین بطوری چرخوند افتاد به نیاز و الیاس
نیاز - جرعت یا حقیقت؟
الیاس - جرعت
نیاز ریز خندید و گفت
نیاز - سه بارتونند توند بگو دوغ گاز داره
گاز دوغ داره
الیاس - این که خیلی اسونه
دوغ گاز داره گاز دوغ داره
گوز داغ داره داغ گوز داره

الیاس - اوپس من چی گفتم
هممون مرده بودیم از خنده من که دیگه
تاقت نداشتم اشک از گوشه چشم در اومده
بود

- بسه دیگه من نیستم
اروین - نه اجی در نرو واستا
یه بار دیگه میچرخونیم بعد بسه
- بس نیست بابا اوه ست باشه
الیاس چرخوند افتاد به راستینو
من

یا خدا اشهدمو بخونم این پسره
از چشاش شرارت میباره
راستین - جرعت یا حقیقت؟
البته میدونم که حقیقت میگی
اون رازت که دهمه میدونن جز من
و باعث دل سوزی همه به تو چیه
- جرعت

راستین - متمعنی؟

-اره

راستین - الان ساعت 2 شبه باید بری

تو جنگلو تا سه نیای
همه مخالفت کردن
ماهیار-نه داداش خطر ناکه شبه حیوانات
وحشی هست یه چیز دیگه بگو
راستین-خوب حقیقتو بگو
-نه میرم
من امرن به این چیزی بگم
بچه ها کلی اسرار کردن اما قبول نکردم
گوشیم که طبق معمول شارژ نداشت
نبوردم یه چراغ قوه بر داشتمو رفتم
داخل جنگل خیلی میترسیدم من از
تاریکی خیلی میترسم ازاین که تو تاریکی
تنها باشم همه جا تاریک بود اروم اروم
رفتم جلو صدا های عجیبی میومد الان
دیگه دور تادورم تاریک بود چراغ قوه
هم فقط یه قسمت کوچیکو روشن میکرد
یکم که میرفتم جلو باترس بر میگشتم
پشتو میدیدم توند توند اب دهنمو قورت
میدادم رفتم سمت چپ که قلب وایستاد
یکی از پشت گرفته بودتم نمیتونستم

نفس بکشم اشکام بی اجازه او مدن

پاین

-تورو خدا ولم کن به خدا من بی گ*ن*ا*هم

بد مزم نگاه نکن تپلم اصل خوش مزه

نیستم گوشت نیست اینا چربی بد مزست

هیچ صدایی نیومد حرکتیم نشد

جرعتمو جمع کردم و برگشتم پشت

که دیدم روسری به شاخه گیر کرده شاخه رو

جدا کردم و به راهم ادامه دادم

ساعت دستمو نگاه کردم 02.15

تازه یه ربع گذشته بود رفتم جلوتر

که احساس کردم از پشتم یه صدا

اومد برگشتم پشت که سریع یه صدای

بلند تر از سمت چپ اومد سریع چرخیدم چپ

که صدای نفسای یه چیز و شنیدم زل زدم

تو تاریکی که بینم چیه وایی

خدا جون شغال بد بخت شدم

زل زده بود بهم و آماده حمله بود

عقب عقب رفتم که احساس

کردم از پشتم یه صدای بلند تر اومد

با صدا زدم زیر گریه یه جیق بلند کشیدم

ی.....یه.....یه ج....جن یا.رو.....روح
با لباس سفید بالای درخت بود پاهاش معلوم
نبود تو هوا معلق بود سرم نداشت یه جیق
دیگه زدمو دویدم سمت جنگل که پام
پیچ خوردو پرت شدم از یه جا پایین
همین جوری با سرعت پرت میشدم پایین
برای نجات به هر چیزی دست مینداختم اما
هیچی پیدا نشد یه دفعه سرم خورد
یه جا درد بدی تو سرم پیچیدو بیهوش شدم
(راستین)

مهیار- کار بدی کردی راستین کار خیلی
خطرنایکه اگه اتفاقی براش بیفته چی
-هیچیش نمیشه بابا جای دوری نمیره
همین اولای جنگل وایمیسته سه میاد بیرون
اروین- امید واریم
اه چقدر حرص این دختره تروچه رو میخورن
دیونه ها رفتم گیتارشو برداشتمو باهاش
برای خودم ور میرفتم دخترا با هم حرف
میزدن پسرا هم باهم یه ربع بیست دقیقه
گذشته بود که از جنگل یه صدایی اومد

همه اون سمتو نگاه کردن
نیکا- شما هم شنیدین ؟
الیاس- اره صدای چی بود
سرمو تکون دادم شونه بالا انداختم
که بعد از دو دقیقه دوبار اون صدا یکم
بلند تر دو بار پشت سر هم اومد
از جام پریدم
-صدای جیق بود؟
ارام- اره اره صدای جیق بود
نیاز- میکا||| میکا|||
دختر دویدن سمت جنگل که
پسرا جلو شونو گرفتن
مهیار- وایستید ما میریم خطر ناکه
شما همین جا بمونید
با پسرا چراغ قوه بر داشتیمو رفتیم
سمت جنگل صدا
اما دیگه صدایی نمیومد
اروین- میکا||| میکا|||
ماهیار- باید پخش شیم هر دو نفر یه طرف
مهیار اروین الیاس ماهیا هر دو تا یه طرف
رفتن منم تنها یه طرف

اوف الان سه ساعته داريم ميگرديم
اما پيداش نيست دخترا زنگ زدن گفت
نيومده اه خدا لعنتم كنه لعنتم كنه
چنتا مشت زدم به درخت رو به روم
خدايا چيزيش نشه اگه چيزيش بشه من
ميميرم الان نه الان نه كه دارم عاشق ميشم
الان نه خواهش ميكنم داشتم
چشم ميگردوندم كه يه پارچه سفيد
شبيه پيرهن ازدرخت اويزون بودو
ديدم هوا ديگه تقريبا روشن شده بود
چقد عجيبه اين پارچه براي چيه
داشتم نگاهش ميكردم كه سرمو
اوردم پايين چشم خورد چراغ قوه
چي چراغ قوه ميكاست كه
-اهايي ميكا|||ميكا|||كجايي؟؟؟؟؟
رفتم جلو تر پرت گاه بود سمت رود خونه
واي خدای من نكنه افتاده باشه
باكمك شاخه ها رفتم پايين تر كه
روسري ياسي ميكارو ديدم
ورش داشتم بوش كردم بوي

میکارو میداد کجایی دختر کجایی؟
چشم گردوندمو رفتم جلو تر دیدمش
دیدمش خدارو شکر خدایا شکرت....
(میکا)

با سر درد بدی بلند شدم
بقل رود خونه افتاده بودم سرم
خورده بود به یه سنگ خون میومد
گیج بودم همه چی یادم بودو میترسیدم
هنوزم میترسیدم جرعت تکون خوردن نداشتم
هوا گرگ میش بود
یه دفعه صدای خش خش پا شنیدم
دوباره گریم شروع شود هق هق میگردمو چشممو
روهم فشار میدادم که چیزی نبینم
یه دفعه دست یکیو رو شونم احساس کردم
بسه بسه خدایا داداشی داداش میلاد کمکم
کن من میترسم
دست منو برگردوند اروم چشممو باز
کردم که

بادیدن چشای نگران سرخ راستین
خودمو پرت کردم تو بغلش بلند بلند گریه کردم

-کمکم کن کمکم کن تروخدا تروخدا تنهام نزار

ولم نکن راستین من میترسم من میترسم

محکم بغلش کرده بودم بلند بلند و تند تند

با بغض التماسش میکردم صورتشو میب*و*سیدمو

التماسش میکردم تنها راه نجاتمو

-کمکم کن کمکم کن به خدا من بد نیست

توروخدا نجاتم بده به خدا من قلبم سیاه

نیست به خدا کسیو ناراحت نمیکنم

توروخدا نرو از پیشم من میترسم

میترسم منو تنها نزار ولم نکن

راستین -هیششش اروم باش

اروم باش تنهات نمیزام ولت نمیکنم

ساکت باش دیگه بسه من پیشتم عزیزم

تنهات نمیزارم ولت نمیکنم من پیشتم

دیگه تموم شد

با یه دستش موهام با دست دیگش کمرمو

ناز میکرد

انقد گریه کردم که اروم شدم بی حس

هوا کامل روشن شده بود

راستین اروم از بغلش کشیدم بیرونو تو

چشام نگاه کرد

راستین-خوبی خانومی بهتری سرت چی شده

-خویم خورده به سنگ پرت شدم شغاله

میخواست بهم حمله کنه یه...یه جن اون

جا بود

خندیدو گفت

راستین-بسه دیگه تموم شد من الان پیشتم

شغالی نیستو اونم فقط یه پارچه بود

نه جن میتونی راه بیای؟

سرمو تکون دادم

-پاهام خوبه فقط سرم درد میکنه

راستین- باشه پس پاشو بریم

همه نگرانتن

بلند شودیمو بازوی راستینو چسبیدم

که ولم نکنه هنوز میترسیدم که ترسمو

فهمیدو دستشو انداخت دور کمرمو

زنگ زد به بچه ها گفت پیدام کرده

ساعت 5.30 رسیدیم به چادرا انقد

بی حال بودم که وقتی دخترا تمیزم

کردنو سرمو چسب زخم زدن خواهم

اونا هم خوابیدن بخاطرم خیلی

ازیت شده بودن خدارو شکر که خاله عمو

چیزی نفهمیدن

با صدای گوشیم بیدار شدم حالم

خوب بود ساعت ده بود رفتم بیرون چادورو جواب دادم

-الو بعله

مرضیه -میکا کجاین ما اول سیدشتیم

-ما اولای محلیم بیاین جلو

مرضیه -باشه بای

بعده ربه رسیدن

حنانه-سلام

مرضیه -سلام خوبی سرت چی شده

بقیه کجان؟

دستشونو گرفتمو کشیدم کنار ماشینا

-سلام خوبیم

و شروع کردم تعریف این که چی شده

-الانم خوابن

حنانه -خدا بهت رحم کرده زنده ای

شغاله تیکه تیکت نکرده

مرضیه-تو اخر با این قود بازیت

سرتو به باد میدی حالا نمیخوای بیدار شون

کنی؟

- چرا بزار بریم براشون یه صبحونه توپ

اماده کنیم بعد

با دخترا رفتم سوپری نزدیک محل

نون پنیر و شکلات صبحانه.....

گرفتمو اومدیم پیش چادرا

که راستینو کلافه جلو چادرا دیدم

دخترا سلام کردن

-سلام چیزی شده؟

راستین -کجا بودی نگرانت شدم دیدم

نیستی؟

با چشای گردو متعجب گفتم

-دخترا اومدن رفتیم خرید برا صبحانه

راستین-ترسیدم گفتم دوباره رفتی تو

جنگل

-نه نگران نباش میشه پسرارو بیدار کنی

ساعت 11داره دیر میشه؟

راستین -باشه

خودمم دخترارو و خاله عمو بیدار

کردمو دور همی صبحانه خوردیم

خاله-میکا خاله جان سرت چی شده لباس

چرا کثیفه ؟

- چیزی نیست خاله خوردم زمین همین
نمیخواستم خاله اینا چیزی بفهمن
راه افتادیم سمت سیدان که هم من برم
سر خاک داداشم هم اونجا امام زاده
زیارت کنن ناهارم کوره پیش خاله ملوک
بودیم

رفتم از پشت ماشین لباس سیاهامو
بر داشتمو پوشیدم تک لباس عزاداریم
که مال پنج سال پیشه اما چون زیاد
نپوشیدم تازن

عمو- دخترم چرا سیاه پوشیدی؟
- راستش عمو جون سال گرد داداشمه
خاله - چی داداشت متعسفم خدا بیامرزه
چه جوری کی براچی؟

خاله جون چندین ساله که مورده
یه سال قبل از به دنیا اومدن من 22 سال
پیش 10 ساله بود که تو دریا غرق
شد

خاله-الاهی بمیرم بیچاره مامانت خیلی

ناراحتن نه؟ تفتلی بابات.

-ناراحت اره خیلی ناراحتن

برگشتم به زمان قبل من تا 12 سالگیم

مامانم همش بیمارستان بودو امام زاده

دیونه شده بود بخاطر بچش میخواست

خود کشی کنه که دستش فلج شد بزرگم

کرد اما محبت مادریشو نداشتم همیشه

نبود همیشه دور بود منو نمیخواست

-رسیدیم عمو جون

جلو امام زاده ماشینا پارک کردنو

پیاده شدیم اول رفتیم زیارت

همه مشغول زیارت بودن که اومدم

بیرون رفتم سمت قبرا

هه هیچ چیز زندگیم مثل ادمیزاد نبود

اول رفتم سمت قبر بابا بزرگ مادری

وقتی 18 سالم بود مورد بعد فاتحه

رفتم برای عمو سعدی شوهر عمم فاتحه

خوندمو اومدم بقل قبر پدر بزرگ پدری

وقتی 15 سالم بود مورد براونم فاتحه

خوندمو مثل دوتا قبر قبلی شستمش

رفتم سمت قبر هم دم عزیز دلم

داداش ندیدم هه قبرش هیچ رنگی نداشت

ابو باز کردم و قبرشو با بغضو گریه شستم

-سلام داداش خوبی تولد مبارک

به متنای بی رنگ سنگ قبر نگاه انداختم

پژمان میلاد سلیمی تولد 1367.5.9

وفات 1376.5.9 روز تولدش مورد

از پشتم صدای سولفه او مد بلند شدم عمو اینا

بودن عین من سر اون قبرایی که شستم

فاتحه خونندو او مدن این جا دونه دونه

فاتحه گفتن رفتن راستین هنوز سر قبر

پدر بزرگ پدریم بودو داشت متنشو میخوند

همه رفتن شروع کردم دردو دل

-چه خبرا جات راحتو اون جا خوب

رفتو مارو تنها گذاشتی نکنه از پا قدم بد منه

که تو رفتی ها چرا رفتی من خوب

نیستم من بچه بدم اونا تورو میخوان نه

منو حال ماهان خوب شده فقط

چون تو کمکم کردیو از خدا خواستی

همه چی عادی شده همچی اروم شده

همه خوبن و راضی اما من خوب نیستم
راضی نیستم تنهام خستم بی کسم پوچم
خالیم از هر حس من تورو میخوام من زندگی
ساده میخوام مثل خیلی از ادما من نمیدونم
پدر بزرگ چیه نه مادر بزرگ من از هیچ کس محبت
ندیدم من تنهام خسته شدم از نقش
بازی کردن از خنده های الکی میلاد خواهش
میکنم خواهش میکنم منم بیر پیش خودت
تو زندگیم همه جاسیاهه همه چی سیاهه
هه به قول این پسره راستین قلبم سیاه
اما به کسی اسیب نمیرسونم خودمو داقون
کردم خودمو سزوندم هیچ نورو رنگی تو
قلب من نیست من سیاهم سیاه قلب من
نیومدم پشت ناراحتت کنم اوادم
که منم ببری پیش خودت داداشی
خیلی دوست دارم کاش بودیو من
میفهمیدم تعم دوتا داداش سالم
داشتن چه جوریه
خم شدمو سنگ قبروب* و* سیدمو
اشکامم پاک کردم برگشتم پشت برم
که دیدم راستین پشتمه چشاش یه

حالتی داشت نمیدونم ترس. نگرانی.
تعجب. دل سوزی بی اهمیت از کنارش
گذشتمو رفتم سوار ماشین شدم
بعد چند دقیقه اومد راه افتادیم
ده دقیقه بعد کوره بودیم محل مادری
سیدان محل پدری بود
دویدم خاله ملوکوب* و* سیدمو گفتم
-سلام خاله جون خوبیید چه خبرا پاتون
خوبه صاحبه کنجاست؟
خاله م- اوف اروم تر دختر یکی یکی
خوبم. سلامتی. پامم خوبه صاحبه هم
تو باغه تاب میخوره تو خوبی مامان اینا خوبین؟
-منم خوبم همه خوبن سلام دارن خدمت شما
ملوکو سلطنه
خاله م- ای زبون باز شیطون خاله مشغول
خوش بش شد با بقیه منم رفتم سمت
باغ پایین خونه خاله که صاحبه رو
بینم صاحبه دختر بزرگ خالمه از
مرضیه بزرگ تره اما متعسفانه ناراحتی
قلبی داره عقب موندست البته قیافتن

عقلن از من با شعور تره خیلی جیگره

سفیدو چاق خیلی دوشش دارم

عاشقشم مثل بچه هاست دیدمش

از پشت رفتمو بغلش کردم

-سلامم عشق خودم خوفی

حالت خوفه؟

صاحبه-سلام سپیده خوبی دوستم با

خاله اومدی مهانم هست؟

-نه جیگر خودم با دوستام اومدم خوشگلم

بههم میگفت سپیده چون بچه بودم خیلی

سفید بودم از اون موقعه سپید صدام میکنن

تو فامیل

-بیا بریم بالا هم دوستامو ببین هم نهار

جوج بز ن با نوشابه

صاحبه-اخ جون زودتر بریم

باصاحبه رفتیم پیش بچه ها

همه عاشقش شدن

راستین باهاش میگفتو میخندید

اوی جونم چه صحنه ای

بعد نهار خاله ملوک با خاله ن حرف

میزدو بورده بودش تو باغ سبزی

جاتش عمو هم خواب بود

-حنانه؟

حنانه-بعله

-بیا این جا کارت دارم

حنانه از پیش دخترا بلند شدو اومد

پیشم

حنانه-جانم

-میخوام بچه هارو ببرم رود خونه

بورو در گوش دخترا بگو ببین میان؟

حنانه-باشه

-اروین هی اروین؟

اروین-بعله اجی جانم چی میخوای؟

-ببینم یادته تهران بهت یه قول دادم؟

اروین-اره شنارو میگی؟

-افرین اره الان لباس دارین وقته شه؟

اروین-من که دارم بزار از بقیه هم پیرسم

بعد چند دقیقه اومد گفت

اروین-بچه ها پایه ان بریم

-باشه بریم شما برید بیرون ماهم میایم

حنانه-میکا؟

-بعله

حنانه-دختر میگن پسرا میخوان شنا کنن

ما کجا بیایم؟

-باشه بیا بریم پیششون

رفتیم سمت دخترا

-دخترا چرا نمایین شمارو میخوام ببرم

تو چاک خاله اینا اونجا منظره خیلی قشنگ

هست که عاشقش میشین؟

دخترا قبول کردنو راه افتادیم پیاده

سمت رود خونه

نیاز دوربین راستینو گرفته بود ازش

که عکس بندازن

-مرضیه جون دخترارو میبری چاک

من پسرارو ببرم اون جاکه میشه شناکرد

بعد بیام؟

مرضیه-اره سپیده جان خیالت راحت

تو بورو

وقتی بچه ها اسم سپیده رو شنیدن

با تعجب نگام کردن

دختر رفتن سمت چاک منم با حنانه پسرارو

بردم سمت رود خونه
مهیار- میکا مرضیه خانم چرا سپیده
صدات کرد
نمیدونستم چی بگم اخه من تو تهران
دیگه به هیچ کس نگفته بودم دو اسمم
و سپیده صدام میکنن
سپیده پاک بود اون مال وقتی بود که
بی گ*ن*ا*ه معصوم بود از وقتی که گ*ن*ا*ه کردم
و سیاه قلب شدم اجازه ندادم کسی
بهم بگه سپیده
-خوب راستش این اسم برای وقتی
که بدنیا اومدم و پوستم مثل برف
بود هر ادمی که شما تو شمال ببینید
منو به اسم سپیده میشناسن میکارو نمیدونن
برای رسیدن به رود خونه باید از
خونه اون فامیلمون که سگا پیششون
بود رد میشدیم خیلی
استرس داشتم یعنی بعد این همه
سال منو میشناسن
جلو در که رسیدیم صدای سگا بلند شد

-تهمینه تهمینه؟

تهمینه-بعله کیه؟

-منم سپیده دختر مژگان خانم

تهمینه دویداومد بغلم کرددختر دختر خاله

مامانم بود

تهمینه-وای خوبی چه عجب از این

طرفا بعد این همه مدت سلام حنانه جان

سلام اقایون بفرماید تو

ورو به من اروم گفت

فامیلن؟

پسرا باهاش سلام احوال پرسى کردن

-اره مرسى مزاحمت نمیشم میخوان برن

رود خونه شنا میشه از زمیتون رد شیم؟

تهمینه-این چه حرفیه بفرماید

-میشه سگارو.....حالشون خوبه؟

تهمینه-اره اره میخوای ببینیشون بیا بیا

بفرماید

رفتیم سمت جایی که سگا بسته شده بودن

رکسى و مکسى خیلی پارس میکردن

پسرا با تعجب به من که اشک تو چشم

جمع شده بود نگاه میکرد

بهشون نزدیک شدم

-هی سلام رکسی خوبی مکسی منم میکا

خیلی پارس میگردنو دندون نشون میدادن

-هی اروم اروم باشید منم من میکا ماما

سگا میخواستن تیکه تیکم کنن

نه نه خدای من منو نمیشناسن باورم همیشه

با بغض و اشکایی که رو صورتم

رون شده بودگفتم

-دیگه منو نمیشناسید نه منو فراموش

کردین منم میکا چرا فراموشم کردین

مگه من جز شما کیو داشتم حقمه نه

من شمارو ول کردم شماهم منو فراموش

دویدم سمت پایین رود خونه حق

حق گریه کردم نمیخواستم اشکامو ببینن

و بگن بچس ضعیفه

حنانه-میکا حالت خوبه چته چیه چرا گریه

میکنی اخه عزیزم؟

اومد جلو سرمو بغل کرد

با صدای مرتعشی گفتم

-حنا تو که فکر نمیکنی من ضعیفم

حنا باورم همیشه منو نشناختن منو نشناختن
امیدای زندگیم هم دمای من خیلی بد بختم
خیلی دیر او مدم خیلی دیر بابا بزرگم
مورد و ندیدمش چون دیر او مدم
دلَم میخواست من مثل بقیه میفهمیدم
عید چیه لباس عید عید دینی پدر بزرگ
مادر بزرگ چیه با این که سگا ازم دور
بودن اما من از تنهایی سرمو میگرفتم به سمت اسمون
براشون دردو دل میکردم براشون غصه میگفتم
حنانه-هیش اروم دختر بسه گریه نکن
اونا فقط سگن نمیفهمن که اخه
بعد چند لحظه که ارومتر شدم اشکامو پاک
کردمو گفتم بیا بریم پسرا الان تعجب کردن
رفتیم سمت پسرا تهمنه داداش شجاع
پیششون بودن
-ببخشید بیاید بریم دیر شد تهمنه
جان تو هم با ما میای دخترا تو چاک ان
پسرارو برسونیم میریم اون ور
تهمنه-بیاین ما بریم شجاع پسرارو میبره
-زحمت می.....
میون حرفم پرید

تهمینه - نه بابا چه زحمتی بیاید بریم
- پسرا شما مشکلی ندارید؟
الیاس - نه بورو ابجی جان
بادختر رفتیم سمت چاک
از دور صدای دخترا میومد که میخندیدن
و جیق میزدن
- هوی چه تونه؟
تمنا - عوضی این جا خیلی قشنگه فوق اولادست
خنیدیدم واقعا هم قشنگ بود
یه محوطه بدون درخت پور بوته و گل
گلای لاله سرخ و شاپرک و گلای سفید و
زرد بلند تا مچ پا با دخترا کلی عکس
گرفتیم خیلی قشنگ شد گذاشته بودیم رو تایمر
و همه ژست میگرفتیمو عکس میفتاد خوابیده
نشسته و ایستاده دو تایی چهار تایی پنج تایی
دست جمعی عکس گرفتیم
- بریم دخترا؟
ارام - خیلی نامردی میکا اینجا خیلی قشنگه
من دوست دارم با اقامونم این جا عکس
بگیرم

-الاهی من فدای اجی جونم شم
فرشته ی من قول میدم بیرمت یه
جا قشنگ تراز اینجا که باشو ووررت
عکس بندازی الان بیاین
بادختر اراه افتادیم سمت رود خونه
دلیم شیطنت میخواست از اون موقعه
که رسیدیم اصلا شیطنت نکردم
-تهمینه جونم؟

تهمینه-چیه فل فلک باز میخوای
کیو با توندیت بسزونی که این جوری
خودتو ملوس کردی؟

-اه ای بابا مگه قیافه من چه جوری
میشه که همیشه لوم میده؟

تهمینه-یه جور خوب لبات پهن میشه
مردمک چشات باز میشه پلکات خمار
میشه و چشات برق میزنه مثل مار
مار که گفت دخترا جیق زدن دویدم
سمشون

-چی شده؟

نیکا-ما.....ما.....رر

-کو کجاست؟

ارام- او...ن..اوناهاش اون زیر

-ای بابا ای ترسوها این که کورولوکه

نیش نداره بی ازاره فقط ازیتش

کنی گاز میگیره ببین رفت

-درزم اینجا اسم مار نیارید

مامانم میگه وقتی اسم مارو میارید

مثل اینکه احضارش کردین

دوباره راه افتادیم که تهمینه گفت

تهمینه-حالا چی میخواستی فش فش

-میخوام پسرارو یکم بترسونم میای

با هم صدای شغال در بیاریم؟

تهمینه-میدونی که شجاع میفهمه؟

-خوب تو بهش باروش خودت بگو

چیزی نگه

تهمینه-خوب الان عصر ارتباطاته

یه اس میدم میگم اوکیه دیگه؟

خندیدم گفتم

-اوکیه تو دخترارو معتل کن تا کارم تموم شه

تهمینه-باشه

اروم رفته سمت اون قسمتی که با
صد راهو برای شنا درست کرده بودن
لبه ی رود خونه پشت یه درخت بزرگ خودمو
جادادم

ایی ژوون

عجب هلو هایی دوربینو اویزون کردم
رو شاخه که فیلم بگیره
ای خدا جون حوری های بهشتی
پسرا با شلوارک و نیم تنه ل*خ*ت تو اب
شنا میکردن

ای خدا شیش تیکه هارو باش اوه اوه
این دوقلو هارو هشت تیکن لامسبا
کوفتون شه آرام . نیاز

اوخی اقامون راستینو چه قلمبه قلمبه
از بازو هاش پاهاش و سینهش زده
بیرون اجب بدن برنزیم دارن پسر
حالا چه جوری از این صحنه دل بکنم
خاک بر سرت میکا چشاتو بدر اقامون
چه صیغه ایه جم کن اب دهنسو

منحرف

اوخ اوخ یه لحظه راستین بر گشت

سمت درخت اما زود خودمو جا دادم
بعد خواستم صدای شغالو که یه سال زور
زدم تا به قشنگیه تهمینه و شجاع یاد
بگیرمو در بیارم اخه تو دهات ها
برای شکار پرنده صدای پرنده در میارن
ایناهم برای دور کردن شغالا از گله
صداشونو تقلید میکنن
یه کوچولو صدامو ساف کردم
شروع کردم به صدا در آوردن
الیاس- بچه ها صدای چی بود؟
ماهیار- شبیه صدای گرگه
شجاع- صدای شغاله
اروین- چی شغال مگه تو روزم حمله میکنن؟
شجاع- بعضی وقتا اره
همشون ترسیده بودن میخواستن از
اب در بیان که یه بار دیگه صدا در اوردم
یه دفعه نمیدونم چی شد که کشیده
شدم تو اب جیق خفیفی کشیدم
واقفادم تو اب و.....
(راستین)

دیده بودمش که پشت درخت قایم
شده بودو داشت دید میزد انقد غرقه
صدا در آوردن بود که نفهمید دارم بهش اروم
نزدیک میشم چقدرم خوب اداشو در میاورد
اگه ندیده بودمش منم باورم میشد
وقتی رسیدم زیر پاش یه دفعه پریدم
دستشو کشیدم تو ابو گفتم
-خانم شغاله عجب صدایی هم در میاره
میکا افتاد تو ابو پسرا زدن زیر خنده
داشت فرو میرفت پایین منتظر بودم
بیاد بالا روش اب بپاچم که یه دفعه
صدای یا حسین یکی بلند شد
حنانه- یا حسین میکا||| میکا|||
کمکش کنید تر و خدا زود باشید اون
شنا بلد نیست ترس از غرق شدنم داره
دیگه خیلی دیر شده بود چون میکا داشت میرفت
پایین سریع گرفتمش تو بغلم و به سمت
بیرون اب بیهوش شده بود رنگش
سفید شده بود موهاش خیس تو صورتش
بود صداش زدم
-میکا||| میکا||| میکا||| با تو ام بلند

شو نفس بکش به خدا شوخی بامزه ای نیست
میگا باتوام باشو د لعنتی باشو
از ترس داشتم میموردم خدایا من چی کار
کردم بادست خودم کسیو که دوست دارم
کشتم

سریع از اب کشیدمش بیرونو انداختم
تو خشکی دخترا بلند بلند گریه میکردن
پسراهم داد میزدن این کارو کن اون کارو کن
-اه بسه دیگه خفه شید بزارید تمرکز کنم
مهیار-راستین آگه نمیتونی بزار من پیام
-نه نمیخواه فقط دخترارو ساکت کن
ای خدا چی کار کنم من اجازه ندارم
لباشو...اما نمیتونم بزارم کس دیگه
انجام بده خدایا معضرت میخوام
باور کن عشق من پاکه خدایا کمکمون کن
خم شدم روشو قفسه سینهشو فشار

دادم

1..2..3..4..5..6..7..8..9..10-

بینیشو گرفتمو بایه مکث کوتاه لبامو
گذاشتم و لباشو داخل دهنش فوت کردم

باید ابا میومد بیرون

5...4...3...2...1....-

دوباره دوباره دوباره

-اه لعنتی بهوش بیا زود باش تو حق نداری

بمیری نه من اجازه نمیدم

5.....4.....3.....2.....1..-

خواستم فوت کنم تو دهنش که سلفه

کردو اب از دهنش زد بیرون

-خدایا شکر ت میکا میکا خوبی؟

گرفتم تو بغلمو فشارش دادم

دوبار از بغلم در آوردمشو بهش

نگاه کردم چشاش اروم بود معصوم

یه لبخند کوچیکم رو صورتش بود

(میکا)

با احساس فشرده شدن قفسه سینم دردی

ازش بهوش اومدمو سلفه کردم که مقداری

اب از دهنم ریخت بیرون

راستین-خدایا شکر ت میکا میکا خوبی؟

ومحکم بغلم کرد

وای خدا چه حس خوبی اون نجاتم دادم

با نفساش اون نگرانمه اون مواظبمه

ببین چه جور محکم بغلم کرده
عین دیشب اون ازم مواظبت میکنه
حواسش بهم هست این دستای قویش
منو تو حصار امنیت جا داده خدایا
چرا احساس میکنم انقد این همایتو
دوست دارم انقد صاحب این امنیت دهنده
رو دوست دارم

با این تصورات یه لبخند بی جون اومد
رولبام که منو از اغوشش جدا کرد بهم
نگاه کرد یه دفعه با دیدن لبخندم اخماش
رفت توهمو فریاد بلندی کشید

راستین-دختری احمق وقتی شنا بلد
نیستی چرا همیچین شوخیای خطر ناک میکنی
اگه میمردی چی هان؟ جواب منو بده
چرا گریه میکنی؟ لعنتی جواب منو بده
چرا دستو پا نزدی خودتو نکشیدی رو اب
هاا؟ از چی میترسی تو که از تارکی
و از اب میترسی غلط میکنی ادعات میشه
من از هیچی نمیتروسم الان چرا خفه

خون گرفتگی زرو زر گریه میکنی ها؟؟؟؟؟

جواب بده؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

حنانه اومد بغلم کرد گفت

حنانه - سرش داد نکش اون فویبای اب

داره چون داداشش تو دریا غرق شدو

مورد اون از تاریکی میترسه چون

همیشه تنها و تو تاریکی بوده

حنانه اشکامو پاک کردو کمکم کرد بلند

شم راستین کلافه دستی تو موهاش کشیدو

رفت سمت پسرا که رفتن لباس بپوشن

دختر دورم جمع شدن

تمنا- خوبی خواهری؟

-اره خوبم ببخشید من همش باید شمارو

ازی.....

وسط حرفم پریدو گفت

تمنا-دیگه بهش فکر نکن از دست

راستینم ناراحت نشو خیلی ترسیده

بودو نگران بود اخه خودشو مقصر

افتادنت تو اب میدونست

نیاز-حالا چی کارشون کردی که

این بلا سرت اومد؟

خندیدمو به دوربین روی درخت اشاره

کردم

دخترا حمله کردن بهش واقعا که فضول ان

بلند شدمو رفتم پیششون

اول اب از لبو لوچشون اویزون بود

بعد با دیدن رنگ پسرا که از ترس پریده

بود از خنده ریسه رفتن

وبعد قسمت افتادن من تو اب سریع

دوربینو گرفتمو نگاه کردم وای بین

چه جوری از اب کشیدتم بیرون

وای خدا منو... منوب* و*سید

سریع نوار کاستو در اوردمو گذاشتم تو کیفم

که دستن تهمنه بود نواره نو بودو فقط

همین فیلم توش بود

ماتتمو در اوردم که خوش بشه بایه سارافن

موندم کسی نبود که لباسم خوب بود

راه افتادیم سمت خونه خاله جلو خونه

تهمنه اینا که رسیدیم سگا ازاد بودو

مامان تهمنه داشت بهشون غذا میداد

تهمینه- بچه ها بیاین از پشت حصار برین
سگا حمله نکنن دونه دونه رد شدن
آخرین نفر من داشتم رد میشدم که سگا منو
دیدن دویدن سمتم دخترا جیق زدنو
پسرا میگفتن بدو اما من پام به زمین قفل
شده بود تو چشاشون دیگه اون چیزی که
اول بود نبود اونا نمیخواست حمله کنن
دویدنشون مثل زمانی بود که باهم بازی
میکردیم راستین دوید طرفم که بیرتم
اما قبل این که برسه سگا پریدن رومو
شروع کردن به لیس زدن صورتم
منو شناختن اخ خدا جون منو شناختن
تونند توند لیسم میزدم

-هههه خوبه خوبه اروم اروم منم دلم تنگ شده

بود براتون بلخره شناختینم
بلند شدم شاید باورنکردنی باشه اما
من به سگا ب*و*س کردنو دالی بازی
یاد داده بودم

رکسی میپزید بالا همش میب*و*سیدم
مکسیم دستاشو گذاشته بود تو دستمو
همش نازم میکرد

نشستم پیششونو گفتم

-اهای بچه ها بیاین دالی بازی خیلی

صحنه قشنگی بود دستامو گذاشتم

رو چشمو گفتم دالی و دستامو برداشتم

سگا هم که نشسته بودن رو زمین

کارمو تکرار کردن از ته دل خندیدمو گفتم

-افرین افرین پسر و دختر خوب

راستین اومد پیشم گفتم

راستین-میشه من

دستشو آورد جلو که نازشون کنه

-اره اره بیا جلو

دستمو گذاشتم رو دست راستینو

گذاشتم رو سر مکسی

وقتی دیدم ارومه دستمو ور داشتم

یه دفعه رکسی که جنسش دختر

بود دستاشو گذاشت رو زانو راستینو

ب*و*شش کردو لیسش زد زدم زیر خنده

ای جونم بچم جزیب این مردان آهنین شده

هههه داشتم همین جور میخندیدم که

مکسی پسره هم اومد بقل منو منوب*و*س کردو

بعد لیسم زد با تعجب نگاش کردم که
راستین زد زیر خنده منم از خنده اون
زدم زیر خنده

نیکا- میکا خاله نوشین زنگ زده دیر شدا
ساعت چهاره

دلّم نمیخواست از سگا جداشم اما
مجبورم خیلی زور زدم که گریه نکنم
بلند شدمو با تهمینه مامان و داداشش
خدافظی کردم داشتم میرفتم روبه سگا
گفتم خدافظ

که سگا دویدن او مدن سمتمو از پام اویزون
شدن وایی خدایا پامو محکم بغل کرده بودن
جفتشونو ناز کردم نیاز داشت فیلم میگرفت
-بچه ها ولم کنین بازم میام پشتون
اما محکم گرفته بودنو ولم نمیکردن
دیگه داشت اشکم در میومد

-اقا شجاع بگیرشون لطفا
شجاع اومد ازم جداشون کرد باز
میخواستن بیان طرفم که شجاع گفت
شجاع- بودو بورو از اینجا دور شو
من همین کارو کردم دویدم طرف

خیابون به لبه جاده که رسیدم ایستادم
بچه هامم او مدن رفتیم سمت خاله اینا
خیلی دیر شده بود سریع خدا فطی کردیمو
راه افتادیم دیگه حنانه مرضیه نیومدن
حاجیده و رفتن شهر رستم اباد
-دختر من زیادی سر خر شدم سر عمو
این بیان زنونه مردونه کنیم یکم خوش
بگذرونیم هم این که خاله اینا تنه اشون یکم
عمو- این چه حرفیه دخترم سر خر چیه تو
عسلمونی شیرنی برا منو خالت
با دخترا نشستیم تو یه ماشینو پسرا هم یه
ماشین رفتیم سمت حاجیده تو راه کلی
زدیمو ر*ق* صیدیم با دخترا جلو گاوا که وای
میستادیم ادا در میاوردیم بعد نیم ساعت
رسیدیم
سر مزار حاجیده پیاده شدیم
اول رفتیم سر خاک مامان بزرگمو شستمو فاتحه
گفتم بعد دوباره راه افتادیم
رفتیم سمت خونه خاله کوچیکم
زود تر از بقیه از ماشین پایین

پریدمو دویدم دیبارو که جلو در بود

محکم بغل کردم

-وایی سلام عشقم خوبی

دیبا-سلام خوبی چه خبره اروم تر

اینا کین باهاتن خاله اینا کجا؟؟؟

-خوبم. خبری نیست. ایناهم دوستام و نامزداشون

و عمو خاله هم مادر پدر راستین که از

دعواهامون تو تهران برات گفتم. مامان

اینا هم تهرانن با دوستام او مدم یه هفتس

دیبا رفت جلو با همه سلام احوال پرسى

کردو دعوتشون کرد تو

-نه دیبا جون دستت درد نکنه دیر شده

بورو سید بابا رو بیار بیرتمون اقوز رو

دیبا -باشه الان میام

دیبا تنها دختر خاله هم سن و سال خودم

هست رشتشم حساب داریه بیچه اخر از

پنج تا بیچه و تهران زندگی میکنن نزدیک

خودمون دختر سبزه رو گرد چهره چشای

بادومیو ریز موهای مشکى بلند ل*خ*ت قد متوسط

لاغر البته اول مثل من بود اما رژیم گرفت

ردیف شد ازادش تو فامیل یکه

سید بابا عموشه که شمال زندگی میکنه
و مادر زادی کوره اما همه چیزش تیزه
همه جارو بلده مرد فوق الاده مهربون
مهمون نوازیه بعد پنج دقیقه او مدن
بعد از احوال پرسى راه افتادیم نیم
ساعت بعد از کوها بالا رفتیمو رسیدیم
او اما اقوز رو ترکیبی از چاک و سیدشته
همه جا پر گل شاپرک درختای بلند کاج
و گردو و اما نکته جدیدش چشمه ای که از
لای کوه در اومده بود
خاله-میکا جان من احساس میکنم تو این
چند سال زندگی اصلا زندگی نکردم
و هیچ جارو ندیدم تو تو این
دوروز مارو جاهایی بردی که
احساس میکنم بهشت روی زمینه
-خوش حالم که خوشتون اومده خاله جون
با بچه ها کلی عکس گرفتیم بغل ابشار و چشمه
دختراهم با نامزدشون حوصلم داشت سر
میرفت که یه فکری به سرم رسید
پسرا نشسته بودنو حرف میزدم دخترا هم

همین طور این ور یه درختایی هست که
یه میوه گردوریز داره از جنس چوب مثل
توپ چل تیکس

از اون چنتا جمع کردم تو مشتمو دونه دونه
پرت کردم سمت گردن و سر راستین
وقتی میخورد بهش رومو اون ور میکردمو
بالارو نگاه میکردم زیر چشمی نگاش کردم وقتی
سرشو بر گردوند اومد یکی دیگه پرت کنم
که یه هوایی برگشت منم پاشودم دویدم اونم
دنبال که پام خورد به سنگ داشتم میخوردم
زمین که راستین از پشت بغلم کردو چرخوندم
-یا خدا غلط کردم بزارم زمین الان جفتمونو
می کشی منو پرت میکنی

راستین -نچ نمیکنم

-ایی هههه تورو خدا بزارم زمین

راسی بابا بنده خدا کمرو دست خودت میشکنه

سنگینم

راستین-هه خدایش دست کم گرفتی عضله هارو

نمیبینی مگه

اروم وایستادو گذاشتم زمین دستاش هنوز دور کمرم

بود سرشو آورد جلو و دم گوشم گفت
راستین-دفعه آخرت باشه از این شیطنتا میکنی
میتروسم دوباره چیزیت شه خانوم کوچولو
اخ حرصم گرفت منو با این هیکل میگه کوچولو
هوا داشت تاریک میشد راه افتادیم که
دیگه بریم خیلی خسته بودم سریع
رفتم تو ماشین دخترا چشممو بستم دیگه
کارم تموم شده بود داشتیم میرفتیم رشت
صدای بچه هارو میشنیدم که داشتن خدافظی
میکردن اما من نای باز کردن چشممو نداشتم
ماشین راه افتاد

تمنا-میکا خوابیده؟

ارام-اره بیچاره خواهرم خیلی خسته شده
این همه هم بلا سرش اومده ولی مارو
جاهای خیلی قشنگی بورد
نیاز-اره خیلی خوب بود راستی دخترا
برای فردا تولد راستین چی خریدین؟
نیکا-منو الیاس که باهم براش کادو گرفتیم

.....

دیگه چیزی نشنیدم و خوابم برد

صبح وقتی بیدار شدم تو نختم بودم
جلل خالق مگه من تو ماشین نبودم
چه جوری منو آوردن طبقه سوم
حتما پنج نفری بلندم کردن با این
وزنم چرا بیدارم نکردن ای بابا
از تخت اومد پاینو دستو صورتمو شستم
رفتم پایین ساعت 1 بعد از ظهر بود
هیشکی بیدار نشده بود حتما خیلی خستن
بزار دست به کار شم براشون یه چیزی بپزم
خوب چی درست کنم بهتره غذای شمالی
باشه اهان فهمیدم فسنجون ترش و میرزا
قاسمی

پس زودتر دست بجونبونم
اول بادمجون و گوجه هارو کبابی کردم
بعد پوستشونو کندم یه بوته سیر رنده کردم
تفت دادم بعد بادمجون و گوجه هارو توش
کوبوندمو سرخ کردم خوب حالا فسنجون
اول مرغو با اب گذاشتم رو گاز بعد بهش گردوهای
اسیاب شده و پیازو رو اضافه کردم دو قاشق رب انار ترش
چنتا سیب زمینی انداختم توش و اخراش
یه میخ تمیزو رو گاز داغ کردم در حدی که

قرمز شد بعد با انبور برش داشتمو انداختم
تو خورشت که خورشتم سیاه شه
کارم تمومه برنجم دم کردم میزم چیدمو
دوغ نوشابه ماستم گذاشتم تورشی که
خاله شراره مامان دیبا داده بود برای ماهانو
ریختم تو ظرفا گذاشتم رو میز خوب تمومه
اوه اوه ساعت سه دیر شد برم بیدارشون کنم
ای جون یه فکری رسید به ذهنم
گوشیمو اوردمو صدای رادیو رو که
ضبط کرده بودم برا کرم ریزی
که اعلام زل زله بودو اوردم بعد سریع
از پله ها دویدم بالا و در همه اتاقارو محکم
چند با میکو بیدمو داد میزدم از یه طرف
صدای رادیو که بلند میگفت
.همینک صدایی که میشنوید صدای اعلام خطره
در حال وقوع زل زله هستیم لطفا به پناه گاه
و جای مناسب پناه بیرید
بعد بلند بلند اژیر میکشید
همه ریختن بیرونو دویدن سمت حیاط
جیق میزدنو یا حسین یا حسین میکردن

ای وای دستم خورد رو گوشه صدای رگ
باریه شلیک مسلسل اومد دخترا جیق
زدن پسرا اطرافو نگاه کردن بعد چند لحظه
حمله ور شدن سمتم

راستین- پدرتو در میارم وروجک دوبار اتیش سزوندی
همشون دنبالم بودن سریع دویدم پشت خونه
از در پشتی رفتم سمت دریا همین جور میدویدم
اوناهم دنبالم خونه رو دور زدمو دوباره از در
جلویی رفتم تو داد زدم

-ببخشید خوب غلط کردم بابا بخيال
شید نفسم بند اومد خو براتون غذا درست
کردم سرد میشد خوب جای تشکره؟
و دویدم تو اشپز خونه پشت میز غذا قایم
شدم بچه ها که اومدن تو میزو دیدن اب
از دهنشون راه افتادو بی خیال من شدن
نشستن غذا هارو با به به چح چح خوردن

بایاد اوریه صبح و رو تخت

سرمو انداختم پایین گفتم

-من..... من یه معضرت خواهی و

تشکر بهتون بده کارم پسرا شما نباید منو

میبردین بالا من شرمندتونم چرا بیدارم
نکردین اخه؟
ماهیار-اجی لازم نیست خجالت بکشی و
ناراحت شی مانبردیمت راستین
بغلت کردو بورد از اون تشکر کن نه ما
وایی چی راستین تنهایی بغل
-من... من نمیدونم چی بگم ازت ممنونم
ولی کاش بیدارم میکردی من پر نیستم
که بلندم کردین
راستین-خیلی خسته بودیو دخترا دلشون
نمیومد بیدارت کنن منم بغلت کردم
با اسانسور بردمت بالا همچین سنگینم
نبودی زیاد من وزنه 250 لیلویی بلند کردم
تو که 150 بیشتر نیستی نه؟
-چی؟؟؟؟ 150 منو با گاو اشتباه گرفتی
من گفتم سنگینم اما نه این قدر من 88 کیلوام
اونم بخاطر قد بلندم معلوم نی
اروین سوتی کشیدوگفت
اروین-خواهری حواست هست اضافه داری
ناراحت نشیا ولی حیف این صورت خوشگلته

-نه ناراحت نشدم میدونم به تصمیمایی دارم

بعد ناهار جمع کردن شستن ظرفا

فکری که تو سرم اومده بود باید اجرا میکردم

-نیاز خواهی به دقیقه میای اتاقم؟

نیاز-اومدم

باهم رفتیم بالا تو اتاق

نیاز-جونم چی میخوای؟

-میگم اول اس بزن به اروین بیاد

جوری که بقیه نفهمن؟

نیاز- باشه بهش اس میدم

بعد چند دقیقه در اتاقم زدن

-بله بفرماید؟

اروین- اجازه هست؟

-سلام اره بیا تو کسی نفهمید که؟

اروین-سلام نه چیزی میخواستی؟

-راستش بچه ها من دیشب تو راه

از حرف دخترا فهمیدم امروز تولد

مرد آهنینه میخوام.....

اروین پرید وسط حرفم

اروین-مرد آهنین کیه؟

-پوف بزار حرفمو بزنم راستینو میگم

نیاز-اع مگه نمیگفتی لودوس بهش؟
اروین-اسم سگ روش گذاشتی اجی؟
-ای بابا ساکت شین اره اول میگفتم
اما الان با اون سوپر من بازیشو بقل
کردن من با این وزن مرد آهنین بیشتر
بهش میاد حالا اجازه میدین بقیشو بگم؟
نیاز-فقط یه سوال مگه تو خواب نبودی کلک؟
-ای بابا نیاز دیونم کردی شما اول که سوار
شدین گفتین اولش بیدار بودم اما بعد خوابیدم
نیاز-اها خوب بگو
-فهمیدم که تولدشه اون دیروز دوبار
نجاتم داد از مرگ میخوام تلافی کنم
براش یه جشن خودمونی بگیرم اما
به کمک شما دوتا نیاز دارم
اروین-هر کاری بگی میکنم
نیاز-منم همین طور
-اروین راستین عمو و پسرارو باید
ببریشون بیلاردی چیزی که سر گرم شن
تا ساعت 8 شب بعد که گفتم بیاریشون
سعیم کن رفتنی تحریکشون کنی تیپ بززن

همین

اروین-اوکی پس من رفتم

بعد رفتن اروین گفتم

-نیاز توهم خاله رو و دخترارو ببر

ارایشگاه میخوام خونه خالی شه

نیاز -تنها نمیتونی همه کارارو کنیا

-نه خیالت راحت بورو

بعد رفتن نیاز از اتاق گوشیدو بر

داشتمو زنگ زدم به مرضیه اون رشت

زندگی میکنه میتونه کمکم کنه

-الو سلام مرضیه جان خوبی اقا حسین خوبه

مامانینا خوبن؟

مرضیه-سلام سپیده مرسی خوبم حسینم

خوبه مامانم که تازه دیدیشون تو خوبی؟

-اره فدات شم خوبم مرضی جان یه خواهشی

دارم ازت امروز چی کاره ای؟

مرضیه-بیکارم چطور؟

-ببین امروز جشن تولد راستینه میخوام

یه جشن تکمیل برای جیران نجات جونم

براش بگیرم اما من این جاهارو نمیشناسم

.....و

بعد یه ساعت من با مرضیه بیرون بودم
-خوب کیکو سفارش دادم ر*ق*ص نور ارکستم
که گفتم وسایل تزئینم گرفتم اووووم دیگه
چی مونده؟

مرضیه-خوراکی جات و شام راستی کادو
گرفتی؟

-وای خوب شد گفتمی منو ببر یه دارو خونه
بعد پنج دقیقه از دارو خونه در اومدم

-حالا بورو یه لوازم ارایشی

بعد نیم ساعت خونه بودیمو داشتیم

تزئینش میکردیم حیاط پشتیو

ساعت 6بود که همه چی آماده شد

مرضیه-خوب سپیده من دیگه میرم آماده

شم و پیام توهم بورو آماده شو

-باشه بورو گلم بای

به اطراف نگاه کردم خوب همه جاریره

بود یه میز پر خوراکی چییس پفک دلستر

نوشابه کیکم که تو یخچاله ارکستم که 7میاد

شامم که گفتم 10بیارن اوم فش فشه ترقه

هم چیده شدن خوب عالییه نوبت خودمه

اماده شم اول رفتم موهامو شستمو خشک
کردمشون یه فکراییی دارم خدا کنه بشه
بعد یه ساعت تو اینه خودمو نگاه کردم
عالی بودم با لباسی که مرضیه برام قرض
گرفته بود از دوستش بلیز جذب مشکی
با سر شونه های ل*خ*ت و رو استینش
طرح گل درست کرده بودن با برش
دورشم نگین داشت با ساپورت مشکی
کلفت موهامو فر کرده بودمو دورم بود
جلو موهامو با هزار بد بختی دروست کردم
بلند بود با گیره تافت و تل مویی بافته شده
خوشگل چتری درست کردم صورتمو
برنز کرده بودمو رژ و روژ گونه یاسی زده
بود و اما چشم هیچ کس نمیشناستم
داخل چشم لنز مشکی گذاشتم دور
چشامو ارایش مشکی شکلاتی کردم
با موژه های بلند فوق الاده بود به قول
تقرول تو بفرماید شام (ای دون)
زنگو زدن دویدم پاینو از ایفن تصویری
جواب دادم گروه ارکست بود
-بفرماید تو

-نیاز نیاز میکا؟

نیاز-میکا نیاز به گوشم؟

گروه ارکست ر*ق*ص نور تو محل مستقر

شدن همه چی اوکی کی عروسو میارن

نقل نباتارو بیاجیم؟

نیاز-فرمانده مهمونا مستقر شدن سوژه

مورد نظر طبق گفته سروان اروین سر

خیابونن دارن میارن عروسو

-سرگردنیاز برقارو قطع کنید آماده دستور

باشید

نیاز -مفهوم شد تمام

خندیدم ساعت هشت بودو مهمونام

که دخترا بودن مرضیه با شوهرش حسین

حنانه و حمید بچه های دایی و دیبا

منتظر پسرا بودیم بیان برقا خاموش بود

همه جلو در ورودی آماده خوشامد گویی بودیم

-نیاز اومدن داخل شدن برقارو بزن

نیاز-اوکی

راستین-اینجا چه خبره چرا انقدر تاریکه

مگه مامانینا نیستن دخترا میترسن از
تاریکی زود باشید
وقتی رسیدن جلمون برقاروشن
شودو همه هورا کشیدن
وارکست اهنگ تولدو زودو بچه ها خوندن
منم ابشارارو روشن کردم فیلم بردار
داشت لحظه لحظه رو ثبت میکرد
هوررا تولد تولد تولدت مبارک....
همه رفتن جلو تبریک گفتنو رفتن
سمت حیاط پستی
ارکست میزدو همه وسط میر*ق*صیدن
منم دویدم تو اشپز خونه که کیکو
بیارم برای پذیرایی اون خدمت کاره
که روز اول اومده بود برای تمیز کاری بودو
دوتا دختراش خیالم راحت بود
کیکو گذاشتم رو میز چرخ دارو هولش دادم
سمت حیاط با وارد شدن من ارکست دوباره
اهنگ تولد مبارک گذاشت رفتن سمت میز
مخصوصی که راستین پشتش نشسته بود
تو چشم زل زده بود باورش نمیشد منم کیکو گذاشتم
جلوش که شعمارو فوت کنه یه کیک بزرگ

قلب که شکلاتی بود و روش بیست و چهارتا
شمع بود رفتم جلو گفتم
- تولدت مبارک ایشالا تمام سالای عمرت
به شادی

و بغلش کردم و گونه هاشو ب* و* سیدمو
چاقوی تزئین شده رو دادم دستش
خواستم پیام کنار که دستمو کشید
راستین- میای باهام فوت کنیمو کیکو ببریم؟
لطفا؟

سرمو تکون دادم و رفتم پیشش
بچه ها تا ده شمرن
1.....2.....3...4....5...6...7...8...9..10
وهم زمان منو راستین شعمارو فوت کردیمو
بچه ها دست زدن

نوبت کیک بری بود
دسته چاقو رو گرفتمو راستینم دستشو
گذاشت رو دستمو اروم روی کیک
فشار آورد و بریدش دوباره همه دست
زدن یه تیکه کیک ور داشتو اول به مامانش
بعد به باباش داد اوناهم دادن راستین

و بعد راستین او مد سمت منو یه تیکه تو دهنم
گذاشت منم کیکو بوردم سمت دهنش که انگشتم
گاز گرفت سریع دستمو کشیدم به بقیه پسرا هم
همین کارو کرد کیکو بردنو دوباره همه ریختن
وسط نشسته بودم به خوش حالیشون نگاه
میکردم که احساس کردم یکی پشت
سرمه سرمو بر گردوندم راستین بود
بهش لبخند زدم که جوابمو با لبخند داد
راستین-خیلی عوض شدی امشب چشای
مشکی بهت میاد با چتری
بهش نگاه کردم یه شلوار مشکی براق
تنش بود بایه تیشرت مشکی که روش
طرح کفش بودو از کفشاش بند اویزون
بود سه بعدی بود مصلا روشم یه جلیقه
چرم مشکی براق بود صورتش بایه ته
ریش ملایم موهاشم دیزلی بود
-مرسی ممنون توهم فوق الاداه شدی
لبخندی زدو گفت
راستین-میشه باهام بر*ق*صی فقط امشب که
اتش بسه بینمون
قبول کردم و رفتیم بین بقیه ر*ق*صنده ها

اهنگ ملایم دونفره قشنگی بود با یه دستش
کمر مو با دست دیگش دستمو گرفته بود
منم یه دستم دستش بودو اون یکی رو کتفش
سرمو گذاشتم رو شونشو اروم هم راهیش
کردم خیلی آرامش داشتم بعد چند دقیقه
سرشو چسبوند به پیشونیمو تو چشم نگاه
کرد حرف میزدیم اما ساکت بودیم با چشممون
حرف میزدیم اما من نه حرف چشم اون
نه حرف چشای خودمو میدونستم اهنگ
که تموم شد ازش فاصله گرفتمو رفتم
اشپزخونه به لیوان اب خوردمو رفتم
بالا ارایشمو تمدید کنم بقیه هم رفتن
برای سرف شام

تو اتاق وقتی مدادمو کشیدمو روزمو زدم
امدم برم بیرون که گوشیم. زنگ زد
ای دون زهراست دلم پراش تنگ بود
-الو عوضی سلام چه عجب یاد من کردی؟
زهر-وهمچنین متقابلا شما یاد ما کردی
-خنخ خیلی عوضی خوبی چه خبرا
خوش میگذره جدی چی شد حالی از ما

گرفتی؟

زهرآ-خوبم. مرسی. سلامتی. جای شما خالی
هیچی زنگ زدم بگم عقد که نبودی پیش خاهرت
آگه زحمت نمیشه عروسی بیا

-وایی جدی میگی کی کجا با کی؟؟؟؟
زهرآ-اره جدی میگم دوروز دیگه تالار....
بارضا

-قبولش کردن ایول بابا خوش بحالت خوش بخت شی

زهرآ-مرسی عزیزم میکا فردا میای بریم

من لباس عروسمو پرو کنم تنهام؟

-اره میام خواهر حتما ارزوی دیدن

عروسی ثریا که موند به دلم خواهرمو تو

لباس عروس ندیدم اما مال تورو از دست

نمیدم

زهرآ-خوبه پس فردا ساعت 2 میبینمت؟

-اوکی بای

گوشیو قطع کردموا بالبخند تصور

زهرارو تو لباس سفید کردم خدایا

شکرت که خواهرم به عشقش رسید

سریع وسایلمو ریختم تو سالم که فردا صبح

زود راه بیفتم برم

رفتم پایین همه شام خورده بودن و موقه
کادو ها بود
همه کادشونو دادن
مامان باباش این ویلارو دخترا پسرا لباس کفش
گوشیو امپتریو ساعتو.....دادن
نوبت من بود تو دلم خندیدم به این
کارم میخواستم باز ازیتش کنم
با لبخند کادورو گرفتو باز کرد
با دیدن دندون مصنوعی هاهمه زدن زیر خنده
-اینا دندونای همون لیوانست که توش
اب خوردی گفتم برات بگیرم از الان به فکر
پیریت باشی خیالت راحت زیاد کثیف نیست
جدیده فقط صاحب قبلیش باهاش یه بار کله
پاچه سیراب شیردو نو پیاز خورده
همه باز زدن زیر خنده
راستین هر لحظه رنگش سرخ تر
میشد خواستم ادامه بدم که یه دفعه
دندونارو پرت کرد جلو پامو با داد گفت
راستین -مسخره کردن من این قدر

برات شیرینو لذت بخشو خنده دار
بودانتقامتو گرفتی حالا راحت شدی اره
من فکرکردم فکرکردم تو میخوای باهم
خوب باشیم دوست باشیم فکر کردم
توهم به من احسن... احمقانست که
باورکردم توهم خوبو دل داری
تو قلبت سیاه سیاه قلبی اصلا
نمیتونی خوشی دیگرانو ببینی
دیگه اینو متمعناشدم ممنون ممنون
ازت بابت کادوت

-اما من... من فقط میخواست...

راستین - بسه دیگه نمیخوام هیچی بشنوم
اشکام اجازه درست دیدن نمیادادن دویدم
سمت اتاقم چرا این جورى شد
من فقط میخواستم شوخی کنم باهاش همین
من براش کادو نگرفته بودم چون تمام پسندازمو
دادم برای این جشنو وسائش اما میخواستم
کادو گردنبند یادگاری میلاد داداشم که یه
زنجیز پلاک الله طلا بودو بدم بهش
برام انقد ارزش داشت من اون زنجیر
پلاکو از جونمم بیشتر دوست داشتم

سریع زنگ زدم اژانس ساکمو بر داشتم
لباسامو پوشیدم و لنز در اوردم و ارایشمو
شستم موهامم جمع کردم
رفتم سمت اتاق راستین
پلاکو زنجیرو که تویه جعبه
قشنگ بود با نامه که نوشته بودم
گذاشتم بغل میز تختشو
از ویلا زدم بیرون سوار تاکسی شدمو
راه افتادم سمت تهران
(راستین)

خیلی اعصابم خورد بود من خیلی
خنگم چرا احساس کردم میکاهم دو سم داره
چرا واقعا چرا احساس کردم نگاهاش فرق داره
با قبل

مرضیه- اقا راستین با اجازه ما دیگه داریم
میریم ایشلا صد ساله شید عمرتون به خوشی
حسین- بعله خدا بهتون سلامتیو شادی بده
ایشالا سال بعد بهتر از امسال سالای دیگه
-مرسی ممنون که او مدین خیلی خوش حال
شدم بازم بیاین پیشمون خوش حال میشیم

حسین-ممنون

مهمونامون خدافظی کردنو رفتن

ارکستم رفت

رفتم سمت ساختمون بقیه هم دنبالم

تو عمرم این جوری تحقیر نشده بودمو کوچیک

خواستم برم بالا که اروین دادزد

اروین-کجا با این عجله این چه کاری بود

کردی واسه چی سر میکا دادزدی تحقیرش

کردی جلو فامیلاش ؟

-ساکت شو اروین حقش بود بدتر از اینا

میگفتم بهش من تحقیر شدم نه اون

اروین-تو شوخی حالت همیشه تو که بدتر

از اینا سر ما آوردی

-هه شوخی این شوخی بود نه نبود

اون سیاه دل فقط میخواست شب منو

کوفت کنه جلو فامیلاش شما کوچیکم

کنه اون یه دختر عوض.....

یه دفعه یه طرف صورتم سوخت

نیاز-حق نداری اینارو بهش بگی بسه

تو قبل از حرفی خودتو نگاه کن تو سیاه

تر از اونی اون بادش این کارو کرد

تو توی خود خواه اصلا فهمیدی همه ی
اینا تمام خرجارو میکا کرده بود فقط برای
تو تو که هر بار همین حرفای مزخرفو کردی
تو ذهنش بسه دیگه تو لیاقت اینارو نداری
اروین- نیاز بسه اروم باش
نیاز- نه اروین بس نمیکنم توکه همه چیو
میدونی اون میخواست تشکر کنه ازش
که دوبار جونشو نجات داده در صورتی
که این اون بود که به سمت مرگ هولش
داد اون بخاطر فقط یه شوخی اونو شکوند
اون رفته از اینجا رفت همون لحظه
حالا خوش حال باش
وبعد زد زیر گریه اروین رفت بقلش کرد
دویدم از پله ها بالا
نه اون نباید بره من چی کار کردم
همش تخسیر قضاوت بی جا زود منه
دراتاقش باز بود همه جا مرتب بود
هیچ اثری از میکا نبود جز بوی تنش
که تو اتاق مونده بود
از اتاق اومدم بیرونو درشو بستمو قفل

کردم که بوی تنش نره
رفتم سمت اتاقمو خودمو پرت کردم رو
تخت به سقف خیره شدم این تولدو
اون برام گرفته بود با پول خودش
بهترین تولد عمرم بود چرا رنجوندمش
چرا قلت زدم سمت دیوار که روی میز
کنار تخت یه جعبه خیلی قشنگ تزئینی دیدم
با یه نامه

سریع برش داشتمو بازش کردم یه زنجیر
پلاک خیلی قشنگ الله نامه رو باز کردم
بسم الله رحمان رحیم
به نام ان که افرید تورا برای من
و من را برای تو

سلام راستین امروز میخواستم
برات بهترین روز زندگیتو بسازم
اما بدترینش شد ببخش اما من
از قصد این کارارو نکردم فکر
نمیکردم یه شوخی ساده دل بزرگتو
بشکنه منو ببخش من باید یادم بمونه
که از دنیای شما نیستم من زیادی
دستمو به سمت خورشید گرفتم

زیاد خواهیم منو سزوند بر هر حال
فکر نکنم از حرف دلم چیزی بفهمی
کاش تو دنیا یه کلمه هایی جادویی
بود تا با به زبون آوردنش مثل متعسفم
کینه غمو غوصه رو از دل کسی در بیاره
متعسفم متعسفم متعسفم متعسفم
و این کادوی اصلی تو بود که میخواستم بدم
اما نشد این کادو تازه نیست شاید از بقیه
کادوهات کم ارزش تر باشه اما بر گرفته
از احساس دله اره دل سیاه من این پلاک
مال داداشم میلاد بود بعد اون من از گردنم
در نیاوردم تا الان حالا برای تو چیزی
که برای من مهمه پیش کسی که خودشم
ادم مهمیه خدا نگه دار

میکا

به پلاک نگاه کردم سریع انداختمش گردنم
اجازه نمیدم ازم دور شه هیچ وقت

(میکا)

-ای دون ای دون

بین خواهر خوشگلمو چه ناز شودی تو

میخواهی رضارو بکشی

زهراریز خندید

دوروز از او مدن من میگذره والان

عروسی زهراست باهاش او دمدم

ارایشگاه شبیه ماه شده تو این لباس

پفی سفید که همه جاش منجق دوزی شده

پارچش اکلیلیه برق میزنه مدل پروانه ایه

اما درخشش چشاش از لباس بیشتره

چون داره با عشق ازدواج میکنه به

موهای نسکافه ایش

وابروهای قهویی تمیزش نگاه کردم

ارایش ملایم ابی با لنز ابی موهاشم فوق الاده

قشنگ با مدلای بافتی جمع درست کرده

بودن و تاج قشنگ پر نگینو تور بلند سرش که

دونباله دار بود

-خوش بخت شی خواهری جونم

پیشونیشو اروم ب* و* سیدمو شنل لباسشو

سرش کردم و فرستادمش بیرن پیش داماد

بعد چند دقیقه خودمم آماده رفتم پایین

ماهانونفس او مده بودن دنبالم

-سلام داداش سلام نفس خوبی
باهاشون روب*و*سی کردموراه افتادیم
نفس دختر خون گرم ارومی بود
پوست سبزه چشای یشمی موهای
مشکی قد بلند لاغر
-چه خبرا عروس خانم چه عجب ما شمارو
دیدیم؟

نفس -ای بیشعور تیکه میندازی من
که همش خونه شمام تو نیستی
همش خوابگاهیهو گردش با دوستان
-دیگه تموم شد بعد عروسیتون پایان
ناممو تحویل میدمو خلاص
نفس -به سلامتی
-سلامت باشی

تا رسیدن به تالار دیگه حرفی
نگفتیم

شب فوق الاده رویایی بود عشق عروس داماد
روی زبونا بوداقرضا انقدزوق داشت
که برامون خوند البته خوانندست تو مجالس
میخونه تو هیت هاهم میخونه

اما فکر نمی‌کردم به اون قشنگی دور زهرا
بچرخه و براش بخونه اهنگ همسر خوبو
نازنیم اما اداهای عاشقانه رضا خیلی قشنگ بود
تاز زهرا هم ترکیه ای خوند خدا خوش
بختشون کنه بگیرم جیگری شده بودا
کت شلوار سرمه ای با پیرهن مشکی خیلی
بهش می‌ومد یکم اخم داشت اخه از اول
راضی نبود اما میدونم دلش پاله اون جور
که موقه خدافظی پیشونی زهرا رو ب* و* سیدو
دستشو داد دست رضا یه کوچولو هم رضارو
تحدید کرد که اگه خواهر مو ازیت کنی فلان
اما اخرش لروس دوماد مال هم شدن برای
همیشه

پنج ماه بعد

اوف پدرم در اومد بابا ولم
کنید انقدر با این نفسو ماهان رفتم
خرید خونه که موردم 30 روز دیگه
عروسیشونه 3وم عید خونشون طبقه
بالای خونه خودمونه که بابا براش درست کرده
تازه نسف وسایلو خریدیم من که
دیگه از پا در اومدم اما خوش بختی

داداشم شیرینو لذت بخشه خدایا

شکرت

پنج ماه پسرارو ندیدم از تولد راسی اخر

هفته اونا هم بر گشتن خاله نوشین

زحمت کشید الوچه هارو وسایلی که

چیده بودمو داده بودن برام اورد یکم نشست

رفت همشون دعوتن عروسیه ماهان

دختراهم پشیمون شدن عید نمیگیرن

عروسیو اخرین ماه تابستون عروسی

چهار عروسو دو مادمو نه همه خوش حالن

پس من چی اقبیت من چی

چشامو بستمو باز کردم سی روز پر

امشب عرسیه ماهان تک برادر من

نمیخوام تو این شب عزیز به گذشته

فکر کنم فقط خدایا شکرت

تو اینه به خودم نگاه کردم

چقد عوض شدم موهامو مدل باز

بسته درست کرده بودن و با اسپری

رنگی طلایی توش تیکه تیکه در اورده

بودن ابرو هامو تمیز و رنگ روشن کرده

بودن تزداد داشت با موهای سرم
ارایش ملایم سبز طلایی
لباسم دکته سبز بود که تا کمر تنگ
بود بعد باز میشود و چین میخورد
تا زیر پام خیلی قشنگ بود و بهم میومد
جای خالی الله تو گردنم حس میشد
دلیم بر اش تنگ شده بود سرویس بدل
سبز رنگو که نفس برام کادو گرفته
بود و انداختم عالی شد
نفس- میکا
-وایی خدا جونم نفس حوری شدی
چشم کف پات
نفس- واقعا خوب شدم احساس
میکنم رنگ موم بهم نمیداد
نگاش کردم
موهای مشکیش حالا بلوند با رگه های
استخوانی بود و مدل فر و باز بسته دورش
بود موهاش تا کمرش بود خیلی نازه
ابروهاشم هم رنگ موهاش یه ارایش
زیبای صورتی نقره ای تو چهرش
نشسته بود یه تاج پرنسسی تور بلند

لباسش دکلته پرنسسی پف دار نباطی بود

-عادت داشتی به مشکی طبیعیه

بیخشید خانم خانوما شما ملکه کدوم کشوری؟

نفس-کشور قلب داداشت

-ای دون

دست نفسو گرفتمو خیلی خوشگل جلو

دوربین بردم دادم دست داداشمو برگشتم تو

وسایلو جمع کردم زنگ زدم به بابا

-الو بابا کنجایی بیا دنبالم

بابا-میکا من نمیتونم پیام این جا پام

گیره بزار بینم کسیو میتونم پیدا کنم بفرستم

بیاد

-میخوای ماشین بگیرم پیام

بابا-نه با اون تیپ لباس

-وا بابا مگه شما منو دیدین

بابا-وقتی خودت خودتو درست میکنی

همه میفتن دنبالت وای به حال این که

بری ارایشگاه بمون الان یکیو میفرستم بیاد

-چشم

بعد چند دقیقه گوشیم زنگ خورد

-بعله

راستین-بیا پایین منتظرتم

-باباتورو فرستاده بیای دنبالم

راستین-اره بیا

با ارایش گر خدافظی کردمورفتم

پایین سوار مزدا 3قرمز رنگ شدم

-سلام ماشین نو مبارک

راستین-سلام مرسی ولی تازه نیست

راه افتادیم سمت باغ نفس اینا تو شهریار

راستین-خیلی خوشگل شدی

-مرسی توهم همین طور

زیر چشمی نگاش کردم کت شلوار

یشمی پوشیده بود با بلیز سبز هم رنگش

راستین-میکا

-بعله

راستین-من متعسفم بابات اون روز که...

-مهم نیست چیزی نگو راجبش

راستین-هدیت خیلی قشنگه خیلی دوسش دارم

به پلاک الله نگاه کردم که تو گردنش بود

اوردبالا روش ب*و*سه زد قلبم لرزید

-قابلتو نداره بهت میاد

بعد یه ربع رسیدیم باغ فوری رفتم رخت
کنو مانتمو در اودمو وسایلمم جا دادم
رفتم سمت مهمونا احوال پرسى خوشامد
گویی کردم همه از تعریف میکردن سرم
خیلی شلوغ بود عروس دو ماد اومدنو
ر*ق* صیدن توند توند شاباشارو جمع میکردم
مینداختم توکیف عروس بعد یه درو
بادخترار*ق* صیدم بعدم رفتیم شام

عمه- میکامیکا جان؟

- بعله عمه

عمه- غذا تو بردار بیابیش ما

- چشم اومدم

اه خیلی ازت خوشم میاد بازور

لبخند زد مورفتم پیشش پیش چنتا

خانوما از فامیل نفس نشسته بود

- سلام

نشستم پیششون

عمه- خانم صادقی ایشونم عروس گلم

میکا

چییبی عروسم عروس گلم منو میگه
خانومه-خوش بختم دخترم
ماشالله هزار ماشالله چه عروس ماهی داری
خوش بخت شی دخترم
-ممنون

وا خدایا از حرص داشتم منفجر میشدم
به چه حقی با ابروی من بازی میکنه
سر یه وسیعت نامه مسخره منو عروشم
میدونه

مامان-میکا امیکا؟؟
ای بابا درد میکا میکا بمیره این همه صداش
نکنین

-بعله مامان
مامان-بیا نفس کارت داره
-جانم نفسی چیه
نفس-میکا این بند پشت لباسمو خیلی
محکم بستی یکم شولش میکنی؟
-اره

لباسشو درست کردم کنارشون نشستم
دیگه میل به غذا نداشتم
نفس-نمیخوای غذا بخوری؟

-نه میلی ندارم

نفس -بمیرم خیلی ازیتت کردم دو ماهه

خسته شدی ؟

-نه بابا خوبم

ماهان -خواهری چرا انقد قرمز شدی؟

-چیزی نیست

ماهان-میکا گفتم بگو

-عمه صدام کرد بورد به یکی از

فامیلای نفس نشونم داد گفت این

عروسمه

نفس -کدوم فامیل؟

-فکر کنم صادقی بود اسمش

نفس -ماهان پسر عموم رهامو میگه خاستگار

سمجه میکا عمت چرا این جوری گفت؟

ماهان-نمیدونم چرا داره با ابروی خواهرم

بازی میکنه بخاطر یه تیکه کاغذ

ماهان -مامان مامان؟

مامان-چیه ماهان چرا داد میزنی؟

ماهان-این عمه چرا راه افتاده تو فامیلای

نفس میکارو نشون میده عروسم عروسم

میکنه به بابا بگو بره بگه خودشو
جمع کنه وگر نه خوش حاله
مامان-زشته ماهان داد نزن میشنوه
ماهان-منم بلند میگم بشنوه
مامان-بسه دیگه پاشید برید سر جاتون
مهمونی ادامه داره میکا بابات گفت
دیجی گفته بعدشام دومین اهنگ میزنه
پورو آماده شو

-چشم

دویدم سمت رخت کنو کمر بند ر*ق*ص عربیمو
با پابندام بستمش
منتظر موندم تا صدام کنن بعد
چنددقیقه گفتن

دیجی-وحالا ر*ق*ص سفارشی و سوپرایزی
خواهر دوماد تقدیم میکنن ر*ق*ص عربیو
به برادرشون و عروس خانوم گلگون لطفنا
میدون ر*ق*صو خالی کنید
همه رفتن کنار و چراغا خاموش شد
دویدم وسط وایستادم ژست شروعو
گرفتم خدایا کمکم کن پنج ماه تمرین جواب بده
اهنگ شروع شدو من با پام ضرب زدم

که صدای کمرم بلند شود و بعد چراغ پیست
روشن شد باریتم اهنگ چند بار به چپ راست
ضربه زدمو بعد شروع کردم لرزوندن همه دست
میزدن همین جوری ادامه دادم حرکت سینه
حرکت پلو حرکت باستن و در اخر چندین
چرخش حرکت رو به پوشتو پرت کردن افتادن
نفسم بالا نمیومد همه تشویقم میکردن
قفسه سینم میسوخت بدنم خیس خیس
بود قلب خیلی بد میزد بلند شدمو از همه سمت
تعظیم کردم راه افتادم سمت رخت کن
حالم اصلا خوب نبود

راستین-فوق الاده بود خیلی عالی ر*ق*صیدی
-مم.....ن.و

چنتا سلفه زدمو افتادم رو زمین نمیتونستم
نفس بکشم راستین دوید طرفم
راستین-میکا میکا خوبی چت شد یه هوایی
عزیزم خوبی؟

(راستین)

بعد ر*ق*ص میکا که عالی بود رفتم
پشت سرش که بهش تبریک بگم و

باهاش حرف بز نم میخواستم بهش بگم دوشش

دارمو عاشقش شدم

-- فوق الادّه بود خیلی عالی ر*ق* صیدی

میکا- مم.....ن.و

و بعد یه دفعه افتاد زمین خیلی ترسیدم

-میکا میکا خوبی چت شد یه هویی عزیزم خوبی؟

بازور گفت

میکا- نمی....ت.و....نم....ن...نفس.....بکشم

-باشه باشه اروم باش نترس به من نگاه کن

به سینه من نگاه کن چه جور ی نفس میکشم

سعی کن خودتو هماهنگ کنی باهام

انگشت اشارمو گذاشتم تو گودی گلوشو اروم

فشار دادم موقه نفس خس خس میکرد

-تو آسم داری؟

میکا-ا...اره....ک.....کم....خ....خفیف

-باشه باشه اروم باش زیادی فشار آوردی

رفتم از پشت بغلش کردم در گوشش گفتم

-با من هماهنگ نفس بکش اروم و عمیق

اروم و عمیق نمیدونم این تپش قلب منه

به این محکمی یا مال اونه اونم دوسم داره

خدایا

(میکا)

بعد چند لحظه خوب شدم اما آگه زیاد
نفس عمیق میکشیم سلفم میگرفت
صدای قلبشو احساس میکنم اما نه به اندازه
محکمی مال خودم یعنی اونم دو سم داره
یا دچار ش*ه*و*ت شده بخاطر نزدیکی
اروم ولم کردو اومد جلو روم
راستین-بهتری؟

-اره ممنون

راستین-راستش میخواستم ازت یه چیزی

پپرسم

-پپرس

راستین-تو...توهم مثل من یعنی احساس منو
مامان-میکا!!!؟

-بعله مامان اومدم فعلا خداافظ میبینمت

دویدم سمت مامانینا یعنی چی میخواست

بگه مثل تو چی راستین چی

-بعله مامان

مامان-عروس دوماد میخوان ر*ق*ص دونفره

اخرشونو کنن بیا شاباشاشونو جمع کن

-باشه

نفسو ماهان رفتن وسط زوجی ر*ق*صیدن
اهنگ دوم سبدو دادم مامان گوشه ماهانو
گرفتمو فیلم برداری کردم زوجای دیگه

هم رفتن وسط

.بیخشید سلام

به سمت پسر قد بلندو خوش اندامی برگشتم
چقد برام اشناست موهای خورمایی چشای
عسلی تیره پوست سبزه صورت کشیده ملوس
کت شلوار سفید بلیز ابی کم رنگ

-سلام بفرماید

.نشناختیم میکا خانوم منم مرساد؟

اووم مرساد مرسادمرساد کی بود

اه یادم نمیداد گیج نگاش کردم که گفت

مرساد-دستت درد نکنه دیگه دختر دایی

دیگه پسر عمتمو نمیشناسی؟

اعمع ماما این پسرعمه ی منه همون که

عمه منوزنش کرده

-وای سلام بیخشید نشناختمت اخه من

من آخرین بار ...

مرساد-اره اخيرين بار 15سال پيش همو ديديم
بزرگ شدي خوش گل شديو خانم
-مرسي نظر لطفته توهم خوب شدي
مرساد-اي وروجک يعني بد بودم اول
خنديدم گفتم
-نه

مرساد-ديگه عوضش نکن حرف اول هميشه از
دل مياد خوب حالا به اين اقاي خوب
افتخار يه ر*ق*ص دو نفره ميديد
مردد نگاش کردم دستش تو هوا مونده بود
يه لبخند زدمو دستشو گرفتم
رفتيم وسط
(راستين)

رفتم پيش پسرا گرم حرف شدم
توي اهنگ دوم همراه عروس دواماد
زوجاي ديگه هم رفتن وسط پسراهم
با نامزداشون رفتن وسط داشتم نگاهشون
میکردم که چشمم خورد به ميکا
خوشک شدم قلب وايستاد از يه طرف
اون صحنه از يه طرف اون چيزايي که

میشنیدم

خانم اول- ماشالله ماشالله یلدا خانوم
نگاه پسترو عروست چه بهم میان خدا حفظشون
کنه عروسیشون کیه؟

خانم دوم- هنوز که دختره ناز میکنه اما قولشو
از داداشم گرفتم مال خودمونه به احتمال زیاد
عید سال بعد عروسیشون باشه دعوت میکنم
حتما بیاید قد.....

دیگه بقیه حرفاشو نمیشنیدم
فقط عشقمو تو بغل یه پسر دیگه میدیدم
که داره میر*ق*صه*میخنده
چرا باهام بازی کردی لعنتی چرا؟
دیگه تاقت موندن نداشتم رفتم پیش
ماهانو خدافظی کردم زدم بیرون به
مامانینا هم گفتم مشکلی تو باشگاه پیش اومد
(میکا)

اون شبم تموم شدو گذشت نظرم
کامل نسبت به مرصاد تعقیر کرد اون مثل عمه
نیست اون شب کلی منو خندوندو وسیعت
نامه رو مسخره کرد البته گفت که به دور از
وسیعت نامه دوست داره ادامه زندگیش

بامن باشه من همسرش شم که من
گفتم من قصد ازدواج ندارم منتفی شد
نمیدونم اون شب چرا هرچی دنبال
راستین گشتم که بقیه حرفشو بپرسم
نبود کجا رفته بود یه دفعه بعد رفتنش
بی حال شدم همش فکرم دنبالش بود
الانم دوماه که سخت دارم برای پایان نامم
کار میکنم خرداد باید تحویل بدم راحت شم
اوف بلخره تموم شد راحت شدم از درس
از دانشگاه اومدم بیرون خوب حالا چی
کار کنم بزار زنگ بزنم به بچه ها ببینم
کجان بریم بیرون شماره تمنا رو گرفتم
تمنا-الو بعله

-سلام عنخشم خوفی حالت خوفه اقات

خوفه؟

تمنا-به میکا خانم بی وفا چه عجب بعد
سه ماه یاد ما کردی بی وفا از اون موقه
که واسه پایان نامه از خوابگاه ها رفتیم
خونه خودمون دیگه پیدات نشد؟ منم
خوبم اقامم خوبه شما چه خبر پایان

نامتو دادی؟

-اووه چه خبر چقد گله خوب شما
هم مارو تحویل نمیگیری همش با اون
سه تا کاراتونو کردین تازه به خاطر
اقاهاتون از من زود تر تموم کردین
تحویل دادید تازشم بی معرفتا چهار
تایی عروسی گرفتین هیچ تازه رفتید
یه اپارتمان پنج واحده گرفتین همتون
باهم باشید بعله تحویل دادم الان از
دانشگاه در اومدم

تمنا- اوخی عزیزم تنها موندی خوب به
من چه تو هم شورر کن بیا با ما عروسی
بگیر تازه یه واحدم که خالیه این بالا البته
واسه این راستین خوشملمست اما تو شوررتو
کن ما میدیمش به تو حالا کجایی؟

-نه خیرم من شورر نمیکنم گولم نزن
الان دارم میرم خونه شماها کجاین؟
تمنا- داریم با دخترا میریم خرید عروسی
میای؟

-چرا که نه منتها خرمو بابام اجاره کرده
واسه همسایه نمیتونم با پای خودم

زود تر از دو قرن دیگه برسم پیشتون
تمنا- خخ خیلی خری دختر کدوم
خیابونی الان داریم میایم دنبالت؟
-خیابون.....

تمنا- باشه اومدیم بای تا های
-بای تا های

بعد یه ربع یه ماشین بنز کوپه زرد
جلو پام تورمز کرد شیشه هاش
دودی بود محل نذاشتم حتما
مزاحمه رومو اون ور کردم
راه افتادم ماشین هی بوق میزد
-اه چته روانی؟

راستین- خانم خانوما افتخار میدیدن؟
اه این که راسی خودمونه این این جا
چی کار میکنه مگه قرار نبود دخترا
بیان دنبالم

-سلام خوبی چه خبرا این جا چی کار
میکنی؟

راستین- سلام خوشگل خانم اومدم دنبال
عشقم تو چی؟

یه دفعه قلب وایستاد عشقش راستین

عاشق شده عاشق کی؟

-اهاان چه خوب منم اینجا منتظر دخترام

میخوایم بریم خرید خوش حال شدم دیدمت

دیگه وقتتو نمیگیر بهتره بری

اوادم برم که بوق زد

-بعله

راستین-کجا پیر بالا خانم خوشگه دیرمون شد

باچشای گرد شده گفتم

-چی بامنی مگه دنبال عشقت نیومدی؟

راستین-شوخی کردم بابا اوادم دنبال

تو دخترا فرستادم زود باش پیر بالا

سوار ماشین شدم داخلش مشکی نارجی

بود موندم تبریک بگم یانه اخه میترسیدم

دوباره بگه جدید نیست اصلا این چنتا

ماشین داره

-این ماشین مال خودته؟

راستین-اره خوشت میاد؟

-اره خیلی قشنگه جدیده مبارکه؟

راستین-اره مرسی ممنون قابل نداره؟

-مرسی ممنون

راستین-راستی چرا یه ماشین برای خودت
نمیگیری؟ آگه بخوای من اشنا دارما یعنی
بابای مهیار ماهیار یه نمایشگاه نانا داره
من ماشینامو از اونجا میگیرم
-فعلا بوجه ندارم بعدا شاید گرفتم ممنون
راستین-ای خسیس بودجه نیست یا
زورت میاد؟

-نه جدی پول ندارم فعلا
راستین-باشه هر جور راحتی هر وقت خاستی
بگو باهات پیام راهنمایت کنم
-راستی بیچه ها کجان چرا نیومدن دنبالم؟
راستین-اونا پاساژ....من نزدیک بودم
داشتم میرفتم پیششون گفتم دنبال توهم
میام پایان نامه رو دادی؟

-اره بابا راحت شدم بلخره
راستین-خدارو شکر به سلامتی ایشالا
که قبولت کنن
بعد 5دقیقه رسیدیم پیاده شدمو
بغل هم وارد پاساژ شدیم دخترارو

که دیدم باجیق همه شونو بغل کردم
-ای عوضیا دلم براتون یه زره شده بود
عروس خانوماچه خیرا خوش میگذره
بدون من؟

نیکا-وای میکا باورم نمیشه انقد دل تنگت
شده باشم الان که دیدمت احساس میکنم
دوباره خواهرمو پیدا کردم دیونه بدون تو
همه چی یه چیزش کمه
ارام-اره به خدا راست میگه منم همین طور
من اون قدر که برای مامانم قرار دل تنگ
بشم ناراحت نیستم به اندازه ای که برای تو میشم
نیاز-حالت خوبه خواهری چه خبرا
همه چی طبق روال هست ماهان مامان
بابات خودت؟

تمنا-میکا خواهری کاش توهم یکی بود
باهاش مزدوج میشدی عروسیمون باهم بود
دیگه همه چی تکمیل میشد

همشون سر تکون دادنو دمع شدن
-ای باباچه خبره پشت هم ردیف میکنین
جواب نمییخواین نیکا جون منم حسم مثل
تو اما خیلی بیشتره عزیز دلم آرام جان

اون ور دنیا نیستی که خیالت راحت
من هر روز ناهار و شام خونه یکیتون
تلب میشم احساس دل تنگی نکنین
نیاز جون من خوبم ماهان عالی و خوش
بخت مامان باباهم میسازن میسوزونن
همه چیم قابل تحمله تمنا خانم شما
به فکر خودت باش خواهری که شورر
کردی منو ول کردی اگه نمیتونستی بیای
دنبالم میگفتی ماشین میگرفتم چرا اقا
راستینو تو زحمت انداختی؟
همشون هم زمان بلند گفتن ایشش
بعد همه زدیم زیر خنده
راستین- زحمت نه رحمت خوب بچه ها
چیا موند بگیریم؟
الیاس- همه چی تکمیله گرفتیم فقط مونده
لباس عروسا لباس دوماد وسایل سفره
عقد بعدم باید بریم شروع به چیدن خونه
چیزی نموند تا سه روز دیگه
مهیار- خوب اول بریم لباس دوماد
چون کارای خانوما طول میکشه

باهم رفتیم طبقه دوم پاساژ تو
بزرگ ترین مغازه کت شلوار فروشی
بین لباسا میگشتیمو هر کی یه نظری میداد
-بیچه ها اجازه هست منم نظر بدم؟
اروین-این چه حرفیه ابجی کوچیکه اصلا
من میخوام برای منو تو انتخاب کنی
ماهیار-راست میگه برا منم تو انتخاب کن
الیاس مهیارم همینو گفتن
-نه نه من فقط خواستم یه پیشنهاد بدم
همین حق انتخاب با زنا تونه نه من
نیکا-میکاما دختر اهام میخوایم تو برامون
لباس انتخاب کنی خوش سلیقه هم که هستی
برا پسرارم انتخاب کن ما مشکلی نداریم
-نه این چه حرفیه این روزا فقط برای
شماست که از تک تک لحظه هاش لذت ببرید
من فقط خواستم یه پیشنهاد بدم همین
راستین-ای بابا دختر چقد ناز میکنی
تارف نداریم که میگن انتخاب کن بگو باشه
-باشه من انتخابمو میگم پیشنهادم میدم
اما اگه خوشتون نیومد رد کنید حتما
همه قبول کردن

- شما یه شب استثنایی دارید گفتم لباسا هم
استثنا و سوپرایزی باشه همتون ست هم
یه شکل باشین قشنگ میشه انتخاب منم
اونه

وبه گوشه سالن ردیف بالا اولین کت اشاره
کردم

کت شلواری سفید مشکی که خیلی زیبا
بود کت مشکی با یقه سر استینای سفید
دکمه های مشکی و شلوار سفید
الیاس- من که از این خوشم اومد سفید
مشکی ترکیب قشنگی شده فقط پیرهنشو
انتخاب کن

بقیه هم از همون برداشتن
با دخترا رفتیم سمت فروشنده
- ببخشید اقا یه پیرهن سفید با یقه مشکی
سر استینای مشکی دارین یا یه چیز تو
این مایه ها؟

فروشنده- بعله میدونم چی میخواین این
چه طوره؟

فوق الاده بود همون طور که میخواستم

به اضافه نگین هایی که روی قسمت
پارچه مشکیش بودو مثل شب پر ستاره
بود

ارام-عالیه از همین چهارتا بدین لطفا
پسرا رفتن پروو کنن
نیاز-خیلی خوش سلیقه ای توله من
که فکر میکنم اروین تو اون کت شلوار فوق
الاده شه بخاطر چهار شونه ایش
نیکا-اره به همشون میاد همشون هیکل
ورزش کاری دارن کت شلواره هم شیکه
همین طور که دخترا حرف میزدن
چشم خورد به راستین که کلافه بین تعداد
کت شلوار های زیاد می گشت اروم رفتم
سمتش

-کمک میخوای؟

راستین-اره بد جور گیر کردم بین این دو تا
دوتا کت شلواری که نشونم دادو نگاه
کردم یکیش سرتا پا کلی سفید بود
اون یکی پارچه براق مشکلی داشت با
خطای سبز و ابی ریز عمودی داشت
-به نظر من این مشکیه برای عروسی

بیچه ها بهتره اون سفید برای
تک شب زندگیت خوبه روزی که به نیمه
گم شدت میرسی البته نظر من اینه
راستین- نه خوبه همین ممنون برا کمکت
میشه من برم پروو تو یه پیرهنم به سلیقت
بیاری؟

-البته تو بورو

دوباره رفتم سمت فروشنده گفتم

-ببخشید یه پیرهن سبز ابی بهم میدی

با سایز لارج؟

فروشنده- این خوبه؟

-اره بدینش

داشتم میرفتم سمت اتاق پروو که

چشم خورد به جلیقه مشکی براق

ست کته

-ببخشید میشه اونم بدید

جلیقه رو هم گرفتمو رفتم سمت در

درزدم

راستین- بعله

-منم پیرهن اوردم

درو نیمه باز کردو دستشو آورد جلو
جلیقه و پیرهنو دادم دستشو
رفتم سمت بچه ها که پسرارو نگاه
میکردن تو لباسا
-خیلی خوش تیپ شدین داداشا
اروین- ای شیطون تو از ما تعریف نکنی
کی بکنه اخه
همه خندیدنو پسرارو رفتن لباسارو در بیارن
رفتم سمت اتاقک راستینو در زدم
راستین- بعله
-راستین منم پوشیدی میتونم بینمت؟
درو بازکرد
وای خداچه معرکه شده کت تو تنش کیپ
شده فوق الاداه

بهش میومدیه چرخ زد
راستین- چه طورم؟
-عالی خیلی بهت میاد
راستین- اهای دختر چشاتو درویش کن قورتم
دادیاتموم شدم
-نترس تموم نمیشی خیلی زیادی

امدم برم که صدام زد

-بعله

راستین - حالا چرا قهر میکنی و ایستا

اینو ببین

و بعد دکمه کتو باز کرد و درش آورد

با جلیقه مهشر شده بود خیلی به شونه های

پهنش بازو های کلفتش میومد

یه دفه راستین دستشو گرفت جلو صورتشو گفت

راستین - اخ اخ چشم در او مد

دویدم سمتش

-چی شد راستین خوبی راستین تو رو خدا نگام

کن سرتو بگیر بالا

سرشو گرفت بالا زل زد تو چشمو گفت

راستین - تو داری با من چی کار میکنی

دختر برق اون چشات منو کور کرد یعنی

انقد خوشگل شدم والان این چشهای فشنگت

نگران منه

ازش دور شدم قلبم با تموم قدرت میکوبید

-من... من میرم دیر شد لباساتو در بیارو بیا

ورفتم سمت بچه ها که داشتن حساب میکردن

راستینم اومدو رفتیم سمت مغاز لباس عروس
ارام- واییی خدا باورم نمیشه من میخوام اینارو
پوشم ای جون من دیگه طاقت ندارم همش
خیلی قشنگه

ماهیار- خانومی تو تو این لباسا فوق الادیه میشی
-دختر اونا رو نگاه کنین

و به چهار تا لباس یه شکل با رنگای متفاوت
اشاره کردم لباس پفی دکلمته که روی سینه هاشون
به صورت مار پیچ تا پایین دامن منجق دوزی شده
بود تو دوسه ردیف و توری بلند پور منجقی داشت
دختر حمله کردن سمت لباسا که پسرا
خندیدن دختر هر کدوم یه رنگشو بر
داشتنو با کمک اقا هاشون رفتن پوشن

رفتم سمت وسایل سفره عقد

یه سریو انتخاب کردم

-ببخشید خانم یه لحظه میاین

فروشنده- بعله بفرماید؟

-اون سفره طلایی و اون کاسه های نقره ای

اون کله قندای تور سفید با روبان صورتی کم

رنگه اون سنگای اکلیلی صورتی ابی نقره ای

طلایی و اون صدفهای ریز و اون قلبای شیشه ای

ریز قرمز میخوام

فروشنده- الان براتو آماده میکنم چیز دیگه

نمیخواین؟

- اوم شما ابشار فش فشه منورای رنگی

دارین؟

فروشنده- اره چنتا میخواین؟

راستین- از هر کدوم ده پونزدهتا بدین

- چه خبره پنج تا بسه

راستین- نه بدین استفاده میشه

- باشه

الیاس- میکا دخترا میگن نمیای ببینشون؟

- نه دوست دارم شب عروسی ببینم

الیاس- اوکی ما الان میایم دخترا پسندیدن

تو وسایل سفره رو انتخاب کردی؟

- اره بیاین

الیاس- باشه

داشتم با افسوس ناراحتی به لباس

عروسا نگاه میکردم هیییی خدا

یعنی میشه من یه روز بپوشم پیش عشقم

خوش بخت شم یه اه از ته دل کشیدم

راستین-چی شده چرا اه میکشی؟

-هیچی همین جوری

بیچه ها اومدنو رفتیم سمت اپارتمانا

مبل مان واسایل چویی هر طبقه رو آوردن

خیلی کار بود تو دوروز چهار طبقه رو

میخوان بچینن تصمیم گرفتیم جمعی بریم

واحد به واحد بچینیم زنگ زدم خونه

گفتم شبو پیش دخترا میمونم کمک

مامان با هزار فوش حرف قبول کرد

-اخ من که دیگه NSF شدم از درد

و خستگی یعنی واقعا تموم شد؟

مهیار-اوف اره مثل این که

اروین-من که خیلی گرسنمه دارم میقشم

-داداش لایک داری این دفعه کاملا باهات

موافقم

بقیه هم تاکید کردن که الیاس زنگ زد

برامون پیتزا آوردن از دیروز بکوب

کار کردیم تا سه شب بیدار موندیم

بعد از خستگی هرکی یه ور افتاد

خوابید دوباره صبح با خستگی بلند

شدیمو تا الان که ساعت 11 شبه کار

کردیمو هیچ کی هیچی نخورده
پیتزا رسیدو همه حمله ور شدیم روش
بعد که سیر شدیم من بلند شدم آماده شدم
نیکا- کجا میکا آماده شدی ؟
-میخوام برم خونه دیگه تموم شد مامانم
گفت بیا خونه زود
نیاز دستمو کشید کنارو گفت
نیاز- الاهی بمیرم خیلی ازیتت کردیم
مامانت دیشب خیلی فوشت داد نه؟
-عیبی نداره خواهری فداسرت
نیاز- الان دیروقته خودم زنگ میزنم
رازیش میکنم امشبم بمونی فردا خودم ببرمت
-نه ترو خدا بیخیال میترسم بد دهنی کنه
یه وقت
نیاز- نه بابا همچینم نیست مادره فقط نگرانته میشه
نیاز رفت زنگ زدو منم رفتم پیش بچه ها
نشستم
نیاز- اوکی شد گفت بمونه
-جدی چیزی بهت نگفت که؟
نیاز- نه تازه اجازه پیک نیک فردارم گرفتم

- پیک نیک فردا دیگه چیه؟
ارام- فردا با بچه ها دست جمعی میریم
آخرین پیک نیک مجردی جاده چالوس
عنخس حال

- ای دون ای دون دوشت دالم
اروین- ای فدات شه بابایی با اون
زبون شیرینت دوست داری؟
- اله کیلی دوشت دالم باباعی ژوون
راستین- جون بایی دخترکم؟
- باباعی من اجوجه لپاچک تولچک هم
دوشت دالم بلام میگیلی؟
راستین- اره بابایی دیگه چی دوست
داری برات بگیرم خوشگل بابا؟
- اوم دیجه علوسک توپ
راستین- باشه بابایی میخرم برات حالا
بیا یه ماچ کن بابارو
- بیشین بینیم باو بچه پرو
همه زدن زیرخنده

ماهیار- بچه ها بیاین به بازی کنیم
مهیار- اره بیاین پانتومیم یکم بخندیم
بچه ها با همسرشون منم با راستین افتادم

اول نیاز برای اروین شروع کرد بهش گفته
بودیم بهش بگه خوک شکم پور
نیازم هی دماقشو میکشید بالا ادای صدای
خوکو در میاورد مورده بودیم از خنده
اروین میگفت مریض شدی چیزی رفته
تو دماغت میخوای دماغتو عمل کنی
بعد کلی زوراروین فهمید
بعد نوبت ماهیار و آرام بود که به ماهیار
گفتیم ادای گوگوشو در بیاره
بدبخت یه ساعت زور زد

هی لباسو غنچه میکرد ارایش میکرد
ادای خواننده در میاورد اخر سر میزد
رو گوشاش آرام میگفت میخوای ارایش
کنم ب*و*س میخوای میخوای بری مهمونی
بخونی صدات گوش کر کنه نمیخوای صدا
بشنوی اخرم نتونست بگه باختن
هین جور ادامه داشت تا این که اخر افتاد
به من بچه ها گفتن بگم دارم عاشقت میشم
رفتم جلوی راستینو با دستم عدد سه رو

نشون دارم

راستين-سه كلمست؟

سرمو تڪون دادم شروع كردم به راه رفتن

راسين-داري ميري جايي؟

سرمو به معني نه تڪون دادم

رفتم سمت كابينتو درشو باز كردمو بستم

راستين-داري درو.....

وسط حرفش دستو پا زدمو اشاره كردم

برگرده عقب

راستين-داري

سرمو تڪون دادم اره

راستين-داري چي خوب؟

اشاره كردم من نه تو

راستين-من دارم

سر تڪون دادم اره

و بعد با دستم يه قلب درست كردمو

گذاشتم رو قلبمو انگشتمو باز بسته كردم

راستين-قلب دارم

سرمو به معني نه تڪون دادم

خيلى بعيد بود اما به زبان اشاره

كرو لال ها اول خودمو بعد اونو نشون دادمو

دوتا انگشتای بین اشاره و کوچیکه رو خابوندمو

نشونش دادم

راستین - با تعجب سر در گمی صدای ضعیف

گفت

راستین - تو عاشق منی؟

سرمو تکون دادم اشاره کردم منو حذف

کنه عاشق نگه داره تورم حذف کنه

راستین - عاشق

تونند توند سرمو تکون دادم

بیچه ها شروع کردن به شمارش معکوس

برای پایان

با التماس نگاهش کردم که سرشماره 3 گفت

راستین - دارم عاشقت میشم

جیق زدمو پریدم بالا

-هوررا گفت گفت ایول راسی جون

و پریدمو گونشوب* و* سیدم از خوش حالی

نمیدونستم چی کار کنم

بعد کمی صحبت همه رفتیم بخوابیم

دختر تو یه اتاق پسرا یکی دیگه

صبح زود از هیجان بلند شدم دخترها هم بیدار

بودن پسرانم مشغول جمع کردن وسایل بودن

فقط راستین نبود

- پس راستین کو؟

اروین- خوابه اقا هر کاری کردیم بلند نشد

- من بیدارش میکنم

رفتم سمت اتاق پسر او اروم درو باز

کردم خودشو توی پتو پیچیده بودو

خواب بود رفتم جلوش نشستمو صورتشو

نگاه کردم چقد ناز خوابیده بود موژه های

بلندش روهم افتاده بودنو بهم گره خورده

بودن لبای خوش فورمشو تو دهنش جمع

کرده بود شبیه اینایی که میخوان جلو

بغض و گریشونو بگیرن قسمت جلوی

موهانش که بلند تر از بغلاش بود خراب

شده بودو شل*خ*ته تو صورتش بود

من خیلی دوست دارم راستین خیلی

اما هیچ وقت جرعت نمیکنم بهت

بگم من از دنیای تو جدام دورم خیلی

دور ازش با دوربین گوشیم یه عکس

گرفتم خوب حالا چه جوری بیدارش کنم

رفتم پشتشو اول اروم یه فوت تو گوشش

کردم که دستشو آورد بالا تکون داد هههه
فکر کرده مگسه یه تیکه از موهامو گرفتمو
کشیدم زیر بینیش که دوباره دستشو
تکون داد جلو دهنش یه ناله ضعیف کرد
ای بابا پاشو دیگه یه تیکه از موشو گرفتم
اروم کشیدم هیچ حرکتی نکرد محکم تر
کشیدم که یه تکون خورد اما بلند نشد
یه فکری به سرم زد دویدم تو اتاق خودمونو
ماژیکو برداشتمو رفتم سمت راستین
ابروهاشو کلفتو پیوسطه کردم بعد براش
ریش سیبیل کلف کشیدم بغل دماغشم یه
خال گونده گذاشتم حالا وقتشه چنتا عکس
گرفتمو بعد اینه رو برداشتمو گرفتم
جایی که وقتی راستین پاشه صورتشو
میبینه بعد یه هوایی یه جیق بلند زدمو گفتم
-ایی کمک دیو دیو کمک
راستین که بلند شد وقتی تو اینه دست
من قیافه ترسناک خودشو دید فکر کرد دیوه
پشت سرشه بلند شود هی جیق میزد مثل دخترا
دوید تو حال رفت سمت بچه ها

که دخترا با دیدنش ترسیدنو جیق زدن
اونم از جیق اونا دوباره جیق زدو دوید
سمت پسرا پسرا که فزیه روفهمیده بودن زور
زدن نگهش دارن منم که دلمو گرفته بودمو
گریه خنده میکردم بعد چند لحظه که همه
اروم شدن بقیه هم خندیدن راستین
با تعجب نگامون میکرد بعد یه هو دوید
سمت اینه که من رفتم از ترس تو اتاقمونو
درو قفل کردم راستین بعد کلی دادو غال
رفت اماده شه منم اماده شده اومدم
بیرون پیش همه میخواستیم سوار ماشینا شیم که
الیاس گفت

الیاس - میکا با راستین بیا

-نه ترو خدا نه

اروین -وا چرا خوب ماشینش خالیه تنهاست

بیا دیگه باهاش

-نه بابایی تلو خدا این دیوه منو میخوله

من تازه بچم موخام ژندژی تونم بابایی من

با مامانینا میلیم شما هم با عموها این دیوه بلین

همه خندیدن

با دخترا سوار یه ماشین شدیدم پسرا هم

با ماشین راستین او مدن
صدای ضبته تا اخر زیاد کردیمو میر*ق*صیدم
وسط را پسرا رفتن مغاز که وسایل بخرن ما
و اینستادیمو رفتیم داشتیم برا خودمون
حال میکردیم که یه ماشین با دوتا پسر
ژینگول او مدن بغلمونو هی چرتو پرت
میگفتن

پسره- خانومی جوجه هاتو بخورم.....

- گوه نخور عوضی

- نیاز بز بزل بغل

سریع چاقو زانیمو در اوردمو

پریدم سمت پسر گفتم

- چی واقی کردی دیوس؟

پسره- هون که شنیدی س.ک.س.ی. خودم

- خفه شو حروم زاده

و با پا زدم تو جای حساسش اون

یکی پسره اون حمله کنه سمتم که

دخترای یکی با قفل فرمون و بقیه با چاقو

میوه خوری که تو صندوق بود او مدن جلوم

که پسره عقب عقب رفت که تمنا گفت

تمنا- پسر او مدن

پسر ای لات سریع سوار شدن که برن
راستینینا رسیدن بهمون که پسر پرو
سرشو گرفت بیرون گفت

پسره- چاقال قل بخور تا بهم برسی
و گازشو گرفتو رفت اینو نگفت من
دیونه شدمو پامو کوبیدم که با تمام قدرت
بدوام دنبالش که راستین محکم بغلم
کرد با تمام قدرت تکون میخوردم
که از بغلش در پیام اما خیلی محکم
گرفته بودتم اونا که رفتن جیق زدم
-ولم کن لعنتی ولم کن به من دست نزن
راستین اروم ولم کرد دیونه شده بودم
داشتم منفجر میشدم هی این ور اون
ور میرفتمو موهامو میکشیدمو فش میدادم
زیر لبی دخترا او مدن سمتمو بغلم کردن
اروم نمیشدم باید میزدمش باید
رفتم سمت درخت کنار جاده و هی
بهش مشت میزدم دستام زخم شده بود
راستین او مد جلو دستامو گرفت

-ولم کن ولم کن میخوام بکشمش

راستین -هیش بسه دیگه اروم باش

تموم شد

و کشیدم تو بغلش منم بلند بلند گریه کردم

جیق زدم یکم که گذشت خوب شدمو از

بغلش در او مدم راه افتادیم

به طبیعت چالوس که رسیدیم یه جای

دبش نگه داشتیمو چادور زدیم وسایلو

اماده کردیم راستین داشت اتیش روشن

میگرد که اروم رفتم کنار اتیش نشستمو

پاهامو بغل کردمو زل زدم به اتیش

بعد چند دقیقه راستین کنارم نشست

راستین -خوبی؟

-اره

راستین -چی تو اون اتیش میبینی؟

-خودمو

راستین -خودتو یعنی چی؟

-خودمو چون منم از جنس اتیشم و عاشق

اتیش

راستین -چه جالب منم عاشقم اما عاشق

یه ادم یه دختر که همه چیمو با شیطنتاش
و رفتارای عجیبش گرفته
اشک از چشم جاری شد راستینم عاشق
شده مبارکه عشقم مبارکه
راستین -خیلی دوش دارم خیلی
با تمام ویژگیهایش عاشقشم جونمو فداش
میکنم اما نمیدونه
-من عاشق یه نفرم عاشق یه پسر با تمام
لج بازیاش با محکم بودنش با غرورش با
خورد کردنام با ناراحتیش با خنده هاش
با همه چیز اما اون نمیدونه
نمیدونم من تصور کردم یا چشای راستین
غمگین شود
رفت سمت اتیشو کبابارو آماده کرد
رفتم پیش بچه ها نشستم با الیاس
اروین و مهیار حکم بازی کردم بعد کلی
کوری خوندنو شیطنتو تحدید منو مهیار
بوردیمو قرار شد الیاس و اروین برامون
تکنو بر*ق*صن بعد ناهار
میخواستیم وسطی بازی کنیم اروین
راستین سر گروه شدن

اروین نیاز نیکا ماهیارو ارامو کشید
راستینم منو تمنا الیاس مهیارو کشید
بازی شروع شود من گوشه وایساده بودمو
همش فرار میکردم اما چون گنده بودم هی
میخوردم راستینم گل میگرفت منو
دوباره میاورد تو تا این که هممونو زدن
راستین موند سر عدد 6 راستین خوردو
نوبت اونا شد منو راستین روبه روی
هم بودیمو همه رو به رگ بار بسته بودیم
اما این اروین بیشور عین فر فره بود
آخر سر با پر تاب ناگهانی من تو 10 شماره
خورد حیق بلندی زدمو دویدم سمت راستینو
دستامونو کوبیدیم به هم دور اخر بودو ما
وسط شرط کرده بودیم هر گروهی باخت
باید بیرتمون شهر بازیو شام افتادیم
وسطو بچه ها محکم میزدن و رحم
نمیکردن اولین نفر رفتم بیرون لبو لوچمو
اویزون کردم اه بد شانس بعد من مهیار خورد
بعد سه دور تمنا و دو دور بعد راستین یه
گل گرفتو منو آورد تو چهار دور بعد

الیاس رفت بعد همین جوری داشتیم
فرار میکردیم 8 دور حواس راستین
بخاطر زنگ گوشیش پرت شدو خورد
قلبم داشت توند میزد خدایا کمکم کن
بچه ها تشویقم میکردن میکا زرنگ
باش اونا تورو دست کم گرفتن
توپ ها با سرعت بالا از یه میلی متریم
رد میشدن بچه ها حرصی شده بودن
اخیرین توپ بود قلبم توند میزد که اروین
محکم شوت کرد که با تمام توان پریدم بالا
توپ از بین پاهام رد شد
-هوررا ما بردیم ما بردیم
هورا

راستین دوید او مد بغلم کردو شروع کرد به
چرخوندنم
راستین-افرین افرین خوشگلم افرین عزیزم
خیلی خوب بود عالی بود تو تونستی عشقم تو
عالی بودی
همین جور داشتم میخندیدم که با شنیدن
این حرفش خنده رو لبم خشک شد
اروین اروم وایستادو پیشونیمو عمیق ب*و*سید

راستین - خیلی خوب بود خانومی
چشاش برق میزد خوش حالی ازش میباید
چالای گونش معلوم شده بود یه دفعه
پریدمو چال گونشوب* و* سیدمو در رفتمو
از ته قلبم خندیدم عشقش منم منم خدایا
شکرت

بابچه ها سوار ماشینا شدیم رفتیم سمت
شهر بازی ارم

وقتی از ماشین پیاده شدیم
چشم خورد به یه دختر پسر که داشتن
متور سواری میکردن با حسرت
به اونا نگاه میکردم که راستین
گفت

راستین - چه با حسرت نگاه میکنی دلت میخواد سوارشی
-اره خیلی

راستین - باشه واستا یه دقیقه
رفت سمت پسره و یه چیزی
بهش گفتو یه چیز بهش داد
متورو ازش گرفت اومد سمتم
راستین - پیر بالا خانومی

- شوخی میکنی دیگه نه ؟
راستین - چه شوخی مگه نمیخواستی
سوارشی زود باش پیر بالا
با زوق سوار متور شدم
راستین - کمرمو بگیر نیوفتی
- نه خودمو نگه میدارم
راستین - باز لج کردی که دختر میفتیا
- نه نمیفتم بورو
اول اروم میرفت اما یه دفعه یکم
سرعت گرفت بعد یه نیش تر مز
زد که از ترس محکم بغلش کردم
صدای خندش بلند شد
راستین - حالا خوب شد باید از
اول میگرفتی
بد گازشو گرفتم با سرعت تو
خیابونا دور دور کردیم سمو گذاشتم
رو کمرش با ارامش لذت بردم
بعد رفتیم بیش بچه ها بازوق گفتم
و میله هارو محکم چسبیده کاملاً
معلوم بود از ارتفاع میترسه اما

نخواستم به روش بیارم گفتم

-راستین من یکم سردهمه میشه بیام

بغل تو بشینم

راستین-نه نه ممکنه این ور سنگین

شه بیفتیم

پسره پرو رسمن گفت سنگینم اما

بیخیال گ*ن*ا*ه*داره باید اروم بش کنم

-ترس چیزی نمیشه اینا محکم اروم میام

و سریع بلند شدمو نشستم پیشش

اول اتافک یه تکون کوچیک خوردو

بعد ارم شد

-راستین منو نگاه کن

با ترس منو نگاه کرد

-اون دستتو....یعنی میشه بغلم کنی

اروم یه دستشو انداخت دورکمرمو

گرفتمم باید حواسشو پرت میکردم

-هی راستین اونجارو ببین اون چراغا

مال اون خونه ها هست خدا میدون

چنتا ادم توشه چه جوری زندگی میکنن

منم ارزو دارم بین اون خونه ها یه خونه

حتی کوچیک داشته باشم توش با عشقم
زندگی کنم با شوهرم شوهر ایندم
اقام خسته از سر کار بیادو من کتشو
بگیرم براش غذای خوش مزه وگرم بزارم
بخدونمش براش از روزم بگمو از
روزش بپرسم بعد ها با بچه هامون
بازی کنیم بخندیم شاد باشیم برای
بچه هامون شادی به ارمغان بیاریم
و بعد یه اه بلند کشیدمو به
جلو نگاه کردم که احساس کردم
راستین سرشو گذاشته رو سرم
سرمو بلند کردمو بهش نگاه کردم
اروم بود عین من به اون چراغ های
خونه ها زل زده بود خودمو فشار دادم تو
بغلشو سرمو گذاشتم رو سینشو اونم
گذاشت سرشو رو سرم بعد چند دور
پیاده شدیم
رفتیم کشتی تو بقیه وسایل راستین
کم تر میترسیدو همش دست منو
محکم گرفته بودو موقه ترس فشار
خفیفی میداد

-همین که گفتم من سوار می شوم

شما میخواین نیاین؟

نیاز-چرا لج میکنی خواهر من خطر داره

تنهایی هیشکی نمیخواد اونو سوار شه

-نه من میرم شما نیاین

ورفتم سمت وسیله همون ترسناکه که

نیاز نشون داده بود هیش کدومشون

نیومدن با بلیط منتظر بودم سوار شم

که یکی دستمو گرفت برگشتم داد

بزنم که دوتا چش سبز ابی دیدم

-تو این جا چی کار میکنی راستین؟

راستین-میخوام سوار شم

-چی؟؟؟؟ نه نه تو نیا تو اخه نه همیشه

بورو اصلا میخوام تنها سوار شم

راستین-نگران من نباش باتو که

باشم از هیچ چیز نمیترسم

-نه من بخاطر تو نمیگم میدونی

اخره اصلا خودم پشیمون شدم میخوام

برگردم

اومدم برم پیش بچه ها که دستمو گرفت

راستین-میکا من میخوام سوار شم
میخوای منو تنها بزاری؟
تو چشاش زل زدم
-باتو هر جا میام حتی جهنم
دستمو گرفت رفتیم سوار شدیم
کلی کمر بندبستن بعدم حفاظ
اورد پایین دستای همو گرفته بودیم
-وای راستین چرا انقدر دستات سرده
خوبی تورو خدا بیا پیاده بشیم
راستین-خوبم خوبم چیزی نیست
نترس روبه روتو نگاه کن لذت ببر
خیلی تر سیده بودم خدایا چیزیش نشه
غلط کردم دستگاه روشن شود و شروع
کرد به چرخش چشم جلو بود و یووووو
جیق میکشیدم دوراخر بود که احساس
کردم راستین خیلی غیر عادی یخ
کرده برگشتم نگاش کردم دیدم چشاشو
بسته دستگاه و ایستاد
-هی راستین چشاتو باز کن تموم شد
میخوایم پیاده بشیم
اما اون حرکتی نکرد حفاظمو باز کردم

مال راستینم باز کردم تکونش دادم

-اقا راستین پاشو بریم تموم شد

راستین راستین با تواما اصلا شوخی

بامزه ای نیست

-راستین راستین تورو خدا پاشو کمک اقا

کمک تورو خدا راستین پاشو پاشو راستین

دیونه شده بودم جیقای هیستریک میکشیدم

چند نفر دویدن اومدن پیادم کردند راستینم

اوردن بیرون از دستگاه نمیزاشتن

نزدیکش شم

مرده-خانوم اروم باشید چیزی نیست

شوهرتون ناراحتی قلبی دارن؟

-نه نمیدونم تا الان که نداشت؟

مرده-یکم اروم باشید تمرکز کنید متمنن؟

-یه لحظه وایستید

زنگ زدم به اروین

-الو الو

گریه نمیزاشت حرف بزدم

اروین-الو میکا الو چی شده چراگریه

میکنی الو...

-اروینتورو....توروخدا بیا.....راستین

وزدم زیر گریه مرده گوشیمو گرفتمو

با اروین حرف زد رفتم بغل راستین

زانو زدم

-اقایی راستینم تروخدا پاشو راستین

غلط کردم گوه خوردم تروخدا پاشو

عشقم پاشو به خدا دیگه ازیتت نمیکنم

عزیز دلم الاهی فدات شم همش تخسیر

من خره تو این جوروی شدی راستینم

اقایی پاشو تروخدا راستین راستینم

مرده-ای بابا خانوم باز افتادی روش

که بیا عقب الان گروه امدادمون میان

خانم بیاین کمک اینو بکشین عقب

مردم دورمون جمع شده بودن من

زجه میزدمو راستینو صدا میزدم

زنه زور زد منو بکشه عقب اما زورش

نمیرسید چند نفر با کیف کمک های اولیه

اومدن دور راستینو قلبشو فشار میدادنو

نفس مصنوعی میدادن بچه ها بلخره

اومدن پسرا رفتن سمت راستینو

دخترها منو کشیدن عقب جیق زدم

-ولم کنین راستین راستین
پاشووو پاشوو لعنتی
تو حق نداری بری پاشوو
بعد با یه شک راستین چشاشو باز
کرد بلندش کردن بردن تو یه کانتینر
بهش سرم وصل کردن بچه ها پیشش
بودن منم بیرون کانتینر نشسته بودمو
گریه میکردم بعد نیم ساعت حال راستین
خوب شد منو که رو زمین دید دارم
گریه میکنم اومد نزدیکمو بلندم کرد
راستین-چته خانومی چرا انقد گریه
میکنی نمودم که زندم این اشکات
واسه منه
هولش دادم عقبو سرش داد زدم
-خفه شو لعنتی من که گفتم نمیخواه
سوارشیم

-همش تقصیر منه خره اصلا
چرا بهم نگفته بودی مشکل
قلبی داری هاا جواب بده؟؟؟

مشتامو میزدم توسینشو باگریه دادحرف میزدم

-جواب بده لعنتی آگه چیزیت میشد

من چی کار میکردم هاچی کار میکردم

بدون تو تو لعنتی مگه نمیدونی من تورو...

بقیه حرفمو نگفتم زدم زیر گریه

دستامو گرفتمو کشیدم تو بغلش

راستین-هیشش اروم

اروم باش چیزی نیست من این جام

پیشتم نزدیکتم بینم اروم باش

تموم شد عزیزم تموم شد

با تموم وجودم بوش میکردم

خدایا چرا چرا عاشق شدم عاشق

این این دنیاش کاملاً از من جداست

با یه لنگه چرخ ماشینش میتونه کل

زندگی مارو بخره من تو زندگیش

جایی ندارم باید ازش دورشم دور

از بغل راستین او مدم بیرونو گفتم

-من میخوام برم خونه

اروین-کجا ابجی تازه میخوایم بریم

شامو بستنی؟

-نه من میخوام برم خونه الان شما

باشین من میرم
راستین - من میرسونمت
- نه خودم میرم
راستین - گفتم میرسونمت
لحنش دستوری بود با بچه ها
خدافظی کردم و قرار شد فردا
برم ارایشگاه با دخترا نشستم
تو ماشینو راه افتادیم دلم نمیخواست
راستین خونمونو ببینه اما الان ببینه
ازم سرد و دور میشه منم اینو میخوام
راستین - خونتون کجاست؟
- جاده ساوه اسلامشهر گلستان.....
راستین - چیبی جاده ساوه اونجا که...
میدونی منظورم اینه که پاین شهر
مگه شما پول دار نیستید؟
- نه من یه بچه پاین شهرمو بابام
مسافر کشه من همینمو بس
دیگه حرفی نزدیم جفتمون رفتیم
تو فکر بعد یه ساعت رسیدیمو من
پیاده شدم

-ممنون که رسوندیدم بابات اون اتفاقم....

راستین-مهم نیست تخسیر تو نبود
من ازت ممنونم بهترین شب زندگیم
بود بخاطر تو

پوز خندی زدمو خدافظی کردم
رفتم تو دیگه تموم شد ازم سرد میشه
(راستین)

به در بسته خونشون نگاه کردم
عجب شبی بود فک نمیکردم
میکا همچین جایی زندگی کنه
اوادم راه بیفتم که یکی زد
به پنجره پنجره رو کشیدم پایین
-بعله

مرد-سلام ببخشید میشه یه لحظه
وقتتونو بگیرم

-بعله ببخشید شما؟

مرد-من همسایه آقای سلیمی هستم
-بعله بفرماید امرتون؟

مرد-میشه به جا دیگه حرف بزنیم؟
-بعله بفرماید بالا

سوارش کردم و رفتم یه کوچه بالا ترو

پارک کردم

-خوب بفرماید من در خدمتم

مرده-راستش من شمارو دیدم بنظر

ادم درستو خونواده داری میاد شما

دختر آقای سلیمی رو میخواید؟

-فکر نکنم این حرفا به شما ربطی

داشته باشه؟

مرده-بعله درکتون میکنم اما من فقط

میخوام کمکتون کنم شما باید یه

چیزایی راجب این خانواده بدونید

این وظیفه انسانی منه که بگم

این خونواده ادمای خوبی نیستن

همش خونشون دعواست اقا و خانوم

سلیمی میخوان از هم جدا شن تاز پسرشونم

اعتیاد داره شیشه میکشه تازگیا ازدواج

کرده دختره بیچاره سیاه بخت شود

تازه از همه مهم تر دخترشونه خیلی

بد میگرده ارایش زیاد بد حجابی

پسر میاورد جلو درو خدا میدونست

چی کار میکنن تو تاریکی تازه سه

چهار سالم قییش زده بود فکر کنم فرار
کرده بود

عصبانی شدمو سرش داد زدم

-بسهه بسه آقای به اصطلاح محترم

واقعا شما به فکر منید یا بی ابرو کردن

دختر مردم از خودتون حرف در میارید

اون چند سال دانشگاه میرفت خوابگاه

میموند واقعا که لطفا از ماشینم پیاده شید

مرده- اقا شما اشتبا.....

-پیاده شید اقا

مرده- از من گفتن بود

پیاده شدو من گازشو گرفتمو رفتم

میکای من این جوری نیست نه نیست

باید بیرسم شماره الیاسو گرفتم

الیاس- الو کجایی پسر پس؟

-الیاس الیاس بگو که دروغه بگو میکا....

.....

(میکا)

تو اینه به خودم نگاه کردم

ساده اما عالی بودم موهامو بافت

افریقایی زده بود جلوشو شبیه تل شده

بود بقیشمل*خ*ت شلاقی بود داخل چشم
لنز ابی بودو ارایش چشمم مشکلی ابی بود
روژ قررمز پرنگم زده بود برام ناز شم
الاهی خنخ لباسم لباس سبز ابی مشکلی
بود مدل لباسای خورم سلطان خیلی بهم
میود دخترارو نگم که ماه شده بودن
نیکا لباس عروسش همون مدله به رنگه نباتی
بود نیاز کرم بود ارام سفید تمنا صورتی خیلی
کم رنگ تو مایه های سفید ارایشاشونم ست
لباس خیلی قشنگ شده بودن دامادا اومدن
دخترارو دونه دونه شنل پشوندمو بردم دادم
دست دامادش بعد اخر سر خودم وسایل
خودمو دخترارو گذاشتم صندوق ماشین
راستینو راه افتادیم حدسم درست بود
سرد شده بود اصلا تو ماشین حرف نزد
-خیلی خوش تیپو خوش گل شدی
یه نیم نگام کردموی خیلی سرد گفت
راستین-ممنون
بغضم گرفت دیگه هیچی نگفتم خودم
خواستم این جوری شه

-قرارمون سر جاشه

راستین-اراه آماده باش صدات میکنم

از ماشین پیاده شدمو رفتم داخل

باغ انگار لونه مورچه رو خراب کردی

چهار هزارتا ادم تو یه باغ شیش هزار متری

خانواده های بچه ها هر کدوم یه میلیارد

گذاشته بودن برای این مهمونی خیلی

خیلی زیاد بود وحشت کرده بودم

بد جو احساس قریبی میکردم سریع

رفتم سمت اتاقی که سفره عقد پهن

کرده بودم عاقد او مدو شروع کرد به

خوندن ختبه کرد منم پشت بچه ها قند

می سابیدم بعد عقد همه رفتیم تو باغو

مشقول ر*ق*ص شدیم بعد یه ساعت دیجی

گفت

دیجی-خوب اقایون و خانوم ها نوبت

ر*ق*ص عروس ها و دو مادهای گلگونه

چشم گردوندم دنبال راستین

پس چی شد کجاست اه دیدمش

توبغل یه دختره داشت میگفتو میخندید

خدایا چرا احساس میکنم دارم
داقون میشم دارم منفجر میشم
چرا انقدر قلبم درد میکنه
دستیار دیجی او مد پیشم
دستیار-خانم سلیمی؟
-بعله خودمم
دستیار-دیجی گفتن آگه آماده اید تشیف
بیارید؟
-اره بریم
رفتیم رو سکوی مخصوص گیتارمو
گرفتم دستمو رو صندلی نشستم
دیجی-خوب عروس ها و دومادهای
گلمون بیان وسط
برقا خاموش شدو فقط چراغ میدون
ر*ق*ص* روشن بود
صدامو اروم ساف کردم با اشاره
دیجی شروع کردم به حرف زدم
-خانوم ها واقایون مهمان های عزیز
دوستان و اشنایان گرامی عزیز به
جشن خوشی دوست هامون خوش آمدین

امشب برای دوستای من بهترین شب
زندگیشونه من باهاشون خاطره های
زیادی دارم خدا بهم 4 خواهر و 4 برادر
داد درسته از خونم نیستن اما پیوند
بین ما عشق خواهر برادری محبت
دوستای عزیزم برای تلافی تمام
محبت ها و عشقتون میخوام براشون
یه کار ناچیز که ازم بر میاد بکنم میخوام
براشون بزمو بخونم بخاطر صدای بدمم
معصرت میخوام ممنون میشم چند لحظه
تحمل کنید بنده حقیر و ممنون
همه تشویقم کردنو دیجی با اشاره
من شروع کرد هم نوازی با من اهنگ
قشنگ اندیو که برای امشب تمرین
کردم اهنگ اولش رو که زدم با
چشام همه رو از نظر گذروندم
بچه ها وسط داشتن دوتایی تو بغل
هم میر*ق*صیدن فیلم بردار ازشون
فیلم می گرفت چشمم خورد به راستین
زل زدم تو چشاش و شروع کردم به خوندن
. تو نگاهت عشقو دیدم *** تپش قلبو شنیدم

توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
تو کتابا عشقو خوندم *** عکس خورشید و سزوندم
جای خورشید تو کتابا *** نقش چشما تو نشوندم
جای خورشید تو کتابا *** نقش چشما تو نشوندم
توی شب های منو تو **** لب عاشقی بی صدا نیست
توی دنیای منو تو ***** واسه غم ها دیگه جا نیست
تو همون عشقی که ***** با تو بغض کینه ها میمیره
از تو دستای لطیفت ***** مرغ شادی پر میگیره
تو نگاهت عشقو دیدم *** تپش قلبو شنیدم
توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
تو کتابا عشقو خوندم **** عکس خورشید و سزوندم
جای خورشید تو کتابا **** نقش چشما تو نشوندم
جای خورشید تو کتابا *** نقش چشما تو نشوندم
تویه شعری بی نشونه **** نه تب داغ شبونه
خون عشقت توی رگ **** هام که از عاشقی میخونه
بی توتنها خواهش من *** گرمی نوازش من
سررو سینه هات میزارم *** ای همه ی آرامش من
تو نگاهت عشقو دیدم **** تپش قلبو شنیدم
توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم

.توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
.تو کتابا عشقو خوندم ***عکس خورشیدوسزوندم
.جای خورشید تو کتابا*** نقش چشما تو نشوندم
. جای خورشید تو کتابا***نقش چشما تو نشوندم
(اندی)

بغض تو گلوم داشت منفجرم میکرد
اهنگ که تموم شد همه تشویقم کردندو
میگفتن دوباره دوباره اما من حالم اصلا
خوب نبود

-دوستان من معصرت میخوام دیگه
نمیتونم بخونم اما دیجی براتون میخونه
همه هورا کشیدنو ریختن وسط و دیجی
دوباره شروع کرد به نواختن رفتم یه گوشه
واستادم که جمعیت کم بود نشستمو
عشقمو نگاه کردم که تو بغل اون دختره
دارن دوتایی میر*ق*صن* تو کجای این
زندگی که من هرچی میگردم نیستی
عشق من بزار یه دل سیر بینمت
شاید دیگه هیچ وقت نبینمت
خدایا ممنون که عاشقم کردی درسته
کم بود اما واقعا شیرین بود اما کاش

بهم میدادیش واسه همیشه کاش کاش
اهنگ تموم شدو همه رو دعوت کردن
برای شام بی سرو صدا رفتم غذا کشیدمو
خوردم دوباره بسات ر*ق*ص شروع شد
رفتم پیش بچه ها که خدافظی کنم برم
اشک از چشم ریخت پایین نمی دونم چرا
همش احساس میکنم دیگه نمیبینمشون
ارام-الاهی قوربونت شم چرا گریه میکنی؟
بغض نمیزاشت حرف بز نم دخترا اومدن دورمو
همش میپرسیدن چی شده

تمنا-اه بس کن دیگه خواهری اخه چته؟
نیکا-میکا منو نگاه کن کسی چیزی گفته بهت؟
-نه هیچی نیست..... فقط دارم..... تنها میشم
دیگه شما ها.....رم ندارم.....شما هم مثل.....مثل
ثریا میرین.....دیگه نمیبینمتون.....تنها تر از همیشه میشم
خیلی تنها

هق هقم توجه پسرارم جلب کرده بود
اومد بودن نزدیک دخترا همشون بغلم کردن
نیاز با بغض گفت
نیاز-مگه فراره بریم جای دور ما تنهات نمیزاریم

ما میایم تو میای

-ثریا هم همینون میگفت اما الان دوساله ندیدمش

اون رفت سر زندگی خودشو من فراموش شدم

شماهم فراموش میکنید من دوباره دارم میرم

تو همون خونه باهمون دردا من تنهام من مثل

شما عاشق شدم اما هیچ وقت بهش نمیرسم

وبه راستین نگاه کردم که باز با دختره میخندید

بچه ها میدونستن اما قسمشون دادم بهش نگن

اروین-نبینم اشکتو خواهری واسه چی خودتو

ازیت میکنی توی این شب به این قشنگی

-اروین تروخدا ببخش شب تورم کوفتت کردم

داداشی شماها همتون ازماهان بیشتر برام

برادری کردین شما منو خندوندین منو تو جمع

خودتون بردین اما من همیشه ناراحتتون کردم

منو ببخشین

اروین کشیدم تو بغلشو گذاشت راحت گریه

کنم نمی خواستم شبشونو خراب کنم

از بغلش اومدم بیرونو گفتم

-امید وارم همتون خوش بخت شید از ته

دل میگم من دیگه باید برم

ماهیار- به قول خودت بیشین بینیم باوو

بچه پرو

الیاس- تو بگو ماهم گذاشتیم تو بری

مهیار- ابجی خوشگله خودم تازه میخوایم

بریم اپارتمانی که اون قدر زحمتشو کشیدی

او مرن بزارم بری

-داداشا اما اگه دیر وقت شه نمیتونم تنهای

برم خونه

اروین- تنها چرا راستین میبرتت اگه نبورد

خودم نوکرتم

-اما من نمیخوام مزاحمش.....

الیاس- هیس دیگه هیچی نگو همین که

گفتیم الانم بورو لباساتو بپوش بریم

وقتشه

رفتم سمت رخت کنو لباسامو پوشیدم

همه خدافظی کرده بودنو رفته بودن

فقط خانواده ها میخواستن دنبال

ماشین عروس کتن بعدش ما جونا

یعنی بچه های خودمون خواهر ارام

وخواهر نیکا داداش تمنا داداشای الیاس

و خواهر اروینم بهمون اضافه میشن
بعد یه ربع رسیدیم به ساختمون
خوانواده ها رفتن خودمون موندید
رفتم یه گوشه روی صندلی توی
حیاط پشتی ساختمون که چیده بودن
نشستم بچه ها هم همه میر*ق* صیدن مشغول
بودن واسه خودشون که یه دفعه
احساس کردم یکی کنارم نشست
سرمو برگردوندم اون دختره که با راستین
بود دیدم لبخندی زدو گفت
رزا-سلام من رزا هستم دختر دوست
خانوادگی بابای راستین از شنایی
باهات خوش بختم تو خیلی دختر خوشگلی
هستی حتی تپلیم بهت میاد زشتت نکرده
-سلام منم میکا ام دوست عروس دومادها
منم از شنایت خوش حالو ممنون از تعریف
چشات قشنگ میبینم
رزا-چرا تنها نشستیو کاری نمیکنی؟
-یکم خستم همین
رزا-راستی خیلی قشنگ خوندی
-ممنون

بلخره ساکت شد داشت دیونم میکرد
اخه چیه این دختره جز اندامش سر تراز منه
خدا اقا راستین اشک منو در میاری الان حالتو
میگیرم

-رزا جون

رزا-بعله

-تو دوست دختر راستینی میدونی اخه
اصلا با اون چیزی که راستین میگفت شبیح
نیستی

رزا-مگه راستین چی گفته بود؟

-هیچی بخيال

رزا-نه خواهش میکنم بگو دوست دارم بدونم

-میتروم دلت بشکنه

رزا-بگو لطفا کنج کاو شدم

-میگفت.....میگفت که رزا یه دختر نچسبو

پرو خودشو به من میچسبوننه از زشتی

انقد ارایش میکنه باز خوش گل نمیشه

میگفت خیلی سیاهه اصلا نمیتونم تحملش

کنم فقط بنخاطر بابا مجبورم باهاش باشمو

از این حرفا

رزا با بغض گفت

رزا- من زشتم من چسیدم بهش حالیش میکنم

پسره بیشعورو

و بلند شدو رفت سمت راستین که داشت با

پسرا میر*ق*صید و یه دفعه یه کشیده محکم

زد بهش که همه کپ کردنو اهنگم قطع شد

رزا- من سیاهم من زشتم

لیوان شربتو برداشتو پاچید تو صورتش

رزا- خیلی پستی عوضی خیلی ازت منتفرم

راستین- چی میگی رز اینا چه حرفیه؟

رزا- میکا گفت گفت که تو گفتمی من بهت

میچسبم من پروامو من زشتیمو با ارایش

میپوشونم بازور بامنی اره خیلی نامردی

زد زیر گریه و از خونه رفت بیرون

راستین با تنفر نگام میکردم حمله کرد

سمتم که پسرا گرفتنش دخترا هم اومدن جلوم

راستین بلند داد زد

راستین- چی از جونم میخوی لعنتی این چه حرفایی

بود که زدی چرا انقد پستو مریضی چشم

نداشتی ببینی من خوشم نههه باون

قلب سیاهت اجازه ندادم به دوستام صدمه

بزنی حالا داری از خودم انتقام میگیری
به چه گ*ن*ا*هی چی از جونمون میخوای
چرا گم نمیشی تو زندگی لعنتی خودت
اشکام مثل جوی اب میرفت که با آخرین
جملش مثل شیشه شکستمور یختم پایین
راستین- شماها میدونین این کیه این یه
دختر خ.ر.ا.ب.س.ت.که پسرارو میبرده
جلو در خونشون اون بچه طلاقه اون
مثل پدر مادرشه تازه از کسی که تو پایین
شهر بزرگ شده داداشتم شیشه میکشه
معتاده چه انتظاری جز این کارا دارین
داداشش یه دختر و گرفتو داره بد بختش
میکنه خودشم افتاده به جون ما میخواد
مارو نابود کنه چون حسوده اون سیاه قلبه
انقد کینه نفرت حسادت تو دلش پر کرده که
قلبش سیاه سیاهه گمشو گمشو تو دنیای
خودت از مون دور شو
دیگه طاقت نداشتم رفتم جلو زدم تو
گوششو با گریه گفتم
-خفه شو لعنتی خفه شو راجب خانوادم

درست حرف بزنی آگه من تو اون خانواده
بدنیا اومدم که تو پایین شهرن آگه مامان
بابا باهم نمیسازن آگه داداشم بخاطر
دوستای ناباب معتاد شده آگه من بخاطر
کم بود محبت گرفتاریه اشغال شدم که
برام حرف درست کنه من خرابم تقصیر
منههه اره جواب بده خوب

گوش کن اقا راستین همه زنو شوهرها
باهم دعوا میکنن اما خوب میشن
و اما داداشم اون الان از تو پاک تره
و عاشق زنشه و خوش بختش کرده
منم تو عمرم از ارم به یه موجه هم نرسیده
میدونی گ*ن*آ*ه من چیه زندگی کردن فقط
همین از نظر شما پول دارا ما حق زندگی
نداریم گ*ن*آ*ه من زندگی کردنو عاشق شدنه
عاشق تو بودن من بد نیستم من سیاه نیستم
نه نیستم این تویی که سیاهی قلبت سیاهه
تو سیاه قلبی نه من باشه باشه از زندگیتون
برای همیشه میرم خدافظ
جلوی چشمای اشک الود بچه ها متعجب
دیگرون از خونه زدم بیرونو برای

اولین ماشین دست تکون دادم

-دربست

رارنده-کجا میری خواهرم ؟

-شمال

(اهنگ تنها از محسن یگانه)

.حوس کردم بازم امشب زیر بارون تو خیابون

.به یادت اشک بریزم طبق معمول همیشه

.اخه وقتی بارون میاد رو صورت یه عاشق مثل من

.حتی فرق اشک بارون دیگه معلوم نمیشه

.امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من

.که حالم گریه داره چرا گریم نمیتونه رو تو تاثیری بزاره

.اره بخند بخند که حالم خنده داره اره بخند بخند که

.حالم خنده داره بخند بخند که حالم خنده داره

.این عشق یک طرفه من رو کشونده تو خیابونا

.نمیخوام توی این خلوت کسی درو برم باشه

.نه پلکام روی هم میرن نه دست میکشم از گریه

.نه میخوام بند بیاد بارون نه چتری رو سرم باشه

.امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من

.که حالم گریه داره چرا گریم نمیتونه رو تاثیری بزاره

اره بخندد بخندد که حاله خنده داره بخندد بخندد که حاله
خنده داره بخندد بخندد که حاله خنده داره
نه پلکام روی هم میرن نه دست میکشم از گریه
نه میخوام بند بیاد بارون نه چتری رو سرم باشه
امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخندد به حال من
که حاله گریه داره چرا گریم نمیتونه رو تأثیری بزاره
اره بخندد بخندد که حاله خنده داره اره بخندد بخندد که
حاله خنده داره بخندد بخندد که حاله خنده داره
(تنها-محسن یگانه)

-خدا کجایی چرا منو نمیبینی مگه من
بنده تو نیستم چرا منو فراموش کردی
چرا داداش دیدی دیدی چچور خوردم
کرد عشقم دیدی چچور بد بختیامو کبوند
تو سرم اره من بد بختم بگین بیاد بهش
بگم اره من حسودم چون نداری کشیدم
اره من سیاه قلبم چون به خودمو خانوادم
بد کردم داداشی من تنهام تنها من عاشقش
شدم داداش دوسش دارم داداشی چرا منو
فرستادی این دنیا داداش من باختم باختمش
عشقمو باختم چون بچه پاین شهرم چون
داداشم معتاد بود چون مامان بابا دعوا میکردن

چون دنبال محبت گدایی پسرارو میکردم
بد شکستم داداش بد جور با ابروم بازی کردن
خدا با ابروشون بازی کنه داداشی منم ببر
پیش خودت از این دنیا خستم خسته من دارم
میام پیشت منتظرم باش

سنگ قبروب*و*سیدمو بلند شدمو لباسامو تکوندمو رفتم سمت ماشینی که
در بست گرفته بودم خدا میدونه چقد پولش شه
-اقا برگرد تهران

رارنده-چشم ابجی ببخشید فضولی نباشه
تازه فوت شدن کیتون میشه؟

-اره تازست عشقم بود همسر
رارنده-خدا رحمتش کنه حیف شما خیلی
جونید زود بیوه شدید

-مرسی ممنون

صبح ساعت 7رسیدم خونه صد هزار

پولم رفت کلید انداختمو رفتم داخل

بابا داشت میرفت سر کار

بابا-میکا دختر اومدی این چه وقت اومدنه

چی شده تا الان کجا بودی این چه قیافه ایه

میدونی دوستات چند بار زنگ زدن د حرف

بزن دختر؟

-بابا ترو خدا چیزی نپرس دارم اتیش میگیرم
خودمو انداختم بغل بابا زار زار گریه کردم
میون گریه همچیو گفتم همچی حتی عشقم
نسبت به راستینو

بابا-دخترم همه این مسائل تقصیر منه منو ببخش
-بابا از این جا بدم میاد خیلی میشه از این
خونه بریم از این محل تورو خدا
بابا-باشه دخترکم باشه اروم باش از اینجا
میبرمت

-یه چیز دیگه بابا من تصمیممو گرفتم بگین
عمه اینا بیان من آماده عروسی با مرسام
البته اول از این جا بریم
بابا-دخترم تو الان عصبانی عجول نشو
-نه بابا خیلی وقته بهش فکر میکنم

یه هفته از اون روز میگذره از اون
جا اسباب کشی کردیم اومدیم کرج یه
خونه کوچیک اما با آرامش گرفتیم
همه چیمو تو اون خونه دفن کردم
اومدم دوستانمو گوشیمو ادرسو دیگه

هیچ کس نمیتونه پیدام کنه دیشب
بعله برونم بود عقد کردم عروسیمم
یه سال دیگست دیگه همچی تموم شد
همه چی اول خواستم خودکشی کنم اما
بعد گفتم زندگی مامان بابامو سیاه نکنم
(راستین)

باشنیدن حرفاش دنیایی که
باتنفر ازش ساخته بودم شکستو
از بین رفت خواستم صداش کنم
برم دنبالش که دخترا جلوم وایسادن
ارام-بسه بزار بره تو شکوندیش
نابودش کردی بخاطر چی بخاطر
پول اره؟

نیاز-داداش راستین بخاطر پول
ما حاظریم هرچی داریمو نداریم
بدیم براش ما چهار نفر اون وقت از
خودت وبابات پول دار تر میشه
نیکا-چرا واقعا بخاطر پول به چه
گ*ن*ا*هی گ*ن*ا*ه میکا چی بود راستین
عشق گ*ن*ا*هش این بود که یه دختر

پاین شهر عاشق راستین وفایی شده
پسر میلیونر آقای وفایی صاحب
شرکتای زنجیره ای اره گ*ن*ا*هش
عاشق تو شدن بود
-نیکا من.....

تمنا-هیشش ساکت

تو دیگه حق حرف زدن نداری فقط
بشنو دختری که با اون حرفا شکوندیش
ماهه چیشو از اون روز اول میدونستیم
اون ساده بود همه ی ادمای اطرافشو
عاشقانه دوست داشت اگه بهش میگفتم
میکا جونتو بده میداد اون عاشق محبت
بود فقط لازم بود یه دست سرش بکشی
تا همه چیشو فدات کنه

اروین-اون هیچ وقت به دخترا حسودی
نکرد اون فرست طلب نبود هیچ وقت
از هیچ کدوم از ما یه هزاریم نگرفت
مهیار-میگفت داداش انقدر درد کشیدم
که اصلا خجالت نمیکشم خودمو دلچک
جلوه میدم بقیه بخندنو شاد باشن
اما ما باهاش چی کار کردیم تو باهاش

چی کار کردی؟

ماهیار - همه میگفتن مگه میکاهم گریه
بلده امانیدونستن پشت خندهاش پشت
قه قه هاش

گریه های هر شبش تو بالشتشه
زخمهای عمیق رو قلبشه
الیاس - راستین بابا مامان توهم
دعوا میکنن ولی بعد برهم جون
میدن داداش اون اعتیاد داشته
اما میدونی چرا چون جنازه برادر
کوچیکشو تو بغل مامانش دیده
حال بده مامانشو دیده سخته
سخته کسی که از به دنیا اومدنش
هر لحظه هم بازیتم بود حالا جنازشو
بینیو تحمل کنی یادمه میکا بهم گفت
اگه من به سمت محبت پسرا کشیده نمیشدم
حتما منم معتاد میشدم گفت محبت مادری
پدري و برادریو تو وجود هر پسری گشتم
نبود فقط جسمم مورد علاقتون بود

همون پسراییی که اون میاورده جلو
درو همسایشون دیده شبایی بوده که
دل شکسته بوده از دست برادرش کتک
خورده یا مادرش باحرفاش آزارش داده
اروین-داداش میکا ترک کرده الان بهترین
زندگیو داره با زنش خوش بنخته مامان
باباش باهم خوب شدن عین پدر مادر تو
خودش سال هاست با هیچ پسری رفیق
نبوده اون تازه داشت درداشو فریاد میزد
تازه داشت زخماش التیام مگرفت اون
باتمام زخم زبونات عاشقت شد اون دیشب
داشت برات پر پر میزد که چرا بخاطر اون حال
تو بد شده

مهیار-اماتو حرف همسایشونو قبول
کردی نه به حرفای من گوش دادی نه چشمای
عاشقشو دیدی که تمام شب رو تو بود تو
لعنتی که همش تو بغل اون دختره که میگفتی
ازش منتفری بودی

-من نمیزارم بره من میرم دنبالش
من....من اشتباه کردم اما عشقمو
از دست نمیدم نه

دویدم سمت ماشینمو سوار شدم و روندم

سمت خونه میکا

هر چی گوشیشو میگرفت خاموش بود

-عشق من کجایی منو ببخش ترو خدا برگرد

برگرد

(باورم کن - محسن یگانه)

.همون لحظه همون موقه با اون حال خیلی بد

.درست وقتی که میرفتی دلم شورتورومیزد

.همون وقت که تورو داشتم یه هو از دست می دادم

.از اون شب به خودم هرشب چقد لعنت فرستادم

.چه کاری بود که من کردم تورو سزوندم از ریشه

.این اتیش همون روزه که دامن گیر من میشه

-خدا لعنتم کنه خدا لعنتم کنه چرا باهات این

کارو کردم میکا چه جوری همه چیو مثل

اولش کنم چه جوری تیکه های قلبتو

بچسبونمو خوب کنم تو راست گفتی

من سیاه قلبم نه تو

.رفتگی که تنها بمونم باخودم هیزم اتیش تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنها میشدم

-میکا تنهام نزار ولم نکن ترو خدا نرو آگه از

دستت بدم میمیرم

.توی این خونه ی متروکه دلم جون میده میمیره

.شباشم بی ستارستو غروباشم نفس گیره

.به توبد کردم الان بین عاقبتم اینه

.که تنهایی با دل تنگم دیگه ساکت نمیشینه

.به توبد کردم اون روز که عشقت رونفهمیدم

.که هر کاری باهات کردم دارم تاوانشو میدم

. رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم آتیش تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنها میشدم

. رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم آتیش تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنها میشدم

(باورم کن-محسن یگانه)

از ماشین پیاده شدم رفتم جلو

تازنگو بزنگم که گوشیم زنگ خورد

-بعله

الیاس-راستین کجایی؟

-جلو در خونشون

الیاس-زنگ نزدی که؟

-نه هنوز چه طور چی شده؟

الیاس-ما زنگ زدیم خونه نرفته

مامان باباشم نگرانشن خونه داداششم

نیست

-حالا چی کار کنم؟

الیاس-برگرد بیا اینجا تا ببینیم چی میشه

-اما شما شب اول عروسیتونه باید تنها

باشید فردا میام

الیاس-چه شبی بابا پاشو بیا دخترا نقد

گریه کردن موردن همه نگران میکایم زود

بیا

-باشه فعلا

الیاس-فعلا

گوشیو قعت کردم و سوار ماشین شدم

کجایی دختر کجایی

(میکا)

-ن م ی خ ا م

مرساد-بی خود میکنی دختره بد

رژیم بگیر نه این جوروی موهات میریزه

کچل میشی صورتت لک میشه من زن

کچلو کک مکی نمیخوام

-اع این جوریاست باشه اصلا زنت نمیشم

مرساد-چرا لج میکنی خانومم اخه هر روز

صبح به صبح یه لقمه میخوری تا فرداش
تازه میوه هم لب نمیزی ای بابا اصلا من
این جوری تپول دوست دارم
-میخود میکنی منم رژیم گرفتم دیگه
کسی بهم نگه تپول چاقاله
مرساد-کسی بی جا میکنه به عشق من
بگه چقاله تپول جز خودم
قیافمو تو هم کردم و سر مو طرف دیگه
کردم

اه ای بابا پدر منو در آورد این اخه من
میخوام تو شب عروسیم خوب باشم
این نمیزاره شب تا صبحم و دل منه
نمیدونم مگه خودش خونه زندگی نداره
از ده ماه پیش که عقد کردیم مدام خونه
ماست یا میبرتم بیرون خرید عروسی
ولی فقط خودم میدونم چقد وابستش
شدم تو این مدت کاری کرده دوشش
دارم اره دوشش دارم خیلی زیاد اما عاشقش
نیستم فقط عاشق یه نفر تا اخر عمرم میمونم
اون سیاه قلب احساس میکنم بدون مرساد
هیچم تنها امید زندگیمه

مرساد- خانومی ؟ جیگرم؟ جوجوم؟ خانومم؟ زندگیم
همسرم؟ خانوم خونه؟ اهاای باتواما عمر من
-هوم چیه؟

مرساد-عشق من باهم قهره؟

-اهووم

مرساد-خوب ببخشید غلط کردم شکر خوردم
-اووم

مرساد-ای بابا میکا دیونم کردی اوم اهوم هوم
اشتی میکنی یانه؟

-نچ

یه دفعه خیس خالی شدم بلند شدم شلنگ
ابو از دست مرساد کشیدمو گرفتم رو سرش
که کشیدم تو بغلشو محکم نگه‌م داشت
جفتمون خیس خالی شده بودیم تو چشای
هم نگاه میکردیم شلنگو گرفتم کنار و سرمو
گذاشتم رو سینه مرساد

که دیوانه وار میزد اون واقعا عاشقمه

کاش منم لیاقتشو داشتم روی سرمو

ب*و*سیدو دستمو گرفتمو کشید تو خونه

رفتم از پشت موهاشو کشیدم که با
دستاش هولم داد کنار دستامو گذاشتم
رو چشاش که با زور بر داشت رفتم جلو
تی وی هی این ور اون ور کردم یه دفعه
حمله کرد گرفت منو گذاشت رو پاشو
محکم بغلم کرد

مرساد - حالا بشین نگاه کن این تنبیهت
- اقای جونم ولم کن دیگه

مرساد - نهچ

- شوهرم آقای خونه

مرساد - اصلا

- عزیز دلم میدونی چقد دوست دارم؟

مرساد - مال خودت درازه

- چی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مرساد - گوشت

زدم پس کلش که یه اخم خفن کرد خودمو

خیسیدم نمیدونم چرا این مرساد ماهان

انقد از پسی بدشون میاد انگار فوش خار

مادر میدی بهش یکم تو بغلش تکون خوردم

دستاش سفت تر شد شروع کردم

استفاده از سلاح زنونه صورتشوب*و*سه
بارون کردم محل نداد زیر گلوشه گوشه
لبشونه مثل این که همیشه چرخیدم سمت
تی وی که اون چنتا ادمه....که دنبال یه توپ
فسقل میدویدنو دیدم اشکم در اومد
جدی متنفر بودم ازش
مرساد-چی شد میکا خوبی چرا گریه میکنی
جایت درد میکنه دستام فشار آورده؟

-مرساد

مرساد-جون دلم خانومی قوربون این جور
مرساد گفتنت شم

-ولم میکنی به خدا حالم بد میشه فوتبال
میبینم توروخدا تو ببین ولی منو ول کن سرم
درد گرفتش

وبا صدای بلند زدم زیر گریه

مرساد -باشه خانومی ببخشید ببخشید اشتباه
کردم بیا دراز بکش رو مبل سرتو بزار روپام
نازت کنم

همین کارو کردم مرصادم شروع کرد به بازی
با موهام نوازشم روم سمت مبل بودو تیویو
نمیدیم مامان باباهم تا اخر شب نمیومدن

خونه ماهان اینا بودن نفس حاملست پسره
انقد ارامش گرفتم که نمیدونم کی خابم برد
(راستین)

خدایا خسته شدم انقد دنبالش گشتمو نبود
کجاست پس یعنی انقد دلش ازم شکستش
الان ده ماهه تمام جاهایی که فکر میکردمو
گشتم شمارهاشونو عوض کردن خونشونو عوض
کردن فامیلاشونم خبر ندارن ازشون کجایی
عشقم کجایی دارم دیونه میشم ولوم اهنگو
بردم ته ته نیست نیست دیگه پیداش نمیکنم
تمام اتاقم پر عکسای تو عکسای شمال فیلما
تماش جو چشمه خندهات وقتی سگارو
ناز کردی، وقتی بوزو بغل کرده بودی
وقتی زیر بارون میچرخیدی.....

کجای نازنینم کجایی نفسم کجایی
(خواب اور - محسن یگانه)

.چشام بستس نمیخوابین

.چشام بستس نمیخوابین

.چشام بستس نمیخوابین

.چشام بستس ولی فکرم به عمریه نخوابیده

.مورورت میکنم هر با بهم حس جنون میده
.نفس میکشمو اشکام نشون میدن چقد خستم
.نمی دونم چونم چرا زنده نمیونم چرا خستم
.نمیخوام بایه دل شوره که افتاده توی جونم
.تورواز اتفاقی که نیفتاده بترسونم تورواز اتفاقی که
نیفتاده بترسونم

.صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه
دلت اروم گرفت اخر ولی پیش یکی دیگه
از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور
شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور
. صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه
دلت اروم گرفت اخر ولی پیش یکی دیگه
از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور
شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور

-میکا عشقم یعنی فراموشم کردی یعنی
دیگه بر نمیگردی چی کار کنم عشقتو ندیدم
توهم خسته شدی نه منو ول کردی مگه
نگرانم نیستی من دست کی سپردی

.نگفتی خسته ای از من نگفتی که داری میری
فقط دیدم به جای من داری تصمیم میگیری
.سپردی من رو دست کر به دیوارای این خونه

.منو این قرص خوابی کہ واسم لالایی میخونه
.هنوز هر جای این خونه واسم خاطره میسازه
نگاهم سمت چی باشه منو یاد تو نندازه
.هنوز هر جای این خونه واسم خاطره میسازه
نگاهم سمت چی باشه منو یاد تو نندازه من یاد تو نندازه
صبوری میکنم هر بار یہ حسی تو دلم میگه
دلت اروم گرفت اخر ولی پیش یکی دیگه
از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور
شبوروزام یکی میشه با این قرصای خواب اور
(خواب اور-محسن یگانه)

-من تسلیم نمیشم نه نمیشم پیدات میکنم عشقم
(میکا)

اخ جون فردا عروسیمه خیلی استرس
دارم خدایا یعنی جدی جدی دارم خوش بخت
میشم مرساد عاشقمه منم دوسش دارم
مرساد-خانومی به چی فکر میکنی ها؟
-به فردا باورم نمیشه منم دارم خوش بخت
میشم

مرساد-نفسم این حرفو نزن تو خیلی لیاقت
بیشتر از ایناست قول میدم خوش بخت

کنم

-خیلی دوست دارم مرساد خیلی

مرساد-من بیشتر خانومم

-مرساد

مرساد-جون دلم خانومم

-قول بده هیچ وقت تنهام نزاری و همیشه

این جوری دوسم داشته باشی

مرساد-من غلط بکنم عشقمو تنها بزارم

همیشه همین جوری برات میمیرم قول میدم

مرساد- خوب حالا بخند میخوام برم اتولیه چنتا عکس

اسپرت با جوجم بندازم

-باشه گوربه

هر دو خندیدیم و بعد چنتا عکس برگشتیم

خونه

مرساد با شیطنت گفت

مرساد-میگاااا

-جوونمم؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مرساد-اون عکس تیشرت مشکیه هست

توش خیلی خوش گل شدم آگه یه روزی مورد

این عکسمو برا اعلامیه چاپ کن

-خفه شو مرساد خوب خفه شو
بشقاب از دستم افتاد زمینو شکست نشستم زمینو
زدم زیر گریه مرساد با نگرانی دوید ستم
مرساد-میکااا چی شد خوبی چرا گریه میکنی
جایت برید؟
بلند تر گریه کردم
مرساد-دع جواب بده لعنتی دارم دیونه میشم
چت شد؟
با گریه گوфتم
-تو بخاطر یه بریدگی کوچیک انقد نگران
منی اون وقت جلو من میگی آگه موردم
این کارو کن اون کارو کن خیلی بدی فردا
شب عروسیمونه تو حرف مرگ میزنی
میخوای دغم بدی به خدا مرساد آگه بخوای
ولم کنی به هر بهانه ای حتی مرگ حالات
نمیکنم هیچ وقت
کشیدم تو بغلشو در گوشم گفتم
مرساد -غلط کردم خانومی نریز این اشکارو
قلبم درد میگیره چشم هرچی تو بگی قلب
من همیشه باتو تا ابدیت

ارایش گر- ماشالله هزار ماشالله ماه شدی

فرشته کوچلو

-مرسی خاله اشرف جون زحمتای شماست

اشرف- میکا باورم همیشه انقد بزرگ شدی

که عروست کنم انگار همین دیروز بود

که با اب پاش تمام شیشه هارو خیس کردی

خندیدمو گوشو ب* و* سیدم

تو اینه به خودم نگاه کردم موهای نسکافه ای

که مدل بافت های مختلف و بسه بود ابروهای

رنگ شده مثل موهام صورت سفید ارایش طلایی

فیروزه ای لباس پروانه ای سفید که رو سینه

پر نگین کار بودو پارچش براق بود و پفی بود

یه تاج کج رو موهام که الماسش از پیشونیم

اویزون بود تو چشمم لنز سبز روشن بود که

چشامو برق مینداخت

اشرف- عروس خانوم دوامدت اومد

شنلمو تنم کردم و رفتم جلو درو درو باز

کردم مرصاد تو کت شلواریه دست سفید

زل زده بود بهم اروم رفتم جلو دست گلمو

که پر رزهای سفید بودو ازش گرفتمو گوشه

لبشو از قصد ب* و* سیدم که به خودش اومدو
پیشونیمو طولانی ب* و* سید سوار شدیو رفتیم
اتولیه بعد یه ساعت رفتیم سمت خونه باغ
مرساد اینا جشن اون جا بود با کرکره و دست
بقیه نشستیم سر سفره عقد و عاقد شروع
کرد به خوندن اومدم جواب بدم که با
چیزی که دیدم نفسم وایستاد
(راستین)

-باشه باشه راه افتادم تا ده دقیقه دیگه

اونجام خدافظ

سریع سویچو برداشتمو سوار ماشین شدم
-بلخره پیدات کردم عشقم دیگه تموم شد
جدایی دیگه ولت نمیکنم با تمام سرعت
روندم سمت ادرسی که اروین داد بهمو گفت
خونه عمه میکاست میکا اون جاست اما
وقتی که از ماشین پیاده شدم قلبم شروع
کرد به کند زدن با ناباوری رفتم جلو و.....
(مجید خراطا-حلقه)

خبری ازت نبودو خیلی بی تاب تو بودم...
اومدم سراغت اما پر گریه شد وجودم...

خیلی دلتنگ تو بودم گل مهربون و نازم
نمیدونم چرا اینجا یا اصلاً چم شده بازم
اون همه قول و قرارا او مدم یادت بیارم
اما انگار دیگه راهی برا برگشتن ندارم
اینجا گل بارونه امشب چقدر این فضا غریبه؟
چرا من هیچی نمی گم چرا می خندم عجیبه
آخه مجبورم بخندم کسی اشکامو نبینه
حالا کو تا باورم شه سرنوشت من همینه
به نظر میاد که امشب از قلم افتاده باشم
آرزوم بود که من امشب پیش تو واستاده باشم
چه لباسای قشنگی بهت میاد چقدر عزیزم
تومی خندی و من ازدور دارم شکامو میریزم
خوش سلیقه ام که بودی آره بهتر از من اونه
سر تر از منه میدونم اون که می خواستی همونه
-خدا عشق من چقدر خوش گل شده تو این لباسا
مثل ماه اما اونی که کنارشه من نیستم یعنی
انقدر ازم سرد شدی عشقم خیلی دیراومدم نه
تازه فهمیدم حسو دم دست تو دست اونه
ای خدا انگاری اونم نقطه ضعفمو می دونه
حالا تو دست تو حلقست دست اون حلقه تو دستات
یا من اشتباه می بینم یا دروغ بود همه حرفات

بله را بگو گل من تو ازم خیری ندیدی
آرزوم بود که ببینم تو تو رختای سفیدی
حالا هر دو حلقه داریم تو تو دستت من تو چشمام
تو زدی من اما موندم زیر قولات روی حرفام
برو خوش بخت شی عزیزم تو ازم خیری ندید
آرزوم بود که ببینم تو تو رختای سفیدی
بله رو بگو گل من بگو و شرشو بکن
من و زندگی بی تو باورم همیشه اصلاً
داره سردم میشه کم کم خیسه از اشکام لباسام
همه گریه هامو کردم اشکیم نمونده باسم

-دیگه نمیتونم تاقت بیارم میرم عشقم تو ازم
خیری ندیدی دیگه نیستم که با کارامو حرفام
زجرت بدم

میزنم بیرون از اینجا بله رومیگی نباشم
میرم اون بیرون یه گوشه دست به دامن خدا شم...
بله روگفتی تموم شد این دیگه آخرکاره
هی می خوام بگم مبارک ولی بغضم نمیزاره
هق هق ام تبریک من بود من باسه تو گریه کردم
قطره قطره های اشکو به تو امشب هدیه کردم

امروز تو چشمت عزیزم نمی دونی چی کشیدم
اما کاش اشکام نبودن تو را واضح تر می دیدم
دیگه چشمام نمی بیننه دستم نمی نویسه
دلخوشیم همین یه نامست گرچه اینم خیس خیس

ماشین پرت شود تو دره که چشای من

تار شدو دیگه چیزی ندیدم

وقتی چشممو باز کردم تو بیمارستان بودمو

نیاز بالا سرم بود این جا چه خیر چی شد

نیاز اینجا چی کار میکنه

یهویی همه چی یادم اومدو داد زدم

-مرساااا

نیاز از خواب پریدو سعی کرد ارومم کنه

ولی من زجه میزدمو مرسادو صدا میکردم

نیاز رفت دنبال دکتر

-خدایا غلط کردم نکنه چون تو فکرم بود

با راستین برم داری مجازاتم میکنی خدایا ببخش

مرسامو بر گردون

دکتر پرستار اومدن داخلو بهم بیهوشی زدن

-خدایا چراا؟

(دوست دارم- سحر)

کاشکی چشمات مال من بود تا که دنیا تو ببینم

بزار عاشقت بمونم

بزار تو دلت بشینم

بزار عاشقت بمونم بی تو خیلی سرد - خونه

تویه چشم من نگاه کن

آخه چشمات مهربونه

دوست دارم ...

نگو که دیگه دیره

بخند برای من تا باز گریه سم بگیره

دوست دارم ...

نگو حرفی نداری

چیه گ*ن*ا*ه* من؟! که تو دوسم نداری

-مرسااااا دمرسامم برگرد تروخدا

مگه قول ندادی ولم نکنی مگه نمیگفتی

عاشقمی مگه نمیخواستی خوش بختم کنی؟

کاشکی دنیا مال من بود

تا که دنیا تو میدیدم

من برای داشتن تو دور دنیا خط کشیدم

نذار این جا تکو تنها توی این زندون بمونم

تو میخوای از هم جداشیم نمیتونی نمیتونم

دوست دارم

نگو که دیگه دیره

بخند برای من تا باز گریم بگیره

دوست دارم

نگو حرفی نداری

چیه گ*ن*ا*ه من که تو دوسم نداری

دوست دارم

دوست دارم

دوست دارم

دوست دارم

دوست دارم

(دوست دارم - سحر)

چشمای بی روحمو دور اطراف چرخوندم

زل زدم به قبر خالی جلو روم که آماده

بود تن مرصادمو بغل کنه با صدای لاله

الللله چشم خورد به جنازه شوهرم که میخواستن

بکننش تو خاک پریدم جلو با تمام توان داد زدمو

همه رو از خودم دور میکردم

-نه نمورده خاک نکنین شوهرمو زندست

به خدا زندست خودش گفت گفت ولت نمیکنم

گفت همیشه باهاتم اون دروغ نمیگه اون

جونه ترو خدا خاکش نکنین اون گ*ن*ا*هی نداره

فقط عاشقم بود همین

اومدن گرفتتم داد زدمو دویدم سمت جنازه

-ولم کنید مرسادم اقای پاشو تنهام نزار

من بدون تو نمیتونم مرساد ما تازه دیشب

عروسی کردیم مرسادم پاشو پاشو باشه

تو بیشتر دوسم داری قبول پاشو غلط کردم

کشیدنم عقبو جنازشو گذاشتن تو خاک

-ولم کنین نامردا ترو خدا مرسادمو خاک نکنین

مرسادم پاشو نزاریدش تو خاک سرده اون توتنگه

تاریکه ترو خدا اولش کنید مرسادم

(تقاص-محسن یگانه)

چرا امروزم مثل دیروز و فرداست، این چه تقدیر سیاهیه خدایا

بزار این سوال و از خودت بپرسم، این تقاص چه گ*ن*ا*هی خدایا

با توام آی روزگاری که گرفتی، از دل ساده ی من دلخوشی هاشو

فکر کنم من و تو من بعد بی حسابیم، آی زمونه بیا بی خیال ما شو

چرا اون ابر سیاه بی کسی، سایه هاش رو بخت تیره ی منه

چرا جز دلتنگی و دلواپسی، در خونمو کسی نمیزنه نمیزنه

این روزای بد بیماری که همیشه، واسه من مثل یه شب تاریک و سرده

اگه یک روزم بخواد بره از اینجا، از همون راهی که رفته بر میگردد

دیگه هیچ چیزی ازم نمونده دنیا، جز همین جونم که مونده کف دستت
این که چیزی نیست دیگه ته مونده هاشه، همینم بگیرش از من ناز شست
(تقاص-محسن یگانه)

-بی من رفتی بی معرفت اخه چرا مگه بد
کردم بهت من چرا زندم و تو مردی تو که
گ*ن*ا*هی نداری گ*ن*ا*ه من تورو سوزوند
-خداااا عدالتت کجاست

چرا تو زندگی فقط این من که باید زجر
بکشم تنها دل خوشیمم که گرفتی اخه چرا
چرا

خدااا به کی بگم مرسام
همون عکسیو برات چاپ کردم که تو خواستی
همونی که میخواستم قاب کنم بزار تو خونه بختم
مرسام کجایی بیینی مادرت او مده میگه بیا
سنگ قبر شوهرتو انتخاب کن دارم اتیش
میگیرم یه ماه گذشته اما دیگه نمیتونم نمیتونم
دیگه امیدی به این زندگی لعنتی ندارم

نخواستم با غم بسازی
نخواستم هیچی نگي
نخواستم درد دلتو
دیگه با هیشکی نگي

آخه عشق اجباری نیست
تو زندونه من نمون
حالا که فکر رفتنی
دیگه از موندن نخون
تا دیدم می خوامی بری
دلم راتوسد نکرد
بروفردا مال تو
دیگه اینجا برنگرد
بدون من ؛ بعد من
دلته هر جا ، جا نزار
غم با من بودنو
تو ، من بعد یادت نیار
اگه شونت تکیه گامه
پس چرا من تنها شدم؟!
چرا هر لحظم همیشه
منم تنها با خودم
یه تصویر از عکس چشمت
روی دیوار دلم
چقدر قصه ام خنده داره
چقدر بیکاره دلم

تا دیدم می خوامی بری

دلتم راتوسد نکرد

بروفردا مال تو

دیگه اینجا برنگرد

بدون من ؛ بعد من

دلتمو هر جا جا نزار

غم با من بودنو

تو من بعد یادت نیار

اگه شونت تکیه گاهه

چرا من تنها شدم

چرا هر لحظم همیشه

منم تنها با خودم

(یه سال بعد)

-سلام مرصادم امروز حالت چطوره

این کادو برای تو کادو سال گرد ازدواجمون

بازش کن ببین دوسش داری بازش کن زود

باش پس چرا بازش نمیکنی اصلا خودم بازش

میکنم بیا میدونی تو این ورقه ها چی نوشته

افسردگی شدید اره مال منه من بعد تو پامو

از خونمون نذاشتم بیرون همون خونه ای که

قرار بود دوتایی بریم توش اما من تنها

کاشکی تورو سرنوشت ازم نگیره
میترسه دلم بعد رفتنت بمیره
اگه خاطره ها یادم بیارن تورو
لااقل از تو خاطره هام نرو
کی مثل من واسه تو قلب شکستش میزنه
اخه کی واسه تو مثل منهنه
بمورن دل من فقط به بودنت خوشهه
منو فکر رفتن تو میکشهه
لحظه هام تباه بی تو زندگیم سیاه بی تو نمیتووونم
(بمون-محسن یگانه)

با دیدن ملافه سفید که کشیدن رو صورت
میکا عشقم زندگیم پایان یافت منم از حال رفتم
وقتی بهوش اومدم رو تخت بیمارستان بودمو
سروم بهم وصل بود گلوم خشک خشک بود
-اروین الیاس بچه ها کجاین؟
در باز شدو بچه ها اومدن تو با دیدن
لباس سیاهاشون همچی یادم اومدو زدم زیر
گریه

-خدایا!!! چرا عشقمو بردی منو گذاشتی

منم ببر پیشش من بدون اون هیچم خدا میکا||

میکا|| خانومم کجایی همه کسم

یه صدایی شنیدم

.من این جام

بین بچه ها چشم گردوندم توهمی شدم ای خدا

-عشق بچاره من تو زندگی خوشی ندید بمیرم برات

اخ میکا||

میکا- ایش ایش مرد گنده ببین چه جوری اب غوره

گرفته خجالت بکش

-الاهی فدای روح شم تو هم بدون من نتونستی

نه؟

میکا- روح چیه دیونه شدی راستین من زندم

خوب معلومه وقتی سه روزه بیهوشی همچینم میشی

-اما چطور من خودم دیدم روتو کشیدن؟

میکا- با دادی که تو زدی مگه میشود بر نگردم عشقم

-پس اینا چرا سیاه پوشیدن؟

میکا- اووم منو بیرون صدا زدن فعلا بای

و دوید بیرون بچه ها زدن زیر خنده

نیکا- تلافی آخرین کارت بود

نه ای خدا شکرت عشق شیطان من

-میکا|| خفت میکنم

(میکا)

اره دختر و پسر گلم مرساد و دلسا خانوم اینم
قصه عشق من باباتون مابهم رسیدیم و الان
میوه های عشقمون شما دوتارو داریم
دلسا- مامان یعنی اجاز میدین من اینو رمانش
کنم

-اره عزیزم گفتم که رمانش کنی دیگه فرشته
کوچولوم

مرساد- هیچ وقت فکر نمیکردم پشت اسم منو دلسا
همچین ماجرای باشه مامان شما خیلی زجر
کشیدید اما الان بابا با خوش بختید نه؟
-اره با تمام وجودم خوشبختیو حس میکنم
و عاشق باباتونم

راستین- و باباشون بیشتر از مامانه عاشق خانومشه
-سلام اقایی خوش اومدی کتتو بده به من خسته
نباشی دستو صورتتو بشور بیا غذای داغ حاضره
دلسا مرساد شماهم بشینید غذا رو گذاشتم
رو میزو به بچه هام نگاه کردم بچه های منو راستین
دو قلو هامون مرساد به یاد مرد دوست داشتتی
زندگیم و دلسا به یاد دل سیاه یا همون سیاه قلب

خودمون زل زدم به قاب عکس روی سنگ اوپن
که دستای راستین دورکمرم حلقه شد
راستین - خیلی این عکس عروسو دوست داری؟
-اره خیلی عشقم چون تورو دوست دارم
راستین - منم دوست دارم عشقم
توی عکس راستین همون کتو شلواری که
روز عروسی بچه ها انتخاب کرده بودم پوشیده
بود منم ست لباس دخترا با هون طرح رنگ ابی
خیلی کم رنگ که به سفید میزد واز ته دل
میخندیدیم

پایان

تاریخ

1/8/95

ساعت

7:47

نویسنده: نیلوفر. صبوری